

چریک‌های فدایی خلق ایران

برآمدن دوم

محمود طوقی

دفتر تاریخ

فهرست

۳	چند نکته به عنوان مقدمه
۴	ریشه های انشعاب.....
۱۵	انشعاب
۱۸.	مصاحبه اشرف.....
۲۱.	پاسخ به مصاحبه.....
.۳۱.	نگاهی به مصاحبه
۳۴.	نکاتی درباره مصاحبه
۳۶	متینگ مهاباد
۴۰	انشعاب در چریک های فدایی خلق؛ ارتش رهاسی بخش ایران.....
۴۸	بر ما چه گذشت.....
۵۸	«چریکهای فدایی خلق ایران - ارتش رهایی بخش.....
۷۶	آراء و نظریات چریک های فدایی خلق ایران - اشرف.....
۱۲۰	جمع بندی کنیم
۱۲۱.	منابع

چند نکته به عنوان مقدمه

۱- در سال ۱۳۵۸ در سازمان چریک های فدایی خلق انشعابی صورت گرفت که خود را «چریک های فدایی خلق ایران» نامید.

۲- بنیانگذاران سازمان، مسعود، پویان و مفتاحی وهیرمند پور در سال ۱۳۵۰، وحدت خود با گروه جنگل را «چریک های فدایی خلق» نامیدند. و در سال های بعد در زمان حمید اشرف پیشوند سازمان به این نام اضافه کرد.

این نامگذاری از آن رو بود که به جنبش اعلام می شد این عده طرفداران خط بنیانگذاران سازمان اند.

۳- از همان ابتدا تلاش شد این انشعاب محدود به افراد مشخصی شود. پس ابتدا، رباب عباس زاده دهقانی (معروف به اشرف دهقانی) از سازمان اخراج شد. و بعد تمامی انشعاب به نام او وابسته شد، گروه اشرف دهقانی.

این نام گذاری جدا از جنبه تحقیر، محدود کردن انشعاب به یک نفر و جا زدن «بحران در روابط» به جای بحران در ایدئولوژی بود. در انشعاب های بعدی از همین شیوه ناکارگری استفاده شد. انشعاب جناح چپ موسوم شد به انشعاب مصطفی مدنی، و انشعاب پیروان بیانیه ۱۶ آذر موسوم شد به انشعاب کشتگر - هلیل رودی.

۴- در حین روایت تاریخ «چریک های فدایی خلق ایران» و انشعاب سال ۱۳۶ آن ها که به «چریک های فدایی خلق ایران (ارتش رهایی بخش ایران)» موسوم است در بعضی موارد ناچار شده ام از خط اشرف یا خط حرمتی پور صحبت کنم. که مرادم «چریک های فدایی خلق» و چریکهای فدایی خلق - ارتش رهایی بخش ایران است. برای گم نشدن مطلب و درک بهتر تاریخ. و خالی از هر نگاه اپرتونیستی است. که بر این باورم که اگر در ما شهامت عمل انقلابی نیست لااقل در ما شهامت احترام به عمل انقلابی باشد.

ریشه های انشعاب

الف) گروه پیشتاز

گروه پیشتاز جزئی در سالهای ۱۳۴۲-۴۴ شکل گرفت. گروه نتیجه وحدت سه محفل بود:

- ۱- محفل جزئی
- ۲- محفل سورکی
- ۳- محفل ضیاءظریفی

خاستگاه این سه محفل حزب توده بود. آنان از موضع نقد بی عملی و وابستگی حزب توده به دیدگاهی جدید در سیاست و تشکیلات رسیده بودند. و بعد از بسته شدن کامل فضای سیاسی کشور بعد از سرکوب پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ به این نتیجه رسید که گروه پیشتاز باید دست به سلاح ببرد.

مراحل تدارکاتی طی شد و در ورود گروه به فاز عملیاتی ضربه خورد.

ناصر آقایان از اعضای محفل عباس سورکی به خدمت ساواک درآمده بود و جزئی و سورکی را در حین دادن سلاح تحويل ساواک داد.

با ضربه خوردن سورکی و جزئی، ضیاءظریفی مخفی شد. و با تماسی که با تشکیلات حزب توده در تهران گرفت از آنان خواست تا گروه را که دارد وارد فاز عملیاتی می شود حمایت تبلیغاتی کنند. و این حمایت خواندن اعلامیه های گروه از رادیوی حزب توده بود.

تشکیلات تهران به تمامی ساخته پرداخته ساواک بود. بهمین خاطر رد ضیاءظریفی را عباس شهریاری رهبر تشکیلات تهران به ساواک داد و ظریفی دستگیر شد.

بازمانده گروه تصمیم به خروج گرفت و بار دیگر از تشکیلات حزب توده کمک خواستند. عباس شهریاری در هماهنگی با ساواک تصمیم گرفت دو نفر را از مرز عراق خارج کند و بقیه را تحويل ساواک دهد. صفائی فراهانی و صفاری آشتیانی رفتند و بقیه دستگیر شدند.

ساواک در پی باز گرداندن فراهانی و آشتیانی بود که در عراق کوتا شد و این دو موفق شدند خود را به جبهه آزادی بخش فلسطین برسانند.

ب) گروه جنگل

از گروه پیشتاز سه نفر در ایران ماندند که برای ساواک ناشناخته بودند:

- ۱- غفور حسن پور
- ۲- حمید اشرف
- ۳- مهدی سامع

غفور حسن پور به همراه اشرف و سامع تصمیم گرفتند گروه را احیا کنند و در این بازسازی نقش غفور بر جسته تر از دو نفر دیگر بود.

گروه تا سال ۱۳۴۹ موفق شد خود را احیا کند و وقتی فرمانده فراهانی به ایران بازگشت تا اوضاع را

بررسی کند. با گروهی آماده روبه رو شد. پس به فلسطین بازگشت و به همراه آشتیانی و مقداری سلاح به ایران بازگشت. و کار شناسایی جنگل های شمال آغاز شد.

ج) گروه احمدزاده

از سویی دیگر مسعود احمدزاده، امیرپرویز پویان و عباس مفتاحی و بیژن هیرمن پور در بررسی های خود به مبارزه مسلحه رسانیده بودند. و با سازماندهی گروه درحال گذار به فاز عملیاتی بودند در همین دوران با گروه جنگل تماس گرفتند.

بعد از بحث های طولانی، دو گروه به هم نزدیک شدند و قرار بر این شد که گروه احمدزاده وارد عملیات شود و گروه جنگل عملیات آن ها را ادامه دهد.

تولد چریکهای فدایی خلق ایران

تیم های عملیاتی گروه جنگل به دنبال لو رفتن یک محفل روشنفکری، در تیررس ساواک قرار گرفتند ساواک از طریق این تیم ها (غفور حسن پور و مهدی سامع) متوجه شمال ایران شد.

تیم عملیاتی جنگل به رهبری فرمانده فراهانی از ضربه خوردن تیم های عملیاتی مطلع شد و مجبور شد علی رغم فصل نامساعد دست به عملیات بزند و حماسه سیاهکل آغاز شد.

بعد از حماسه سیاهکل و اعدام گروه جنگ، تیم های عملیاتی گروه جنگل دادستان نظامی ارتش، سرتیپ فرسیو را ترور کردند و با یکی شدن با گروه احمدزاده چریک های فدایی خلق، طی اطلاعیه ای حضور خود را به جامعه اعلام کرد.

خط مسعود

مبارزه مسلحه، توسط بنیانگذاران چریک ها (مسعود، پویان، مفتاحی، و هیرمن پور) تئوریزه شد و جمع بندی بحث های آنان در دو جزو، مبارزه مسلحه و در رد تئوری بقا، و مبارزه هم استراتژی و هم تاکتیک آمد.

جزوه اول به قلم پویان و جزوی دوم به قلم مسعود احمدزاده است.
و از آنجا که در این جمع بندی احمدزاده، نقشی بارز داشت، گروه به نام احمدزاده، خط بنیانگذاران به خط مسعود معروف شد.

جزئی و بازماندگان گروه او نقشی در تدوین اصول اولیه مبارزه مسلحه درسازمان ندارند.
حتی جزوی «آنچه که یک انقلابی باید بداند» منسوب به علی اکبر صفائی فراهانی، آنچنان در تیم های عملیاتی سال ۱۳۵۲ مطرح نیست.¹

کارهای جزئی به واقع از سالهای ۱۳۵۰-۵۴ در زندان نوشته و به تدریج به بیرون آمد. به هرروی علی رغم

¹. بذرهای ماندگار - اشرف دهقانی: اشرف می گوید: در آن سال ها این جزوی برای ما ناشناخته بود. عده ای براین باورند که این جزوی کار بیژن جزئی است که به نام علی اکبر صفائی فراهانی نوشته است.

تبليغاتي که در سالهای ۱۳۵۷-۵۸ شد. جزئی نه در تأسیس سازمان چریک ها نقشی داشت و نه جزء رهبران آن بود.²

غلبه نظرات بیژن

برما به درستی معلوم نیست که آیا بیژن کارهای مسعود و پویان را از روی متن اصلی خوانده است یا نه. اما با نظرات این دو توسط دستگیرشدگان آشنا بود.

بیژن در نبرد با دیکتاتوری و چگونه مبارزه مسلحانه تode ای می شود بدون ذکر نام نظریات بنیانگذاران سازمان را نقد می کند.

علی رغم آن که بیژن، مبارزه مسلحانه را به عنوان محور اصلی مبارزه می پذیرفت امادر وجهی با مسعود اختلاف داشت.

وجوه اختلاف

۱- بیژن حزب تode را تا سال ۱۳۲۲ علی رغم تمامی انحرافاتش حزب طبقه کارگر می دانست. و با از بین رفتن رابطه ارگانیک حزب با طبقه کارگر، این نشان را از حزب تode می گیرد. در حالی که مسعود در هیچ زمانی حتی یک لحظه حزب تode را حزب طبقه کارگر نمی دانست. بلکه آن را کاریکاتوری از حزب طبقه کارگر می دانست.

۲- بیژن شوروی را رژیمی سوسیالیستی با انحرافاتی رویزیونیستی می دانست. اما مسعود عمق این انحرافات را تا حدی می دانست که برای شوروی ماهیتی سوسیالیستی قائل نبود. مسعود کار را خراب تر از آن می دانست که بیژن می دید.

۳- بیژن شرایط عینی انقلاب را آماده نمی دید. و درکی را که شرایط عینی را آماده می دید غلط و چپ می دید. اما مسعود شرایط عینی انقلاب را آماده می دید. اما موقعیت انقلابی را آماده نمی دید. بعدها اشرف دهقانی و حرمتی پور در کتاب «شرایط عینی انقلاب» ضمن نقد نظر بیژن اعلام کردند که بیژن شرایط عینی انقلاب و موقعیت انقلابی را یکی می داند. در حالی که این گونه نیست. و مسعود وقتی می گوید شرایط عینی انقلاب آماده است مرحله آغازین تضاد را در نظر دارد و موقعیت انقلابی دوران برنایی تضاد است.

۴- بیژن برای مبارزه مسلحانه بیشتر نقشی تبلیغی قائل بود. در حالی که مسعود برای مبارزه مسلحانه علاوه بر نقش تبلیغی و دفاع از خود نقش نظامی نیز قائل بود.

۵- بیژن تضاد عمدۀ را نبرد با دیکتاتوری شاه می دانست و شعار می داد مرگ بر دیکتاتوری شاه و برای شاه یک استقلال نسبی قائل بود. در حالی که تضاد عمدۀ در نظر مسعود تضاد خلق و امپریالیسم بود. شاه را سگ زنجیری امپریالیست می دانست. و شعار می داد مرگ بر امپریالیسم و سگ های زنجیری اش.

². فرج سرکوهی در کتاب یاس و داس به درستی به این امر اشاره می کند. اما نقد او بر جزئی، حرف درست او را تحت شعاع قرار داد.

غلبه نظریات بیژن

در مورد غلبه نظریات بیژن بر مسعود دو روایت وجود دارد روایت بیژنی ها و روایت مسعودی ها.

روایت بیژنی ها

طرفداران خط بیژن «بیژنی ها» بر این باورند که خط مسعود به خاطر کم بها دادن به امر سیاسی تا سال ۱۳۵۳ باعث رشد و گسترش سازمان شد. اما از سال ۱۳۵۳ دیگر راهگشا نبود. پس بحث هایی درون سازمان شروع شد که عمدتاً حول نظریات بیژن بود.

بیژن ضمن پذیرش محوری بودن مبارزه مسلحانه، نظریه دو بال را مطرح کرد بال نظامی و بال سیاسی. و این نظریه به کار سیاسی اهمیت زیادی می داد و می توانست راهگشا باشد این بحث ها هرچند با شهادت رهبران سازمان موقتاً متوقف شد. اما درسازمان جریان داشت و بالاخره به خط غالب سازمان تبدیل شد. نمود بیرونی این تحول درنبرد خلق شماره ۷ و در اعلامیه ۱۶ آذر ۱۳۵۶ به شکل نهایی خود را نشان داد.

روایت مسعودی ها

مسعودی ها ضمن انکار بحث روی خط مسعود یا بیژن در سال ۱۳۵۳ و غلبه نظریات بیژن را به دوران از بین رفتن مرکزیت دوم سازمان مربوط می کنند. و دلیل آن را به خاطر عدول از مواضع بینانگذاران به حساب می آورند.

BINANAKDARAN سازمان بر این باور بودند که سازمان بعد از پشت سر گذاشتن مرحله تثبیت باید برای تode ای کردن مبارزه مسلحانه، مبارزه را به روستا بکشاند.

اما رهبری وقت سازمان از این خط عدول کرد و با ادامه مبارزه در شهر، جنبش را با بن بست و سرکوب های پی در پی روبه رو کرد. همین امر باعث رخنه بیژنی ها درسازمان شد.

روایت دیگر

هر دو روایت در یک نقطه مشترک اند و آن بن بستی است که در سال های ۱۳۵۳-۱۳۵۵ جنبش چریکی به طور کل، فدایی و مجاهد با آن روبه رو بودند.

MBARAZH MSLIGHANE از مرحله نخست که برای آن پیش بینی کرده بودند به سلامت و با سرفرازی عبور کرده بود. ساواک نتوانسته بود، مبارزه مسلحانه را در ایران قلع و قمع کند و این به معنای مرحله تثبیت مبارزه بود. نیروهای زیادی آزاد شده بود و جنبش دو راه در پیش خود نداشت:

- ۱- باز کردن جبهه جدید، آن گونه که مسعودی ها می گویند و بینانگذاران سازمان روی آن تأکید داشتند.
- ۲- عقب نشینی تاکتیکی و خارج کردن نیروهای کیفی از شهر تا باز شدن فضاهای جدید.

اما جنبش چریکی که بیشتر یک جنبش چریک شهری بود راه خطرا رفت. بخش مذهبی جنبش، مجاهدین، به این نتیجه رسیدند که بن بست ماهیت ایدئولوژیک دارد. پس مسئله گذار از مذهب به مارکسیسم آغاز شد. و آن درگیری ها پیش آمد.

بخش چپ جنبش علت بن بست را در کم بها دادن به کار سیاسی و کم توجهی به کار درون طبقه کارگر جستجو کرد. پس عملیات نمونه خلقی را در پیش گرفت. و به کار درون طبقه تمایل پیدا کرد. درحالی که بن بست یک بن بست امنیتی بود. و راه خروج از این گذرگاه ها نمی گذشت. در سال ۱۳۵۵ رهبری سازمان فدایی در مهرآباد تقریباً از بین رفت.

مرکزیت بعدی به مرکزیت اول معروف شد. که آن ها نیز مدتی بعد به شهادت رسیدند. و مرکزیت دوم تشکیل شد. که آن ها نیز ضرباتی جدی خوردند.

تمامی این حوادث خونین و مرگبار در فاصله سالهای ۱۳۵۵-۱۳۵۶ است. کافی بود یک سال رهبری از منطقه شهرها خارج می شد. و در سال ۱۳۵۶ به بعد با شروع بحران های رژیم فضا برای حرکت گشوده می شد. و جنبش از بن بست بیرون می آمد.

روایت اشرف³

در فروردین ۱۳۵۲ در دومین شماره نبرد خلق، ارگان سازمان، از پایان یافتن مرحله اول جنبش (مرحله جلب حمایت آگاه ترین عناصر و ثبت سازمان در جامعه) صحبت شد. و در نوشه های بعدی مسئله ضرورت توده ای کردن مبارزه مسلحه به میان آمد.

حل مسائل جنبش طبق نظر مسعود، پراکنده کردن نیروهای دشمن است. درحالی که دشمن با تمام قدرت سعی در سرکوب جنبش دارد باید عرصه مبارزه را به روستا کشاند.

در سال ۱۳۵۱ اقداماتی شد اما مشکلات تکنیکی و فقدان امکانات لازم در آن مقطع امکان این کار را به سازمان نداد.

پس به ناچار مبارزه در شهر عده شد. و عملیات نمونه خلقی به منظور جلب حمایت اقسام مختلف برنامه ریزی شد. این عملیات هرچند لازم بود اما کافی نبود.

در این دوران نگاه دیگری در سازمان شکل گرفت. کار بیشتر در میان کارگران. پس رفتن به روستا منتفی شد و ماندن در شهر عده شد.

شروع بحران

ضرورت رشد سازمان و عدم امکانات لازم برای بسیج و سازماندهی نیروها خود را به شکل یک بحران نشان داد.

نیروهای زیادی آزاد شده بود که امکان مبارزه مسلحه و غیرمسلحه را به سازمان می داد. اما تمرکز سازمان در شهر امکان سازماندهی این نیروها را نمی داد.

گشایش جبهه جدید می توانست ضمن کمک به رشد و گسترش سازمان، اجازه تقسیم کار را به جنبش بدهد. و نیروهایی برای پیشبرد مبارزات اقتصادی و سیاسی آزاد شوند. پیشبرد کارها به سبک و سیاق سابق در شهر دیگر ممکن نبود.

³. فرازهایی از تاریخ چریکهای فدایی خلق ایران

رسوخ اندیشه های جزئی

در چنین شرایطی سازمان آماده پذیرش ایده هایی برای رفع مشکلات عملی بود. نظرات جزئی بخصوص درکتاب «چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می شود» می توانست کارساز باشد.

جزئی در عین حالی که برای مبارزه مسلحانه نقش محوری قائل بود. برای مبارزه مسلحانه نقش صرفاً «آگاه سازنده» و تدارکاتی قائل بود. و راه انقلاب را همانا راه بسیج و سازماندهی سیاسی توده ها می دانست.

جزئی کار صنفی - سیاسی را پای دوم جنبش می دانست. و در واقع نظریات او سازشی بود بین کار آرام سیاسی و مبارزه مسلحانه

دوالیسم جزئی با مونیسم مسعود در تضاد بود. جزئی در واقع امر سیاسی را از امر نظامی جدا می دانست درحالی که مسعود کار سیاسی - نظامی را یک امر ارگانیک می دانست.

ایده های جزئی یکباره در سازمان غالب نشد بلکه به تدریج از آخرین ماه های سال ۱۳۵۲ این رسوخ انجام شد.

در خرداد ۱۳۵۵ در سرمقاله نبرد شماره ۷ از «عملیات تبلیغ مسلحانه» سخن به میان آمد. و عملیات سازمان تا آن زمان تحت همین مقوله گنجانده شد. هرچند در همین سرمقاله از مسعود و پویان و ضرورت گسترش مبارزه مسلحانه یاد می شود. اما به نظر می رسد که نگاهی جدید وارد سازمان شده است.

در نزد بنیانگذاران سازمان، تبلیغ مسلحانه، دفاع از خود مسلحانه و تمامی اشکال مبارزه در خدمت استراتژی قابل قبول و ضروری تلقی می شدند. اما محدود کردن به تبلیغ مسلحانه بحث دیگری بود.

علی رغم رهنمود مسعود برای باز کردن جبهه جدید، در انتطاب با خط «تبلیغ مسلحانه» کار در شهر متمنک شد و به ساواک فرصت ضربه های مرگبار داده شد.

ضربات مرگبار

از اواخر سال ۱۳۵۴ حمله های مرگبار ساواک به پایگاه های سازمان آغاز شد و بالاخره در تابستان ۱۳۵۵ شورای عالی سازمان به جز دو تن (اشرف و حرمتی پور که در خارج بودند) از بین رفتند.

کاتالیزورهای رسوخ اندیشه های جزئی

عوامل دیگری به رسوخ اندیشه های جزئی کمک کرد:

۱- هرچند مسعود در کتابش بدون آنکه نامی از جزئی ببرد به جریانی اشاره می کند که تحت تأثیر حرکت کویا «کسانی پیدا شدند که می خواستند با اشکالی که برای ما کاملاً مشخص نیست دست به عمل مسلحانه بزنند اما هنوز شروع نکرده در بند افتادند. و بنابراین نتوانستند تجربه مثبت یا منفی برای جنبش فراهم کنند».

اما برای بخشی از سازمان که بازماندگان گروه جنگل بودند. و برای حمید اشرف به عنوان رهبر سازمان،

بیژن جایگاهی ویژه داشت.

۲- بیژن از سال ۱۳۴۶ به بعد توانست بخش زیادی از زندانیان را با ایده های خود آشنا کند. همین افراد بودند که بعد از آزادی به سازمان ملحق شدند. هرچند ظاهرًاً چریک و فدایی بودند. اما چریک فدایی از جنس بیژن بودند. نه از جنس و سنخ مسعود.

۳- گروه مهندسین و در رأس آنها بهروز ارمغانی نقش مهمی درجا انداختن نظرات بیژن داشت. ارمغانی در سال ۱۳۵۰ در رابطه با «گروه مهندسین» که جریانی توده ای بود دستگیر شد. در زندان به بیژن نزدیک شد. و آثار بیژن توسط او به بیرون منتقل شد. و همو بود که بعد از آزادی و پیوستن به سازمان و قرار گرفتن در رده بالای سازمان مبلغ خط بیژن بود.

۴- بیژن در نقدهای خود به صراحة نامی از مسعود و پویان نمی برد. برخورد او به گونه ای بود که پنداری آنچه او می گوید در راستای خط اصلی سازمان و بُعد تکاملی آن خط است.

قطع ارتباط سازمان با خارج

با شهادت اشرف، مرکزیت اول و دوم سازمان به وجود آمد و آنان نیز در هجمو های مرگبار ساواک از بین رفته‌ند. و مرکزیت سوم تشکیل شد.

مرکزیت سوم قادر توان تشکیلاتی و تئوریکی بود که نسل های اول و دوم سازمان داشتند. در همین دوران انشعابی به راست صورت گرفت و نه نفر به حزب توده پیوستند. و در شانزدهم آذر ۱۳۵۶ مرکزیت سوم طی اطلاعیه ای اعلام کرد، خط سازمان تغییر کرده است.

در این مدت ارتباط سازمان با خارج قطع شده بود و محسن نوربخش مأمور شد به ایران برود و با رهبری تماس بگیرد. محسن نوربخش و محمدعلی خسروی اردبیلی (داداشی) پیک های سازمان بودند. اما در ایران توسط ساواک شناسایی شد و در یک درگیری به شهادت رسید.

بالاخره ارتباط برقرار شد و مرکزیت سوم متوجه مخالفت دو عضو شورای عالی سازمان با نظرات ابراز شده شد.

محمد رضا غبرایی به عنوان نماینده سازمان برای در اختیار گرفتن امکانات سازمان به خارج رفت و این نقل و انتقال آمدن اشرف و حرمتی پور به ایران را با تأخیر مواجه کرد.

برگماری های سال ۱۳۵۷

سازمان درحالی به فاز قیام و سرنگونی رسید که ساواک رهبران اصلی آن را از پای درآورده بود و توشه و توان چندانی برای چریک ها باقی نمانده بود.

ساواک از سال ۱۳۵۰ تا روز سرنگونی دچار خطایی استراتژیک شد. و به این باور رسید که خطر سرنگونی از سوی چریک ها است. پس تمامی توان خود را در جهت قلعه قمع کردن آن ها به کار برد. و روحانیت را از یاد برد. دیالکتیک تاریخ را نگر بخسی که باید چشم و گوش بیدار رژیم شاه باشد. خود و شاه را با نگاهی غلط به منجلاب تاریخ برد.

در این زمان رفیق هادی (احمد غلامیان لنگرودی) در رأس سازمان بود. و با پای مردی های او بود که سازمان تا حدودی احیا شده بود.

شرایط جدید نیازمند برخورد فعال تری داشت پس عده ای به عنوان «کادرهای ویژه» عضوگیری شدند. تا در بخش نوشتاری به مرکزیت سازمان کمک کنند. این افراد کسانی بودند که طبق اسناد ساواک در سال ۱۳۵۴ نه چریک بودند و نه فدایی. و به موضع حزب توده نزدیک شده بودند. اما خود را توده ای نمی دانستند. بلکه خود را «سیاسی کار» خطاب می کردند.

برگماری های سال ۱۳۵۸

در بهار ۱۳۵۸ با سرنگونی رژیم پهلوی و علنی شدن سازمان انتخاب رهبری جدید درستور کار قرار گرفت. اما کسانی به این انتخابات دعوت شدند که چریک نبودند. فدایی هم نبودند با روایت های مختلف بین ۷۰ تا ۹۰ نفر به این جلسه دعوت شدند.

مسئول جلسه فرخ نگهدار، مهدی فتاح پور و عبدالرحیم پور بودند سه سیاسی کار. و شمارش آرا با حیدر (محمد دبیری فرد) و منصور (رضا غبرایی) بود.

هشت نفر به عنوان کمیته مرکزی انتخاب شدند.

۱- عبدالرحیم پور، ۲- محمد رضا غبرایی، ۳- فرج الله ممبینی کاظمی، ۴- مهدی فتاح پور، ۵- محمد دبیری فرد، ۶- هادی میرمؤیدی، ۷- علی رضا اکبری شاندیز و ۸- فرخ نگهدار
که این عده چهار نفر دیگر را برگزیدند:

۱- علی توسلی، ۲- بهزاد کریمی، ۳- انوشیروان لطفی و ۴- نقی حمیدیان
و هفت نفر به عنوان مشاور انتخاب شدند:

۱- جمشید طاهری پور، ۲- اکبر دوستدار صنایع، ۳- اصغر سلطان آبادی، ۴- بهروز سلیمانی، ۵- حشمت رئیسی، ۶- احمد غلامیان لنگرودی و ۷- اکبر کامیابی

شروع فروپاشی

طبق گزارش ساواک از یک عامل نفوذی تاریخ ۱۳۵۵/۳/۱۱، هیجده نفر تصمیم می گیرند در زندان یک تشكل سیاسی به وجود آورند این افراد عبارت بودند از:

۱- فرخ نگهدار، ۲- جمشید طاهری پور، ۳- فرزاد کریمی، ۴- پرویز نویدی، ۵- اکبر دوستدار، ۶- علی توسلی، ۷- مهدی فتاح پور، ۸- علی اصغر ایزدی، ۹- سهراب شهاب الدین، ۱۰- نریمان رحیمی، ۱۱- ابوالقاسم طاهرپور، ۱۲- حبیبالله فرزاد، ۱۳- شاهرخ نعمتی، ۱۴- رضا نعمتی، ۱۵- یوسف کشی زاده و ۱۶- عبدالرحیم صبوری

هفت نفر از اینان به ضرس قاطع می توان گفت که دیگر نه چریک بودند و نه فدایی، ولی در رهبری

⁴. جلد دوم تاریخ چریکها، محمود نادری

سازمان قرار گرفته بودند.

از سال ۱۳۵۷ با باز شدن در زندان‌ها، کسانی به سازمان توانستند وارد بشوند که در زندان به نفی مبارزه مسلح‌انه رسیده بودند. مثل نگهدار و جمشید طاهری پور یا بیژنی بودند و یا حتی از بیژن هم گذشته بودند.

از همان زمان در سازمان به روی مسعودی‌ها بسته بود. و افرادی مثل عبدالرحیم صبوری و فریبرز سنجری نتوانستند وارد سازمان شوند.

در واقع جمعی که در خانه مستوره احمدزاده در سال ۱۳۵۸ جمع شده بودند کسانی بودند که خود را «سیاسی کار» می‌نامیدند.

پس دعوت به انتخابات گزینشی بود. اما این تمامی ماجرا نبود مهدی فتاح پور و قربانعلی، عبدالرحیم پور مأمور بودند تا با مراجعه به همین افراد گزینشی زمینه انتخاب شدن افراد مورد نظر خود را آماده کنند گزینشی بودن کم بود زمینه چینی به آن اضافه شد. و آن هم بسنده نبود پس باید در شمارش آرا هم دست برده مشد تا بی‌اخلاقی کامل شود.

نقی حمیدیان در تاشکند از فتاح پور می‌شنود که برای حذف رفیق‌هادی (احمد غلامیان لنگرودی) یک رأی او به نفع نگهدار مصادره می‌شود.⁵

فرخ نگهدار که بود

فرخ نگهدار دانشجوی فنی بود که در سال ۱۳۴۴ به عنوان هادار گروه جزئی عضوگیری شد در سال ۱۳۴۶ دستگیر و به پنج سال زندان محکوم شد. در سال ۱۳۴۹ آزاد شد و آزادی او همزمان شد با غرش پلنگان دیلمان و طبرستان. نگهدار احساس کرد که به زودی ترکش‌های عملیات سیاهکل او را نیز برمهی گیرد. و ساواک به سراغ او خواهد رفت. پس به افغانستان گریخت تا از تیررس ساواک در امان باشد. این امر ساواک را بیشتر کنگکاو کرد پس توسط قاچاقچی‌های رابط او را به تهران آورد.

نگهدار تا سال ۱۳۵۷ زندان بود و در این دوران طبق اسناد ساواک و روایت توده‌ای‌های زندانی او به خط حزب نزدیک می‌شود.

تکذیب یا فعل وارونه

مهدی فتاح پور بعدها مدعی شد که او به نقی حمیدیان در مورد جایه‌جایی آرا حرفی نزدیک نداشت⁶. ما در اینجا دو روایت داریم و یک حقیقت. روایت نخست در مورد جایه‌جایی آرا است که نقی حمیدیان راوی است و شهادت قربانعلی عبدالرحیم پور را در پیش خود دارد و روایت دوم از آن مهدی فتاح پور است که متهم به این جایه‌جایی است.

و آن حقیقت برگزاری رفیق‌هادی، رهبر سازمان است از رهبری.

⁵. نقی حمیدیان، بر بالهای آرزو

⁶. سایت عصر نو، پانزدهم شهریور ۱۳۸۹

چگونه می شود که فردی که سازمان را از دل طوفان ها نجات داده است ناگهان دریک انتخابات نه تنها از رهبری عزل شود که در ترکیب هشت نفره کمیته مرکزی هم قرار نگیرد. و در برگماری بعدی نیز جزء چهار نفر انتصابی نباشد. آن هم توسط کسانی که در رده هوادار و یا سمپات بوده اند. این جز توطئه چه معنایی دارد. فتاح پور در همین تکذیبیه اش می گوید: برکناری رفیق هادی بدون دلیل بوده است و در تاشکند می گوید: «درست نبود» برکناری رفیق هادی.

اما رفیق هادی با توطئه و یا بدون توطئه باید حذف می شد. چرا که اکثریت آن جمع ۷۰ یا ۹۰ نفره نه چریک بودند و نه فدائی. پس چریک فدائی را برنمی تافتند به همین خاطر چریک و هوادار مشی چریکی به این نشست هم دعوت نشدند. اما یک سؤال بدون جواب می ماند. اگر این ۷۰-۹۰ نفر که به مشی چریکی باور نداشتند در یک سازمان چربکی چه می کردند. اگر اینکار توطئه نبود پس چه بود.

سقوط و فروپاشی از همینجا آغاز شد. از بی اخلاقی. از اخلاق ناکارگری و غیرانقلابی و ضدفادایی اپورتونیسم سخنور بعدها اعلام کرد فروپاشی از بی دانشی آغاز شد. که این گونه نبود.

کل کار تئوریک چریک ها از سه جزو مسعود و پویان و صفائی فراتر نرفت. اما به خاطر تک تک واژه های آن چریک ها ایستادند. خون دادند شکنجه شدند دم برنبیاوردند.

کل آن سه جزو شاید به سیصد صفحه هم نمی رسید. اما باد آن سه جزو به هر که خورد آنرا دگرگون کرد. آیا این ها اتفاقی بود. هرگز، آن کس که به دنبال حقیقت نیست. به حقیقت هم راه نمی یابد.

عرفان فدائی

از خرداد ۱۳۵۵ تا بهمن ۱۳۵۷ نود درصد از رهبران سازمان به شهادت رسیدند در رأس ده درصد باقی مانده رفیق هادی بود.

رفیق هادی همان نقشی را داشت که غفور حسن پور در احیای گروه جنگل داشت. بگذریم که به دلایلی غفور مورد بی مهری قرار گرفت. و نقش او ناشناخته ماند.

در سال ۱۳۵۸ اپورتونیست ها که به سازمان رخنه کرده بودند. در انتخاباتی به سبک و سیاق حزب توده، رفیق هادی را از رهبری کنار گذاشتند بهانه رأی گیری بود بگذریم که از ابتدا تا انتها طبق روایت راویان موثق توطئه بود.

بگذریم که امروز فتاح پور از دزدیدن رأی هادی تن می زند چرا که حاصل آن توطئه جز شکست و بدنامی برای عامل آن چیزی نبود و نیست.

اما اگر آن روز این رأی جابه جا نمی شد. و نگهدار به رهبری سازمان راه نمی یافت شاید سرنوشت سازمان چریک ها چیز دیگری بود.

عرفان را نکر

در انتخاب هشت نفر اول رفیق هادی در ترکیب رهبری نبود در برگماری چهار نفر بعدی باز هم رفیق هادی انتخاب نشد.

به قول عوام بی انصاف ها صاحب خر را پشت خر هم سوار نکردند. و این درحالی بود که او رهبر بلامنازع سازمان بود. و می توانست همه آن رأی ها را به سلط آشغال بریزد. اما نریخت اعتراض هم نکرد چگونه می شود صاحب خانه پشت در خانه بماند. و در را روی او باز نکنند. می شود اگر صاحب خانه چریک باشد آن هم از جنس فدایی اش.

تنها اشرف دهقانی اعتراض کرد. آن هم نه به بالا و پایین بودن آدم ها به رخنه اپورتونیسم که این رخنه را خوب دیده بود و در آن روزگار این دیدن کار بزرگی بود.

بعدها که اپورتونیست ها مفتخح شدند در تاشکند فتاح پور از حذف رفیق هادی اظهار تأسف کرد. و دیگر دیر شده بود. خیلی دیر و رفیق هادی بر بستر خاکی غریب خفته بود. اما با شرافت و بزرگی. تا در سال ۱۳۹۰ ما به یاد بیاوریم می توان رهبر بود اما مدعی رهبری نبود. و می توان به سادگی خوردن یک لیوان آب صندلی را به دیگران واگذار کرد و مبارکش باد که مرد تمام بود.⁷

7. ذوالنون مصری مریدی به خدمت بایزید فرستاد که: «ای بایزید همه شب خسبي و به راحت مشغول می باشي و قافله درگذشت مرد بیامد و پیغام برسانید.

بایزید جواب داد: «ذوالنون را بگوی که مرد تمام آن باشد که همه شب خفته بود. و بامداد پیش از نزول قافله به منزل فرود آمده باشد.» ذوالنون چون این بشنید. بکریست و گفت مبارکش باد که احوال ما بدین درجه نرسیده است. بدین بادیه، طریقت می خواهد و بدین روش سلوك باطن»

ذکر بایزید بسطامی
تنکره الاولیا، عطار

انشعاب

در بیستم اردیبهشت ۱۳۵۸، مهدی فتاح پور به عنوان سخنگوی سازمان چریک‌ها در یک متنیگ سازمانی در دانشگاه صنعتی اعلام کرد اشرف دهقانی از سازمان اخراج شده است اخراج معروف ترین چریک فدایی آن هم توسط گمنام ترین سخنگوی چریک‌ها تعجب همگان را برانگیخت.

اشرف دهقانی که بود

رباب عباس زاده دهقانی (معروف به اشرف دهقانی) در سال ۱۳۵۰ حین یک قرار خیابانی دستگیر شد کمی بعد براذرش بهروز دهقانی دستگیر شد.

برادر و خواهر مقاومتی حمامی در زیر شکنجه کردند. بهروز در زیر شکنجه شهید شد و اشرف زنده ماند اما خبر مقاومت آن دو در سطح جامعه و جنبش انقلابی پخش شد.

در سال ۱۳۵۲ با کمک هواداران سازمان مجاهدین خلق از زندان قصر گریخت و به سازمان چریک‌ها پیوست و خاطرات زندانش را با نام «حمامه مقاومت» و مقدمه حمید اشرف منتشر کرد. و نام پرآوازه او پرآوازه‌تر شد.

تا سال ۱۳۵۳ در ایران ماند. در سال ۱۳۵۳ به عنوان نماینده سازمان به خاور میانه رفت تا بخش خارج از کشور سازمان را به همراه حرمتی پور که در سال ۱۳۵۲ به خارج رفته بود هدایت کند.

در یک سفر به آلمان که برای سخنرانی در کنفراسیون به آنجا رفته بود پلیس به دنبال دستگیری بادر ماینوف به او مشکوک شد و او را دستگیر کرد اما قبل از آن که شناخته شود توسط وکیل کنفراسیون آزاد شد و به لیبی بازگشت.

بعد از شهادت حمید اشرف دیگر رهبران شورای عالی سازمان مدتی ارتباطش با داخل کشور قطع شد و چون با سازمان مرتبط شد فهمید که خط بیژن بر سازمان حاکم شده است. او به همراه حرمتی پور به نماینده سازمان اعلام کردند که رهبری وقت حق رد خط گذشته سازمان را نداشته است. و توضیح خواستند.

در شرف آمدن به ایران بودند که نماینده سازمان رضا غبرایی برای تحويل گرفتن امکانات سازمان به خارج از کشور آمد و چون آن‌ها مجبور بودند شخصاً امکانات را تحويل دهند آمدن آن‌ها دیر شد و زمانی به ایران آمدند که رژیم شاه در حال سقوط بود.

تماس اشرف و حرمتی پور زمانی با رهبری سازمان برقرار شد که انتخابات برگزار شده بود و باند فرخ نگهدار به رهبری سازمان چنگ انداخته بود.

دو راه در پیش پای اشرف و حرمتی پور بود. پذیرش خط سازمان و رهبری فعلی و به ازای این پذیرش اشرف مسئول نشریه کار و حرمتی پور مسئول نظامی گیلان می‌شد.

و اشرف و حرمتی پور نپذیرفتند و از رهبری سازمان خواستند ضمن ادامه خط موجود به آن‌ها فرصت دهد تا نظرات خود را در سازمان به بحث بگذارند. اما پذیرفته نشده به دو دلیل:

۱- نخست آن که اعلام نظری مخالف خط غالب به معنای بودن دو دید در سازمان بود و رهبری حاضر نبود به عقب برگرد و نظر دیگری را بپذیرد.

۲- دوم آن که برخلاف تصور اشرف و حرمتی پور رهبری وقت بیژنی نبود بلکه از بیژن هم گذشته بودند.

شرایط عینی انقلاب

اشرف و حرمتی پور که در سال ۱۳۵۶ از تغییر خط سازمان از مسعود به بیژن آگاه شدند و در واقع کارهای بیژن به دست آن ها رسید. متوجه شدند جزئی بدون آن که نامی از مسعود و پویان ببرد آن ها را به عنوان چپ رو مورد انتقاد قرار داده است. انتقاد بیژن به شرایط عینی انقلاب بود.

بیژن می گفت: کسانی که می گویند شرایط عینی انقلاب وجود دارد دست به سلاح می برد و براین باورند که توده آماده است تا از او حمایت مادی و معنوی کند. و چون با این واقعیت روبه رو نمی شود. یا منفعل می شوند و یا اینکه درستی مشی را زیر سوال می بردند.

شرایط عینی انقلاب وجود ندارد اما پیشاہنگ باید با دست بردن به سلاح مرحله تدارک انقلاب را پشت سر بگذارد تا شرایط آماده شود و توده و طبقه به میدان بیایند.

اشرف و حرمتی پور ضمن دفاع از نظر مسعود به تفصیل توضیح دادند که شرایط عینی انقلاب وجود دارد، اما بودن شرایط عینی انقلاب به معنای حمایت والفور توده و طبقه از پیشاہنگ نیست مسعود به صراحت به این امر اذعان دارد.

مشکل بیژن در آن است که شرایط عینی انقلاب را با موقعیت انقلابی یکی می گیرد. که این گونه نیست. اشرف می گوید شرایط عینی انقلاب از سال ۱۳۵۷ وجود دارد اما از شهریور ۱۳۵۷ (واقعه میدان ژاله) است که موقعیت انقلابی فرا می رسد.

در این دو موقعیت وظیفه پیشاہنگ و شعارهایش متفاوت است با آماده شدن شرایط عینی انقلاب پیشاہنگ تلاش می کند توده و طبقه را متلاud کند که رژیم باید سرنگون شود اما در زمانی که موقعیت انقلابی آماده شد است پیشاہنگ از توده و طبقه می خواهد رژیم را سرنگون کنند.

این کتاب در شهریور ۱۳۵۷ منتشر شد، رهبری سازمان از اشرف و حرمتی پور انتقاد کرد و اعلام کرد که این اقدام یک کار خلاف تشکیلاتی است.

آخرین نامه ها

اشرف و حرمتی پور براین باور بودند که با حضور درسازمان (به راه انداختن مبارزه ایدئولوژیک) خط راست را درسازمان منفرد می کنند. پس بعد از اعلام اخراج توسط فتاح پور به رهبری نامه ای نوشتند و توضیح دادند که آن ها خواستار اعلام دو خط درسازمان نیستند. بلکه خواهان حضور درسازمان و اعلام نظراتشان در درون سازمان هستند.

اما رهبری وقت که نه مسعود را قبول داشت و نه بیژن را، با در دست داشتن اهرم های تشکیلات نیازی نمی دید وقت خود را صرف درستی مسعود یا بیژن کند. و از سویی دیگر نمی خواست اعلام کند که اگر آن ها نه بیژنی هستند و نه مسعودی پس چه هستند.

حق با که بود

در فاصله سالهای ۱۳۵۴-۵۵ فشار ساواک به حد مرگباری رسیده بود و جنبش چریکی به تمامی در بن بستی امنیتی قرار گرفتار بود.

راه خلاص یا باز کردن جبهه ای جدید بود یا عقب نشینی تاکتیکی.

اما رهبران جنبش بن بست را ایدئولوژیک می دانستند. پس یک بخش جنبش به مارکسیسم گرایش پیدا کرد. (سازمان مجاهدین) و یک بخش دیگر سمت و سوی کار سیاسی یافت.

ضربات ۱۳۵۴-۵۵ رهبری سازمان را از عناصر کیفی تهی کرد. پس بازماندگان سازمان گذار از مسعود به بیژن را، راه نجات سازمان دیدند.

در روزهای مرگ و زندگی امکان همه پرسی و امکان بحث های ایدئولوژیک حول مسائل نبود پس مرکزیت سوم سازمان راه نجات سازمان را در خط بیژن دید. و در شانزدهم آذر ۱۳۵۶ اعلام کرد خط بیژن را پذیرفته است.

این گذار اصولی نبود اما قابل فهم بود. رهبری وقت سازمان بیش از هر چیز به فکر نجات سازمان بود. پس خود را مجاز می دید در آن شرایط برای نجات سازمان هرکاری را انجام بدهد.

از سویی دیگر دو عضو شورای عالی سازمان، اشرف و حرمتی پور، با استناد به اساسنامه سازمان معتقد بودند که هرگونه تغییر در سیاست کلی سازمان، استراتژی سازمان و تغییر ایدئولوژی سازمان در حیطه اختیارات شورای عالی سازمان است. نه مرکزیت وقت از این زاویه این دو نیز حق بودند.

اگر رژیم سقوط نکرده بود. این اختلاف باید به زمانی موقول می شد که سازمان از زیر ضربات ساواک خارج می شد. و شورای عالی در این مورد تصمیم می گرفت.

اما با سقوط شاه و باز شدن فضا خواست اشرف و حرمتی پور خواستی درست و منطقی بود. نظریات آن دو به سازمان آورده می شد. و پس از طی یک دوره مشخص مبارزه ایدئولوژیک کنگره سازمان نسبت به گذشته سازمان، و حال و آینده سازمان تصمیم گیری می کرد. اقلیت با حفظ حقوق اش در سازمان می ماند و اکثریت با در دست داشتن رهبری سازمان خط خود را پیش می برد.

و اگر اقلیت به نظر اکثریت تن نمی داد می توانست از سازمان جدا شود.

اما رهبری وقت سازمان با در دست داشتن اهرم های تشکیلاتی به اصولیت ها نمی اندیشید در فکر حفظ یکپارچگی بزرگترین سازمان چپ ایران نبود. آنان می خواستند به هر شکلی که شده است خود را از شر مزاحم ها خلاص کنند و خود را به حزب توده برسانند.

انشعاب اجتناب ناپذیر نبود و پای بندی به دمکراسی تشکیلاتی، باور به اصولیت های انقلابی می توانست از انشعاب جلوگیری کند.⁸

⁸. فرخ نگهدار در مصاحبه با آرش، اعلام کرد که انشعاب ها اجتناب ناپذیر نبود. اگر دمکراسی رعایت می شد نیازی به این همه شقه شقه شدن نبود. و چه دیر.

صاحبه اشرف: مانیفیست انشعاب

انشعاب به پیروان خط مسعود تحمیل شد. و این افراد خود را چریک های فدایی خلق ایران نامیدند. بنیانگذاران سازمان در سال ۱۳۵۰ خود را چریکهای فدایی خلق نامیدند. و مخصوصاً از سازمان نامیدن خود اجتناب کردند تا هر کس خود را چریک و فدایی می داند در زیر این پرچم مبارزه کند. در سال های بعد در اوج بحث های شعاعیان و حمید اشرف، پیشوند سازمان به چریک ها اضافه شد تا ورود اعضای جدید تحت ایدئولوژی مشخص انجام شود. گزینن این نام برای آن بود که اینان خود را وفاداران خط مسعود می دانستند. و این نام سزاوار اینان بود.

در انتخاباتی که انجام شد افراد زیر به عنوان مرکزیت برگزیده شدند:

۱- اشرف دهقانی (شیرین)، ۲- محمد حرمتی پور (مسعود)، ۳- عبدالکریم صبوری (بهروز)^۹، ۴- فریبرز سنجری (حسن) و ۵- رحیم کریمیان (عباس) کمی بعد از اعلام اخراج اشرف توسط فتاح پور، اشرف در هشتم خرداد ۱۳۵۸ مصاحبه ای انجام داد. این مصاحبه در واقع پاسخ به اعلام اخراج بود. اما از آنجا که نام اشرف پرآوازه بود. و انشعاب نیز به نام او ثبت شده بود مصاحبه تبدیل شد به مانیفیست چریک های منشعب. و در واقع هم چنین بود. چرا که بعدها نیز همین مصاحبه زمینه ساز انشعاب در چریک های فدایی شد.

نکات مهم مصاحبه^{۱۰}

آنچه که این مصاحبه را پراهمیت می کند. خود مصاحبه نیست واکنش هایی است که نسبت به مصاحبه ایجاد شد. این واکنش ها است که آنرا به مانیفیست گروه تبدیل کرد:

- ۱- اپرتوئنیست ها در رهبری سازمان رخنه کرده اند.
- ۲- رهبری سازمان به مبارزه مسلحانه باور ندارد.
- ۳- اینان بیش را هم قبول ندارند.
- ۴- برگماری های سال ۱۳۵۷ گزینشی و از منتقدین مشی مسلحانه بوده است.
- ۵- پایگاه طبقه حاکمه، بورژوازی وابسته است.
- ۶- مرحله مبارزه ضدامپریالیستی است.
- ۷- باید سازمان مسلح توده ای را به وجود بیاوریم.
- ۸- هرجا به خلق حمله شود باید مقاومت نظامی خلق را سازمان داد.

^۹ در جلد دوم کتاب چریکها از محمود نادری که با توجه به استناد وزرات اطلاعات تنظیم شده است از سه صبوری نام می برد عبدالکریم، عبدالرحیم و عبدالعظیم. اما در نمایه انتهای کتاب نام دو صبوری بیشتر نیست. عبدالرحیم و عبدالعظیم در کتاب اول نیز فقط نام عبدالرحیم است به نظر می رسد کریم و رحیم یکی باشند.

^{۱۰} در آغاز نقدی توسط نگهدار به مصاحبه نوشته شد. که در واقع رد مشی گذشته سازمان بود و به دنبال آن دو حاشیه در دفاع از مصاحبه نوشته شد و بعدها نقدهای چندی در رد و دفاع از مصاحبه قبل و بعد از انشعاب سال ۱۳۶۰ در چریکها فدایی.

- ۹- اپورتونیسم مدت زیادی نمی تواند خود را بر سازمان غالب کند.
- ۱۰- کار فعلی ما بردن ایدئولوژی میان طبقه و شرکت در پروسه سازماندهی طبقه در سازمانهای صنفی- سیاسی است.
- ۱۱- مبارزه صنفی بدون دمکراسی ممکن نیست. این مبارزه با شروع به مبارزه برای دمکراسی و آزادی تبدیل می شود. و مبارزه سیاسی در زمان سلطه بورژوازی وابسته معنای این مبارزه اعمال قهر انقلابی است. صنفی به سیاسی و سیاسی به نظامی تبدیل می شود.
- ۱۲- نبرد نهایی به ما تحمیل خواهد شد. و برای آن روز باید آماده شد.
- ۱۳- هرج و مرج فعلی به معنای دمکراسی نیست.
- ۱۴- تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک، تنها شکل انطباق خلاق مارکسیسم- لنینیسم در شرایط استقرار سلطه کامل بورژوازی وابسته به امپریالیسم است.

جمع بندی کنیم

صاحبه حول دو محور حرکت می کند رخنه اپورتونیست ها در سازمان چریک ها و رد گذشته سازمان توسط این افراد و پایگاه طبقاتی حکومت.

یک یادآوری تاریخی

از سال ۱۳۵۴ که رخنه اندیشه های جزئی در سازمان چریک ها آغاز شد دو نفر با شمی تاریخی و هوشیاری سیاسی این خطر را احساس کردند و هشدار دادند.

- ۱- نفر نخست مصطفی شعاعیان بود که در نامه سرگشاده اش «لاقل انتقاد مارکسیستی را نکشیم» هشدار داد که سازمان اگر به خود نیاید به زودی توده ای می شود.
- ۲- نفر دوم تقی شهرام بود شهرام که در سال ۱۳۵۰ دستگیر و چند سال بعد از زندان ساری گریخته بود در آن روزگار در رهبری سازمان مجاهدین قرار گرفته بود شهرام در یک بحث شانزده ساعته با حمید اشرف شرکت داشت. و جریان تحول ایدئولوژیک سازمان مجاهدین را او رهبری کرد. بعد از شهادت حمید اشرف، شهرام هشدار داد که چریک ها به زودی توده ای می شوند.
- احرف و حرمتی پور از سال ۱۳۵۵ در جریان تحول سازمان قرار گرفتند و احتمالاً در سال ۱۳۵۶ کارهای جزئی به دست آن ها رسید. و آنان خط بیژن را خطی خطرناک برای سازمان ارزیابی کردند.

یک یادآوری دیگر

دو نفر دیگر در تاریخ چپ ایران حرف های ماندگاری زندن. در روزگاری که گفتن این حرف ها جسارت می خواست و هم تیزهوشی سیاسی. بی انصافی است که یادی نشود و کلاه به احترام از سر نگیریم.

۱. یوسف افتخاری

افتخاری کارگر نفت بود همو بود که اعتصاب بزرگ پالایشگاه آبادان را در سال ۱۳۰۷ سازمان داد.
افتخاری در زندان رضا شاه که تصفیه های دوران استالینی آغاز شد. دستگاه آدمخوار استالین، رهبران
درجه اول حزب را با شکنجه بسیار به دادگاه می آورد و آن ها اعتراف می کردند جاسوس امپریالیسم بوده
اند.

افتخاری در زندان زیر بار این حرف ها نرفت او خود استالین و دیگر رهبران بلشویک را در دوران
تحصیلش در کوتو دیده بود. افتخاری گفت: استالین می خواهد تزار بشود. و این تصفیه ها مورد تأیید نیست.
افتخاری با انگ تروتسکیسم سال ها چوب این موضع هوشیارانه را خورد اما از حرف خود بازنگشت.

۲- خلیل ملکی

ملکی در زمانی که حزب توده و استالین در اوج قدرت بودند. اعلام کرد رابطه حزب توده و شوروی ربطی به
انتربنامیونالیسم پرولتری ندارد. آنچه که در شوروی بر حزب توده و دیگر احزاب تحمیل می شود پان اسلاویسم
روسی است.

نه شوروی و نه حزب توده این حرف درست ملکی را نبخشیدند. ملکی تا روز مرگ و حتی بعد از مرگ به
خاطر این حرف از سوی حزب توده چوب خورد.

تحلیل حاکمیت

در ماه های اول قیام که حکومت اسلامی در حال شکل گیری بود. تحلیل حاکمیت با پیچیدگی هایی روبه رو
بود. پیشاهنگ شناخت کافی از نیروهایی که به قدرت رسیده بودند نداشت. و علت هم آن بود که این نیروها
فاقد برنامه و حزب مشخص بودند. تنها نهضت آزادی بود که تا حدودی معلوم بود چه می خواهد.

به هررو در آن روزگار که دولت موقت به ریاست مهندس مهدی بازرگان با وزنه سنگین رهبران نهضت آزادی
و بعضًا جبهه ملی برسر کار بود سه تحلیل در مورد حاکمیت بود:

۱- دولت موقت نماینده بورژوازی ملی است.

۲- دولت موقت نماینده بورژوازی کمپرادور است.

۳- حکومت در دست ارگان سازش است و این ارگان شامل بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی سنتی است.
مدتی بعد که نهضت آزادی از حکومت رانده شد. تحلیل ها اقتصادی و سیاسی شدند:

۱- عده ای حکومت را از آن خرده بورژوازی با تمامی طیف هایش می دیدند که علی رغم مواضع ارتقایی
اش ضد امپریالیست و ضد سرمایه دار و ضد فئودال است. پس به سیاست اتحاد و انتقاد با آن رسیدند. حزب
توده و اکثریت، کارگران سوسیالیست و حزب رنجبران

۲- عده ای دیگر حکومت را ارگان سازش می دیدند که سمت گیری به طرف احیای بورژوازی کمپرادور
دارد. علاوه بر آن گرایشات ارتقایی هم دارد به سمت تقابل با آن رفتند. اقلیت، چریک های فدایی، و گروه
های خط سه.

۳- عده ای دیگر علی رغم پایگاه طبقاتی اش، آنرا ارتقایی می دیدند. و به سمت تقابل با گرایشات
ارتقایی اش رفتند. مجاهدین در این گروه بودند.

پاسخ به مصاحبه

این پاسخ کمی بعد از مصاحبه نوشته شد. نویسنده آن فرخ نگهدار (با نام مستعار صادق) بود. نگهدار از آنجا که از بازماندگان گروه جزئی بود. خود را منتبه به جزئی می دانست و همچنین مدعی بود از دوستان نزدیک حمید اشرف بوده است و همو بوده است که حمید را عضوگیری کرده است. حمید اشرف در جریان ضربه خوردن گروه جزئی شناخته نشد.

نگهدار در پرونده خود اعتبار دو بار زندان را نیز داشت یک بار سال ۱۳۴۶ و بار دیگر در سال ۱۳۴۹. بعد از رستاخیز سیاهکل نگهدار به افغانستان گریخت چون می پنداشت که به واقع هم اینگونه بود ساواک او را دستگیر خواهد کرد. رفتمن او ساواک را بیشتر تحریک کرد. پس ساواک توسط قاچاقچی های افغانی او را ربود و به ایران آورد.

عضوگیری مجدد او در سال ۱۳۵۷ به این اعتباراتی بود که نگهدار در پرونده خود داشت. اما جز این ها نقل و حدیث هایی هم در مورد او بود. می گفتند: او در زندان گرایشات توهه ای پیدا کرده است. به هرروی چه با تقلب فتاح پور و چه با رأی دیگران او در رأس سازمان قرار گرفته بود. و بیش از همه و پیش از همه گذشته سازمان را غلط می دانست. و این نقد تنها شامل مسعود نمی شد. بلکه بیژن را هم شامل می شد.

زیرکی نگهدار و همفکرانش در آن بود که از اینجا به بعد جلوتر نمی رفتند بدنه سازمان تا اینجا را می توانست بپنیرد و این پنیرش ناشی از دو مسئله بود:

۱- نخست آنکه انقلاب شده بود جامعه درک روشی از تحولات نداشت. رفتمن شاه را به مثابه پیروزی انقلاب می دانست. فکر می کرد انقلاب یعنی رفتمن شاه و آن ها که می آیند پول نفت را در خانه مردم می دهند. شکنجه هم که طبق قانون اساسی ممنوع است. آزادی هم هست تا جایی که مخل به اسلام نباشد. و کسی در پی توهین به مقدسات اسلامی نبود. پس همه چیز آبی بود. و دیگر بحث اسلحه و سیانور و چریک بودن جایی نداشت.

۲- بدنه سازمان شناخت درستی از گذشته سازمان نداشت. نمی دانست مسعود چه می گوید. و یا حرف حساب بیژن چیست. و گذار از مسعود به بیژن چه تفاوتی دارد.

رهبران فعلی هم که می گویند مارکس و لنین. و به قول معروف چونکه صد آید نود هم پیش ماست مهم تر از مسعود و بیژن مارکس و لنین است. که اینان به آن وفادارند.

اما این گونه نبود. سیر تحولات نشان نداد که این رهبری از سلامت اخلاقی برخوردار نیست با شیوه های ناکارگری به همه چیز می توان رسید الا حقیقت.

به هررو نخست نکات مهم پاسخ را پژوهش کنیم و بعد ببینیم راستی و ناراستی ها کجا است.

نکات مهم پاسخ نگهدار

۱- سازمان در آذر ۱۳۵۶ در پیام دانشجوی شماره ۳ اعلام کرد: تئوری های بیژن به عنوان رکن اساسی

فعالیت های سازمان برگزیده شده است.

۲- ارتباط اشرف با سازمان به مدت هیجده ماه از ۱۳۵۵-۱۳۵۶ با سازمان قطع بوده است.

۳- اشرف و حرمتی پور به تغییر خط سازمان اعتراض می کنند. اما بنا به دستور سازمان از آمدن به ایران خودداری کردند. بعد جزو «شرایط عینی انقلاب» را بدون آرم سازمان منتشر کردند. سازمان تصمیم به اخراج آنان گرفت. آن ها از این کار خود انتقاد کردند و اخراج آنها به حالت تعليق درآمد. و در اسفند ۱۳۵۷ به ایران بازگشتند.

آن دو در ایران از پذیرش مسئولیت سرباز زدند. و کار در سازمان را مشروط به بحث گذاشتن نظرات خود سازمان کردند که سازمان نپذیرفت.

۴- این درک که در ساخت جوامع سرمایه داری وابسته بالاجبار دیکتاتوری است. ولذا جنبش های خودبه خودی نمی تواند گسترش یابند غلط است. اوج گیری قیام نشان داد که گسترش حرکات خودبه خودی توده ها منوط به روساخت دمکراسی نیست.

۵- مسعود وضعیت مبارزات طبقه کارگر را بررسی نمی کند او تنها آن چه را که انعکاسی ذهنی این مبارزات می نامد ملاک می گیرد.

۶- مسعود بین موقعیت انقلابی و اوضاع عادی تفاوتی نمی بیند.

۷- مسعود تمام مراحل تدارکات آغاز و پایان انقلاب را درهم می آمیزد.

۸- آن ها؛ اشرف و مسعود، توده را حذف و به جایش پیشرو را می گذاشتند.

۹- مسعود زندان و شکنجه و قتل روشنفکران را انعکاس ذهنی آماده بودن شرایط عینی انقلاب می گیرد.

۱۰- جزئی نیز در عمل رهنمودهای خود را با پذیرش نقش محوری مبارزه مسلحانه رد می کند.

۱۱- در مورد گذشته سازمان بحث است و پس از رسیدن به نتیجه ای قطعی آنرا به اطلاع همگان خواهیم رساند.

۱۲- شکل سازمان و شکل مبارزاتی را کشف نمی کنیم بلکه آنرا محصول تطبیق تئوری انقلابی با شرایط عینی می دانیم.

۱۳- تشکیل حزب وظیفه مرحله ای و اساسی ما است.

۱۴- چرا می گویند ما به اعمال قهر باور نداریم. داریم. اما قبل از قهر باید به صفت مستقل و قبل از آن به داشتن استراتژی و تاکتیک درست فکر کرد.

۱۵- حزب توده و پیروان او رویزیونیسم مدرن به گزار مسالمت آمیز به بند و بسته های سیاسی بیش از تسلیح پرولتاریا بها می دهد. آنان نگران تأخیر در گشايش پارلمان بورژوازی هستند آن ها در فکر بند و بست با بورژوازی و خرده بورژوازی اند.

۱۶- روحانیت برخلاف نظر اشرف، تسلیح توده ها مخالف است. چرا که تسلیح خلق یعنی جنگ زحمتکشان برعلیه ستمگران روحانیت تسلیح توده ها را برعلیه خود می داند.

۱۷- سپاه پاسداران لزوماً نقش نیروی سرکوبگر را ایفا خواهد کرد.

۱۸- خرده بورژوازی اگر به حاکمیت برسد در سرکوب خلق فعال خواهد بود.

- ۱۹- اشرف روحانیت را خواهان رهایی زحمتکشان و برانداختن جامعه طبقاتی می داند که از نظر ما چنین چیزی محال است.
- ۲۰- عده ای فقط گرایشات ضدامپریالیستی خرد بورژوازی را می بیند. بسیاری نسبت به خرد بورژوازی دیدگاهی ساده انگارانه دارد.
- ۲۱- اشرف با مخدوش کردن مرزهای طبقاتی، طبقه کارگر را در اسارت و دنباله رو خرد بورژوازی نگاه می دارد.
- ۲۲- اشرف شعارهای خرد بورژوازی را همان شعار طبقه کارگر می داند. مبارزه خرد بورژوازی راهمنان مبارزه پرولتاریا می داند، به متحدین ناپیگیر پرولتاریا تا سرحد خود پرولتاریا اعتماد می کند.
- ۲۳- شعار مستقل طبقه کارگر چکیده سیاست مستقل طبقه کارگر است با اشاعه آگاهی های سوسیالیستی و افشاگری های همه جانبه صفت مستقل شکل می گیرد.
- ۲۴- در ایران پیشاہنگ انقلاب لزوماً حزب طبقه کارگر است. ولی مسعود و بیژن با برداشتی که از دبره داشتند می گفتند پیشاہنگ لزوماً تشکل حزبی نخواهد داشت.
- ۲۵- دبره احزاب کمونیست کلاسیک را اداره های سیاسی می داند.
- ۲۶- دبره حزب را از جوهر اصلی اش که همانا پیوند عمیق با طبقه است تهی می کند.
- ۲۷- بدون ارتباط وسیع با طبقه از پیشاہنگ طبقه کارگر صبحت نمی توان کرد.
- ۲۸- دبره به بهانه شرایط کنکرت تاریخی، محتوا را از فرم جدا می کند. و موتور کوچک خود را جای آن می نشاند.
- ۲۹- حزب توده که نمونه مادی عملأً موجود از درک دبره از حزب است (احزابی که حتی کاریکاتوری از حزب طراز نوین طبقه کارگر نبودند) یک شبکه متخلک از مدعیان مارکسیسم - لنینیسم که به نحوی مضمون خود را حزب طراز نوین طبقه کارگر معرفی می کردند.
- حزب توده باید می مرد تا با مرگ خویش جنبش نوین کمونیستی را از یک بیماری مزمن که سال ها است گرفتار آن است می رهانید.
- وجود حزب توده مثل وجود همین احزاب در امریکای لاتین باعث استقبال از نظر دبره در مورد حزب طبقه کارگر شد.
- ۳۰- با وجود داشتن پایگاه سیاسی اقتصادی امپریالیسم نیازی به تهاجم نظامی ندارد.
- ۳۱- در صورت به قدرت رسیدن اقشار غیرپرولتاری یک راه بیشتر نیست. سازش با امپریالیسم و احیای سرمایه داری وابسته.
- ۳۲- برخلاف نظر اشرف سلاح ما را در برابر اپورتونیسم واکسینه نمی کند بلکه یک مبارزه ایدئولوژیک ما را واکسینه می کند.
- ۳۳- اشرف سلاح را مقدم بر آگاهی می گیرد.
- ۳۴- اشرف سلاح را مقدم بر نقش توده ها می گیرد.
- ۳۵- اشرف تمام قدرت جنبش را در سلاح می بیند.

- ۳۶- اشرف سلاح را سازنده تاریخ می داند.
- ۳۷- اشرف نقش توده را به پیشرو مسلح می دهد.
- ۳۸- تئوری چریک خود حزب است. همان تئوری قهرمان است که پلخانف آن را رد کرده است.
- ۳۹- چرا اشرف از ترس حاکمیت بخشی از مصاحبه خود را سانسور کرده است.¹¹

اپورتونیسم و لنین

اپورتونیسم کلمه به کلمه لنین را تکرار می کند بر سر نقطه و ویرگول و علامت تعجب و علامت سؤال سینه چاک می دهد. مدعی است که کلام لنین سرسوزنی جابه جا شود. معنا تغییر می یابد گویی لنین دردهان آن ها تف کرده است. اما از چند نکته غافل می ماند.

- ۱- چه کسی گفته است هرچه لنین گفته است درست است. این درک چقدر با مارکسیسم می خواند آیا این حکم در مورد مارکس و انگلس هم صادق است. هم چنان که مارکس مدام خود بر این امر پای می فشد.
 - ۲- گیرم که درک لنین از حزب و پیشاہنگ درست باشد. اما باید دید شرایط روسیه در سال های پایانی قرن ۱۹ و ابتدای قرن بیست در ایران در سال های ۱۳۵۰ وجود داشت یا نه.
- گروه احمدزاده در گزارشی که در کتاب هم استراتژی و هم تاکتیک می دهنده می گویند آن ها ابتدا دبره را رد کردند چون از حزب می گذشت پس آن ها با پذیرش فرمول لنین حزب به دنبال حزب رفتند اما بعد از مدتی به این درک رسیدند که شرایط تشکیل حزب آن گونه که در روسیه بود در ایران نیست پس بار دیگر به دبره بازگشتند.

دبره و حزب

مشکل اپورتونیسم با دبره چیست. دبره به راستی چه می گوید. مخلص کلام دبره چیست که این همه آشفتگی ایجاد می کند.

دبره می گوید: احزاب لنینی که خود را کمونیست می دانند همان طور که نگهدار به درستی ذکر می کند حزب نیستند یک اداره سیاسی از مشتبه پیروپاتال حرف مفت زند که با روبل و حمایت جهانی احزاب کشورهای سوسیالیستی به حیات خود ادامه می دهند.

اگر به راستی حزب کمونیست پیشاہنگ طبقه کارگر است که به راستی چنین است پس نباید محتوا را فدای شکل کرد. باید دید محتوا چگونه به وظایف خود عمل می کند و چه شکلی با توجه به شرایط می تواند داشته باشد. حالا اپورتونیست ها فریاد می زند لنین این را نگفته است خب نگفته باشد قرار نیست همه چیز را لنین گفته باشد و یا حتی مارکس و انگلس، باید دید حقیقت زاده کدام دیالکتیک است.

¹¹. بخش هایی از مصاحبه اشرف با نقطه چین سانسور شده است. بعدها توضیح داده شد چاپ آن قسمت ها می توانست برای گروه مشکل امنیتی ایجاد کند.

تقدم حزب و مبارزه

در سالهای ۱۳۴۰-۵ پیشاہنگ باید به یک سؤال اساسی پاسخ می داد. شروع مبارزه با حزب یا بدون حزب، وقتی شرایط تشکیل حزب نیست. چه باید کرد. خب روشی است که زندگی از ذهن جلو می افتد.

هم چنان که توده و طبقه منظر حزب نمی شوند. زندگی و در بطن آن مبارزه ادامه دارد مسعود می گوید: حزب لازم است. اما ضرورت این لحظه از مبارزه نیست چرا که شرایط تشکیل آن وجود ندارد. پس نباید مبارزه را موكول به زمانی نامعلوم کرد. برای اپورتونیسم بی عمل این بی عملی خوشتراست تا آن جنگ مرگ و زندگی.

زندگی در پشت سر لنین قایم شدن هم واقعاً چه حالی دارد.

تشکیل حزب

نگهدار مدعی است که درک اشرف از حزب یک درک فرمالیستی است اشرف حزب را داشتن ضوابط و آئین نامه تشکیلاتی می داند در حالی که آن ها حزب را تبدیل طبقه کارگر از طبقه ای در خود به طبقه ای برای خود می دانند.

می گوید: اشرف شعار پیش به سوی حزب را می دهد. اما ما می گوییم که پیش به سوی حزب یعنی:

۱- طبقه در خود برای خود

۲- تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش های خود به خودی

۳- صف مستقل

اما در عمل چه می کند. هیچ فراموشکار است. یادش می رود و چه گفته است. دچار آلزایمر سیاسی است. هر آنچه را که گفته است فراموش می کند. و می گوید: حزب که وجود دارد چرا دیگر حزب درست کنیم و خودمان را به زحمت بیندازیم. می پرسیم: کدام حزب می گوید: حزب توده

ملک حزبیت چیست

نگهدار درنقد دبره می گوید: دبره احزاب سنتی را اداره های سیاسی می داند. درحالی که مهم رابطه ارگانیک با طبقه کارگر است.

ملک حزبیت حزب را جزئی هم رابطه ارگانیک حزب با طبقه کارگر می داند. به همین خاطر حزب توده را تا سال ۱۳۳۲ حزب طبقه کارگر می داند.

این درک غلط از حزبیت حزب را شهید گرانقدر مصطفی شعاعیان در نامه های سرگشاده اش در سال ۱۳۵۴ به سازمان نشان می دهد تا چه پایه غلط است.

اما در همان موقع هم این ادعا پشتونه مادی نداشت. وقتی گفته می شد حزب توده که با طبقه کارگر رابطه ای ندارد پاسخ این بود که امروز اردوگاه سوسیالیستی اعمال هژمونی غیرمستقیم بر سراسر جنبش کارگری جهانی دارد. اگر حزب کمونیست شوروی می گوید: حزب توده حزب کمونیست است حتماً هست و گرنه حزب کمونیست شوروی حیثیت خود را به خطر نمی انداخت.

خرده بورژوازی

نگهدار از اشرف انتقاد می کند که چرا از روحانیت می خواهد اجازه ندهد توده ها خلع سلاح شوند و در بندهای مختلف به درستی نشان می دهد که خرده بورژوازی پی گیر نیست. و اگر به حکومت برسد با بورژوازی سازش خواهد کرد. و طبقه کارگر را سرکوب خواهد کرد. (بندهای ۲۸-۲۴)

اشرف خرداد ۱۳۵۸ این حرف را می زند حدود سه ماه از قیام بهمن گذشته است حکومت در دست دولت بازرگان است خطر حمله امریکا و احیای مجدد ساخت سیاسی ضربه خورده بورژوازی کمپارادور وجود دارد. روحانیت در قدرت نیست. و هنوز جوهر انقلابی را که رهبری کرده است خشک نشده است پس این درک در آن روزها خیلی پُربیراه نبوده است.

این درخواست با توجه به جو آن روزگار تا حدودی پذیرفتی است. اما به هر حال حق با نگهدار است. اما با سقوط دولت موقت و روی کار آمدن روحانیت به تمامی آن درک درست از خرده بورژوازی کجا رفت. و یکباره خط امام با پنج مشخصه شد دمکرات انقلابی که قرار بود «راه رشد غیرسرمایه داری» رفیق الیانفسکی را به سوسیالیسم برساند. و خرده بورژوازی شد متخد استراتژیک یک حزب توده و اکثریت و جبهه متخد خلق حزب توده که از سوی نیروهای چپ و مجاهدین جبهه متخد ارتفاع نامیده می شد. شد سپر دفاعی توده و طبقه در برابر امپریالیسم.

و به یکباره تمامی حرف های درست در نقد اشرف از یاد رفت.

حزب توده

نگهدار در فصل دبره و حزب می گوید: دبره شکل را از محتوا جدا می کند. تا محتوا را دور بیندازد تا موتور کوچک را جایگزین آن کند. و علت استقبال این نظر دبره را در امریکای لاتین و ایران حضور احزابی نظیر حزب توده را می داند. که کاریکاتوری از حزب طبقه کارگر بودند. حزبی که باید می مرد تا جنبش نوین کمونیستی ایران از یک بیماری مزن رها می شود.

از امریکای لاتین می گذریم. و به خانه پدری می رویم. بعد از کودتای ۲۸ مرداد و برچیده شدن بساط حزب توده. مبارزه همچنان با افت و خیزهایی ادامه داشت. همیشه همین گونه است مبارزه ارث پدری لینینی نیست که بدون حزب لینینی تعطیل شود.

در فاصله سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۹ که به علت بحران ساختاری درون حاکمیت فضایی برای حرکت جبهه ملی سوم گشوده شد. حزب توده بیمارتر از آن بود که از بستر نقاوت خود برخیزد. پس برخاست و فضا دوباره بسته شد. و سرکوب مردم و روحانیت در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آخرین قفلی بود که بر در دکان سیاست ایران خورد.

پس مبارزه ادامه یافت در قالب محفل هایی که در پی آن بودند حزب توده را احیا کند اما نه آن حزب توده را، حزب توده انقلابی را. در خارج از کشور انشعابی به همین نام شد. حزبی که بعدها معروف شد به سازمان انقلابی و دست پختش نیکخواه و نهادنی بود.

اما در داخل کشور زمینه این احیا نبود. دیکتاتوری فضا را به حدی بسته بود که امکان این احیا وجود نداشت.

پس در فاصله سالهای ۱۳۴۲-۴۴ از اتحاد چند محفل گروه پیشتاب جزئی به وجود آمد. اما در فاز عملی توسط ناصر آقایان، توده ای ساواکی شده ضربه خورد. این اندیشه در محافل به حیات خود ادامه داد تا سال ۱۳۴۹.

در آن سال ها گروه مسعود و گروه غفور - اشرف با همین تصور حرکت کردند. اما امکان تشکیل حزب نبود.

اینجا است که دبره می گوید: شرایط کنکرت تاریخی به ما اجازه می دهد محتوا را فرم نکنیم و آنچه را که مهم است محتوای حزب است که پیشاہنگ انقلابی است. و شکل این محتوا در این روزگار سازمان گریالی است.

حزب توده و برادران ناتنی اش در امریکای لاتین به واقع احزابی با مدل های لینینی بودند بگذریم که کاریکاتوری از آن مدل اصلی بودند.

اما در آن روزگار مگر کت و کول حزب توده را بسته بودند حمایت جهانی و روبل های روسی که بود. چرا کاری نکردند و اگر چند باری هم تلاش کردند. افرادی مثل حکمت جو و دیگران جان بر سر این تلاش گذاشتند. کار به لجنزار تشکیلات تهران رسید. از صدر تا ذیل آن در دست ساواک بود. و حزب به تمامی افزاری در دست ساواک بود و آش آنقدر شور شد که عامل ساواک از مرز شوروی گذشت تا به دیدار رهبران حزبی برسد. و روس ها در شنود مرزی متوجه ساواکی بودن فرد شدند.

برای اینکه دیالکتیک زمینی به ما می گفت این شکل سازمان دیگر کارآیی ندارد و باید آنرا دور ریخت حالا لذین مبتکر این شکل بوده است. برای زندگی تلح زمینی چه فرقی دارد.

فرض کنیم که استقبال در ایران و امریکای لاتین از کنار گذاشتن شکل حزبی به علت کاریکاتور بودن احزاب سنتی بود. خب چه شد که کمی بعد این کاریکاتور شد یکی از گردان های طبقه کارگر و بعدتر شد حزب کمونیست ایران. در این فاصله چه اتفاقی در حزب توده افتاد.

اگر فرض بگیریم فرض محال که محال نیست همین فرض غلط جزئی و نگهدار در همین جزو پاسخ «داشتن رابطه ارگانیک با طبقه کارگر» آیا حزب توده بخش وسیعی از طبقه را زیر چتر خود درآورده بود. هرگز. آیا آت و آشغالهای اپورتونیستی را بیرون ریخته بود هرگز. آیا از گذشته خود انتقاد کرده بود هرگز.

اما اپورتونیسم کم حافظه است برای زدن اشرف باید دو تا فحش هم به حزب توده داد فرمول ۸۰-۲۰ فرمول لو رفته ای است ۲۰ درصد فحش به حزب توده ۸۰ درصد ناسزا به مبارزه چریکی.

این فرمول بعدها در جاهای دیگر استفاده شد. نوعی ایز گم کردن سیاسی برای اینکه انگ توده ای نخورد چند فحش هم به حزب توده برای پذیرش حرف اصلی.

آنچه در این جزو به روشنی پاسخ داده نمی شود اجتناب پذیر بودن یا اجتناب ناپذیر بودن انشعاب بود. اشرف و حرمتی پور اوایل اسفند به ایران می آیند. و چیزی حدود دو ماه بعد (از اردیبهشت ۵۸) فتاح پور اخراج اشرف را اعلام می کند.

بعد در پای همین جزو شعار داده می شود پیش به سوی مبارزه ایدئولوژیک و گستردگی تر وحدت جنبش کمونیستی.

مگر اشرف چه می خواست. به بحث گذاشتند نظر مسعود در برابر نظر بیژن. این یعنی مبارزه ایدئولوژیک. نگهدار پاسخ نمی دهد که آیا گذار سازمان از خط مسعود به بیژن مبتنی بر دمکراسی سازمانی بود. آیا این کار از قدرت مرکزیت سازمان بود یا نه. اگر نبود که به واقع طبق اساسنامه سازمان نبود آیا این حق برای وفاداران به خط مسعود بود که در شرایط برابر از حق خود دفاع کنند.

و در آخر اگر شعار وحدت یکی از شعارهای ماست. چگونه می شود ما حداقل دو تن از شورای عالی سازمان را که یکی از آن ها پراوازه ترین چریک زنده است را از سازمان برانیم و بعد بگوییم وحدت. وحدت با که.

جمع بندی کنیم

۱- نقد مسعود و بیژن و یکباره را گوییم نقد گذشته سازمان در هوا رها می شود حرف هایی پراکنده از همان حرف های حزب توده و منشعبین سال ۱۳۵۵ گفته می شود. اما تحلیلی جامع و بدیع داده نمی شود. که اگر مبارزه مسلحه ای پاسخ به یک ضرورت عمل جنبش نبود. پس این پاسخ را چه کسی در سال ۱۳۵۰ داده حزب توده، جبهه ملی و یا نهضت آزادی^{۱۲}.

۲- نقد دبره نیز نقدی بی پرنسیپ است. همان حرف های لقی بود که توده ای ها زده بودند قادر اصولیت بود.

۳- حرف هایی در مورد خرده بورژوازی و سپاه زده شد که به طول کلی درست بود. هر چند بالاخره تحلیل حاکمیت معلوم نشد که چیست. آیا تحلیل اشرف درست است یا غلط. اما معلوم نیست از آن ناپیگیری خرده بورژوازی چگونه در سال ۱۳۵۹ همه چیز به ناگاه عوض می شود. سپاه را می خواهند به سلاح سنگین مجهز شود. و خرده بورژوازی متحد استراتژیک طبقه کارگر می شود.

۴- در مورد حزب توده نیز حرف های درستی زده می شود. از اینکه حزب توده مدعی مارکسیسم است و کاریکاتوری از حزب طبقه کارگر است. و در پی بندویست با حکومت است. اما چرا در سال بعد تمامی این حرف های درست پس گرفته می شود و حزب توده به تمامی مارکسیستی، کارگری و انقلابی می شود.

چه باید انجام می شد

در آن روزگار دو راه در پیش پای کسانی بود که خود را رهبران سازمان و یا به قول اشرف کسانی که در رهبری سازمان رخنه کرده بودند قرار داشت. جد از آن که آیا چریک بودند یا دیگر چریک نبودند:

۱- راه کارگری، کمونیستی و انقلابی

۱۲. از سال ۱۳۶۰ به بعد به صراحت گفته می شد خط درست خط حزب توده در آن سال ها بود اما در سال ۱۳۵۸ جرأت گفتن این حرف ها را نداشتند.

۲- راه ناکارگری، ناکمونیستی و یکباره بگوییم ضدانقلابی.

مسئله تغییر خط در سازمان نه تنها حق اشرف بود¹³. بلکه حق جنبش کمونیستی بود که در یک مبارزه ایدئولوژیک همه‌جانبه، گذار از مسعود به بیژن را پژوهش کند.

و درنهایت کنگره حرف نهایی را می‌زد. و بعد اقلیت هرکه بود یا درسازمان می‌ماند و ضمن حفظ نظریات خود از خط اکثریت تبعیت می‌کرد تا در کنگره بعد راستی یا ناراستی این خطر را پراتیک و زندگی نشان دهد. و جز این جدایی و انشعاب بود.

اما فاجعه آن‌جا بود که مسئله بیژن هم نبود. همان گونه که نگهدار دریک‌جا از دستش درمی‌رود و می‌گوید بیژن به نوعی همان مسعود است.

اما راه ناکارگری همان کاری را باید می‌کرد که کرد. با استفاده از اهرم‌های تشکیلات اشرف و بقیه را اخراج کردند. و با دوز و کلک سازمان را گام به گام به نفی گذشته نزدیک کردند.

اگر در سال ۱۳۵۷-۱۳۵۸ نگهدار و دارودسته اش اعلام می‌کردند که مسعود و پویان و جزئی و حمید اشرف کمونیست نبودند. اما کامبخش و کیانوری و اسکندری و یزدی و بهرامی و رادمنش کمونیست بوده اند در طرفه العینی تمامی شان از سازمان جارو می‌شدند¹⁴.

مسئله اصلی

اما در سال ۱۳۵۸ مسئله اصلی جنبش نه مبارزه مسلحانه بود و نه نقش اصلی یا فرعی آن بعدها «چریک‌های فدایی» در بحث‌های درونی شان به این نتیجه رسیدند که مبارزه ایدئولوژیک اگر با ضرورت‌های جنبش پیوند نخورد راهی به خطا است.

شهداًی فدایی راه را باز کرده بودند. و نیروهایی وسیع در سراسر ایران به نفع سازمان چریک‌ها آزاد شده بودند. مسئله آن روز این جنبش و بقیه مردم کار مسکن و آزادی بود. مجاهدین خلق هم به عنوان برادر دوقلوی سازمان فدایی در جناح مذهبی، در همین موقعیت بود.

توده و طبقه انقلاب کرده بود. و می‌خواست شعارهاییش متحقق شود. و در مقابلش یک حاکمیت لیبرال و روحانیتی بود که داشت خود را برای قبضه کردن قدرت آماده می‌کرد. پس تحلیل حاکمیت در دستور کار بود. و این تحلیل جدا از آن که چه بود تا سوم خرداد ۱۳۶۰ به عنوان سرفصل تاریخی حاکمیت زمان زیادی نبود. در آن روزگار همه تحلیل‌ها حول چند محور می‌چرخیدند:

۱- مبارزه اصلی برای دمکراسی است. پس باید از بورژوازی لیبرال حمایت کرد. و همه نیروها باید حول دفاع از آزادی‌های دمکراتیک بسیج شوند. جبهه دمکراتیک خلق، مجاهدین، بنی صدر، بسیاری از شخصیت‌ها و گروه‌های چپ در این جبهه بودند.

ایرج اسکندری دبیرکل مخلوع حزب توده همین خط را قبول داشت. مصاحبه او با تهران مصور دست او

۱۳. اگر مدام گفته می‌شود اشرف برای سهولت بحث است منظور از اشرف، یک جریان است. جریانی که به خط بنیانگذاران سازمان وفادار بودند.

۱۴. بعدها موجوداتی مثل جمشید طاهری پور اعلام کردند مسعود و پویان و بقیه دمکرات انقلابی بودند. اما توده‌ای‌ها به یک باره از مادر کمونیست زاده شده‌اند.

کار داد و محترمانه به آلمان تبعید شد.

۲- جبهه دوم مبارزه ضدامپریالیستی را عمدۀ می دید. این جبهه شامل حزب جمهوری اسلامی و مسلمانان مبارز (دکتر پیمان) حزب توده و فدایی جناح اکثریت بود.

کمی بعد بورژوازی لیبرال از حکومت طرد شد. روحانیت به تمامی قدرت را قبضه کرد. و سرکوب همه گروه‌ها در دستور کار قرار گرفت.

سازمان می توانست مثل مجاهدین با حفظ افتخارات بنیانگذاران سازمان همه نیروی خود را بر سر تحلیل حاکمیت و تشکیل حزب می گذاشت.

اما اصرار عجیبی بود که گذشته پرافتخار سازمان به لجن کشیده شود. به یک دلیل تا حزب توده احیا شود. نفی آن گذشته پرغرور به خاطر اثبات یک جریان بی آبرو و بی افتخار بود. به همین خاطر اصرار بر آن بود که گذشته سازمان باید تعیین تکلیف شود.

نگاهی به مصاحبه

عبدالرحیم صبوری که بود

عبدالرحیم صبوری توسط حسن جعفری عضوگیری شد. و به اسدالله مفتاحی وصل شد. صبوری با فرخ سپهری همانه بود و همو بود که سپهری را جذب و به اسدالله مفتاحی وصل کرد. در همین رابطه فرخ سپهری، سیروس سپهری و شاهرخ هدایتی به سازمان وصل شدند. در هشتم مهر ۱۳۵۰ خانه ای که در آن تیم چنگیز قبادی، حسین سید نوزادی، محمدعلی سالمی، عبدالرحیم صبوری، سکینه جعفری بودند مورد یورش ساواک قرار گرفت. صبوری در خانه نبود اما فردای آن روز دستگیر شد.

صبوری بهدادگاه برده شد. و در تاریخ بیست و چهارم اسفند ۱۳۵۰ او به همراه نفر دیگر به حبس ابد محکوم شد. این دادگاه نفر دیگر را به اعدام محکوم کرد. محکومین این دادگاه بیشتر از شاخه تبریز بودند. علیرضا نابدل، مناف ملکی، اصغر عرب هریسی، اکبر مؤید، جعفر اردبیل چی، یحیی امین نیا، علینقی آرش جزء اعدام شدگان بودند.

صبوری بعد از آزادی به سازمان راه نیافت. و در انشعابی که صورت گرفت جزء نفرات اصلی انشعاب بود¹⁵.

اهمیت این نوشته از آن روست که صبوری در سال ۱۳۶۰ به تمامی از این نقد مثبت فاصله می گیرد و از منتقدین منفی مصاحبه اشرف می شود. و در چهره اصلی تئوریسین انشعاب ظاهر می شود.

اما در همین نقد مثبت نطفه اعتراض های بعدی نهفته است. صبوری در توضیح نوشته خود می گوید: جهت پاسخ به اپورتونیست ها و حل پاره ای از ابهامات این نوشته ارائه شده این ابهامات بعداً به حدی عمدت می شود که یک انشعاب را در دل خود به وجود می آورد.

نکات اصلی «نگاهی به مصاحبه»

۱- در پس ایده های مصاحبه آتش سرخ روح مارکسیسم - لینینیسم زبانه می کشد. اشرف تنها نیست. اشرف جزئی از یک جریان است که نسبت آن به سلاله پرافتخار رهبران کبیر سازمان، مسعود و پویان، مفتاحی می رسد. اشرف فرد نیست. یک خط است.

۲- اپورتونیست ها ضمن پذیرش خطر اشرف از آگاه سازی توده و طبقه و بسیج و سازماندهی آن می گویند این وظیفه حزب است بدون حزب نمی توان استراتژی و تاکتیک انقلاب را تعیین کرد. اینان با این دید پیشاہنگ را دنبال هرو توده می کنند. و به اکونومیسم می کشانند. ارائه برنامه انقلابی ربطی به وجود حزب ندارد. ارائه برنامه با شرایط تحقق آن یکی نیست.

۳- اپورتونیسم کار سیاسی را ارتباط با چند کارگر و تشکیل اتحادیه یا سندیکا می داند. بدون آن که روشن کند این وسیله چه کارآیی هایی دارد. کار سیاسی تشکیلاتی یعنی:
- توده ها را تربیت سیاسی کردن

۱۵. در جلد دوم محمود نادری، تاریخ چریکها، از عبدالکریم نام برده شده است. که باید همین عبدالرحیم باشد. برادر دیگر او عبدالعظیم نیز جزء انشعاب بود.

- مناسبات طبقه کارگر را با دیگر طبقات نشان دادن
- وحدت و تضاد طبقه را با طبقات دیگر نشان دادن
- اهداف مبارزه را تعیین کردن و تشریح کردن آن
- شیوه مبارزه را کشف کردن و به توده قبولاندن
- سازمان لازم را به وجود آوردن.

۴- امپریالیسم شاه را قربانی کرد تا سیستم را حفظ کند. کسانی روی کار آمدند تا جنبش را مهار کنند. مناسبات طبقاتی تغییر نکرده است. و تضاد عمدہ به قوت خود باقی است. دولت کنونی وابسته است اما عناصر غیروابسته هم دارد.

۵- پیشاہنگ تنها وظیفه متشكل کردن توده ها را ندارد حفظ این تشکل نیز بر عهده پیشاہنگ است وقتی اشرف می گوید: توده ها را باید مسلح کرد این شکل را نیز تعیین می کند. ارتش خلق قابلیت حفظ بسیج توده ها را دارد.

مسلح کردن توده ها به معنای جنگ کردن در همان لحظه نیست. وقتی ضدخلق خود را مسلح می کند چرا خلق خود را مسلح نکند.

دو نکته: الف: نکته نخست

اشرف از بسیج توده ها صحبت می کند و صبوری آنرا برابر ارتش خلق می گیرد. که این گونه نیست. بسیج توده ها در روند خود می تواند به ارتش خلق تبدیل شود.

در سال ۱۳۶۰ صبوری خود بر همین مسئله انگشت گذاشت و از طرح اشرف، تسلیح توده ها انتقاد کرد. و طرح درست را ارتش خلق اعلام کرد.

نکته دوم

اشرف می گوید: اگر می خواهیم بجنگیم باید خلق را مسلح کنیم و اگر نمی خواهیم بجنگیم باید بیشتر مسلح شویم.

و صبوری می گوید: حفظ تشکل توده ها بر عهده پیشاہنگ است. ارتش خلق ضامن این حفاظت است. از رهبری اپورتونیست چریکها در سال ۱۲۵۸ می گذریم. آنان اصرار عجیبی بر خلع سلاح کردن چریک ها داشتند. در طرفه العینی گفتند ما دیگر چریک نیستیم. و نام خود را از چریک های فدایی به فدائیان خلق تبدیل کردند. و چریک ها را به تمامی آنارشیست، خرد بورژوا و دمکرات انقلابی نامیدند و فاصله گرفتند.

اما به راستی در زمانی که ضدخلق خود را مسلح می کرد ارگان های سرکوب خود را برای سرکوب آماده می کرد پیشاہنگ چه باید می کرد.

بسیج توده ها بدون پشتوانه عملی چه ثمری دارد. وقتی دشمن در حال تسلیح خود است پیشاہنگ چرا نباید خود را مسلح کند.

چگونه می شود با دست خالی به جنگ ارتش سراپا مسلح رفت. دستگیر شد و در زیر شکنجه حرف نزد.

مصاحبه نکرد و یکراست به پای چوبه دار رفت. این چه مبارزه مسخره و بی معنایی است.

۶-پرولتاریا یا مجبور است برای گذار به سوسیالیسم مرحله ای را بگذراند که در آن مالکیت خصوصی یا ضوابط مشخصی وجود دارد. پس پرولتاریا پرچم مبارزه ضدامپریالیستی را پیشاپیش برداش می کشد. برای بیرون راندن امپریالیسم طبقه کارگر به تنها یی نمی تواند پیروز شود. باید از دیگر طبقات کمک بگیرد. پس مجبور است منافع آن ها را محفوظ کند. پس پرسه تحول دمکراتیک نوین خواهد بود. پس وقتی اشرف می گوید: پرولتاریا شعار مستقل سیاسی ندارد به این معنا است.

مرحله انقلاب، زمینه اختلاف بعدی

در این دوران سه مرحله برای انقلاب قائل بوده اند:

۱- مرحله بورژوا - دمکراتیک

۲- مرحله دمکراتیک نوین

۳- مرحله سوسیالیستی

در مرحله بورژوا - دمکراتیک رهبری در دست اقشار غیرپرولتری است. و اهداف انقلاب ماهیت بورژوازی دارد. در مرحله دمکراتیک نوین، رهبری در دست طبقه کارگر است اما انقلاب محتوای بورژوازی دمکراتیک دارد مرحله سوسیالیستی که رهبری در دست پرولتاریا است و از آغاز سمت و سوی سوسیالیستی انقلاب منگرد.

در سال ۱۳۶۰ قائل شدن به مرحله دمکراتیک نوین از سوی کاظم (وریا) مسئول شاخه کردستان مورد نقد قرار گرفت. و این درک را منتبه به جزنی کرد. و آنرا غیرپرولتری نامید.

۷- وقتی اشرف می گوید: پرولتاریا در این مرحله شعار مستقل ندارد بین شعار تاریخی طبقه و شعار سیاسی طبقه فرق می گذارد. شعار تاریخی طبقه منافع تاریخی طبقه را در نظر دارد. مثل شعار دیکتاتوری پرولتاریا و اشتراکی کردن وسائل تولید. اما شعار سیاسی به منافع روز طبقه نظر دارد پس پرولتاریا در این مرحله شعار جمهوری دمکراتیک خلق را می دهد. چون می خواهد دیگر اقشار را در انقلاب شرکت دهد. صفات مستقل کارگر ربطی به مسائله فوق ندارد. صفات مستقل بدین معنا است که پرولتاریا با هویت تاریخی خود، با سازمان مستقل و برنامه مستقل خود وارد میدان شود.

نکاتی درباره مصاحبه

این اولین حاشیه به نفع «مصاحبه» اشرف است. و درواقع پاسخی است به نگهدار. تاریخ نگارش این جزو شهريور ۱۳۵۸ است اما در خداداد ۱۳۵۹ منتشر می شود. نويسنده آن نامعلوم است.¹⁶. اين دو حاشیه از آنرو نوشته شد که مصاحبه به طبیعت خاص خود جنبه تحلیلی نداشت. و نمی توانست هم داشته باشد. اما پاسخ نگهدار، مصاحبه را به مانیفیست گروه تبدیل کرد. پس لازم بود که بخش هايی از آن باز شود و ريشه هاي تئوريك آن توضيح داده شود.

نکات مهم

- ۱- نگهدار تحلیل مشخصی از حاكمیت نمی دهد.
 - ۲- نگهدار در مورد شعارهای مستقل طبقه کارگر نمونه ای قابل ارائه ندارد.
 - ۳- نگهدار می گوید سازمان نظر قطعی درمورد گذشته سازمان ندارد. اما در همان حال می گوید خط مسعود غلط بوده است.
 - ۴- وقتی از تبدیل مبارزه صنفی به سیاسی و تبدیل مبارزه سیاسی به قهرآمیز در زمان سلطه بورژوايی وابسته سخن گفته می شود. از استراتژی قهرآمیز در کل پروسه تا نابودی بورژوايی حرف می زnim. و تکلیف شیوه اصلی مبارزه روشن شود. نباید از یاد برد که از دهه ۴۰ صحبت می شود. درحالی که نگهدار نقد خود را به سال ۱۳۵۷-۵۸ می کشاند.
 - ۵- وقتی صحبت از مرحله جدید در انقلاب می شود. مراد از مرحله به معنایی متداول و ادبی آن است نه تکنیکی آن. منظور این نیست که پرولتاریا پیروز شده است. و تغییری در دو سوی رابطه تضاد به وجود آمده است.
 - ۶- کار در طبقه به شکل شورا و سندیکا پذیرفتني است. اما سازمان پیشرو بايد سازمان زمان جنگ باشد نه صلح. نه جنگیدن به معنای پایان جنگ نیست. و این به معنای عاشق سلاح بودن یا تقدم قهر بر توده نیست.
 - ۷- حذف پاره ای از مصاحبه دلائل قانونی و امنیتی داشته است.
 - ۸- بیژنی شدن سازمان برمی گردد به مرکزیت سوم. در نبرد خلق شماره ۷ خبری از مبارزه ایدئولوژیک دو جریان از سال ۱۳۵۳ ندارند.
- مرکزیت سوم طبق اساسنامه سازمان که تصویب برنامه، تنظیم و تصویب خطوط کلی سازمان تنظیم و تصویب خط مشی استراتژیک سازمان و رسیدگی به اعتراض کادرها را در اختیار شورای عالی سازمان می گذارد. حق تغییر خط سازمان را نداشت.
- تیر ۱۳۵۵ مرکزیت اول با خارج تماس گرفت. و نبرد خلق شماره ۷ و نشریه بحث های درونی با سازمان مجاهدین خلق به خارج فرستاده شد که چاپ و منتشر شد.
- قطع ارتباط از این زمان به بعد است. رخنه خط بیژن نیز از همین زمان شروع می شود.

16. نوشتن بي نام، سنتي در سازمان چريلك ها بوده است. چه به حسب ناشناس بودن نويسنده از ديد ساواک و چه از آن رو که چريلك فدائی برایش همین نام بسنده بود. هرچه بود متعلق به سازمان بود.

علت این رخنه نبود مبارزه ایدئولوژیک در سازمان بود.

در نبرد خلق شماره ۷۳ هم که مورد استناد اپورتونیست‌ها است. چیزی دال بردا خطر در سازمان نیست و در همین شماره به درستی مبارزه مسلحانه و محوری بودن آن تأکید دارد.

در شانزدهم آذر ۱۳۵۶ رهبری طی اطلاعیه‌ای تغییر خط را اعلام کرد. که با مخالفت مسئولین خارج از کشور (اشرف و حرمتی پور) مواجه شد.

سازمان رضا غربایی را برای تحويل گرفتن امکانات به خارج فرستاد اصرار غربایی برای تحويل حضوری رفقا آمدن را به ایران با تأخیر مواجه کرد.

asherf و حرمتی پور اسفند ۱۳۵۷ به ایران آمدند. آن دو بدون آنکه برای قبول مسئولیت پیش شرطی داشته باشند خواستار طرح نظریاتشان در درون سازمان شدند. حتی بعد از اعلام اخراج توسط فتاح پور طی نامه‌ای به رهبری به تحریف نظریاتشان اعتراض کردند.

متینگ مهاباد

این متینگ در نوزدهم بهمن ۱۳۵۸ به مناسبت بزرگداشت شهدای سیاهکل در مهاباد برگزار شد. برگزاری متینگ در دیگر شهرها به چند دلیل برای چریک‌ها ممکن نبود.

نخست آنکه حاکمیت حضور چریک‌ها را تحمل نمی‌کرد. چریک‌های فدایی نخستین جریانی بودند که حاکمیت را ضدانقلابی و وابسته ارزیابی کرده بودند و برسلح بودن خود پافشاری می‌کردند. دوم آن که چریک‌ها بیشترین نیروهای خود را در کردستان جمع کرده بودند. و سوم آنکه حضور اشرف در تهران و دیگر شهرستان‌ها با خطر دستگیری و تور همراه بود.

اشرف از روز نخست علنی نشد. بعد از آمدن به ایران از آنجا که در سازمان بهروی او بسته بود مدته درخانه سعید سلطانپور زندگی کرد. و کار که به انشعاب کشید. مجبور شد هم چنان مخفی زندگی کند.

نکات مهم سخنرانی

۱- اشرف در پاسخ به مهر و شور و علاقه هواداران می‌گوید: من تن و جانم را به تمام خلق‌های مبارز ایران تقدیم می‌کنم.

۲- شهدای سیاهکل هیچ امیدی به جز این نداشتند که ادامه دهنده‌گان راهشان آرزوهای آن‌ها را تحقق بخشنند.

۳- شهدای سیاهکل اعتقاد داشتند که سلطه امپریالیسم را فقط با مبارزه مسلحانه می‌توان برانداخت.

۴- شهدای سیاهکل توانستند بی اعتمادی مردم ناشی از خیانت حزب توده را جبران کنند.

۵- سازمان اکنون کاشانه فرصت طلبان شده است. آن‌ها در همان راهی قدم می‌گذارند که توده‌ای‌ها قبلًاً گذاشته‌اند.

۶- آن‌ها به عمد از بردن نام «چریک‌های فدایی خلق» به عنوان یک سازمان سرباز می‌زنند. و نام مرا می‌برند.

۷- آن‌ها آبروی فدایی را در کردستان برندند.

۸- جمهوری اسلامی همان رژیم سابق است با شکل و شمایل دیگر. اینها با توافق امریکا روی کار آمدند. نه کارگران، نه دهقانان و نه اقلیت‌ها به حقوقشان نرسیده اند و رژیم نمی‌تواند به خواسته‌های آنان پاسخ دهد.

۹- اشغال سفارت مبارزه ضدامپریالیستی نیست.

۱۰- جنگ کردستان را آیت الله خمینی فرمان داد.

۱۱- شرایط فرقه‌ایی کرده است. تاکتیک‌های ما نیز تغییر کرده است. درجایی که مردم مسلحانه اقدام کنند ما سازماندهی می‌کنیم. درجایی که فریب بخورند ما افشاگری می‌کنیم.

اشرف بازمانده دوران کودکی

از آنجایی که مرکز فعالیت چریک ها در کردستان بود و خط سازمان در کردستان بیرون آمدن از درگیری ها بود، تشکیلات سازمان بیشترین فشارها را تحمل می کرد. پس باید پاسخ متینگ مهاباد داده می شد، این وظیفه به دوش علیرضا اکبری شاندیز گذاشته شد.

علیرضا اکبری که بود

علیرضا اکبری شاندیر در اردیبهشت ۱۳۵۸ به مرکزیت سازمان انتخاب شد جزء هشت نفر اول بود. از گذشته او چیز زیادی در دست نیست. در جریان جنگهای کردستان از سوی مرکزیت به کردستان رفت تا با برکناری بهروز سلیمانی خط بیرون آمدن سازمان از کردستان را پیش ببرد. در سال ۱۳۶۱ هنگام خروج از ایران دستگیر شد. نام مستعار او جواد بود.

جزوه اشرف بازمانده دوران کودکی توسط علیرضا اکبری شاندیز نوشته شد.

نکات اصلی نقد

- ۱- هواداران اشرف هم پوپولیست هستند و هم ساده لوح خود او هم ملجمه ای است از احساسات رمانتیک.
- ۲- خط حاکم بر سازمان از ۱۳۵۰-۵۷ یک خط خرد بورژوازی و غلط بوده است.
- ۳- بیشن گذشته حاوی انحراف اصولی از مارکسیسم بوده است.
- ۴- اشرف وقتی می گوید من جان خود را به انقلاب رهایی بخش ایران تقدیم می کنم دارد نیروی تاریخ ساز توده را تحقیر می کند.
- ۵- اشرف وقتی می گوید: شهدای سیاهکل هیچ امیدی نداشتند که ادامه دهنگان راه شان آرزوهای آن ها را تحقق بخشدند. به آنها توهین می کند که آن ها مایوس بودند.
- ۶- چریک ها فکر می کردند شرایط عینی انقلاب آماده است که این گونه نبود.
- ۷- اشرف می گوید عناصر فرصت طلب در رهبری سازمان رخنه کرده اند. توضیح نمی دهد چگونه مگر همین عناصر را سازمان عضوگیری نکرده است.
- ۸- تखیر سفارت آنارشیستی اما ضدامپریالیستی بود.
- ۹- سازمان حرکت شریعتمداری و خلق مسلمان را افشا و محکوم کرد.
- ۱۰- سه تحلیل در مورد حاکمیت وجود دارد:
 - (الف) ضدامپریالیست نیست. راه کارگر، خط ۳، اشرف، کومله، جبهه دمکراتیک اینان خرد بورژواهای دمکرات اند که در کنار لیبرال ها قرار گرفته اند.
 - (ب) حاکمیت ضدامپریالیست است. پس باید بدون قید و شرط از آن حمایت کرد، حزب توده و رنجبران
 - (ج) حاکمیت ارگان سازش است میان خرد بورژوازی سنتی و لیبرال اما دست بالا از آن خرد بورژوازی است باید لیبرال ها را افشا و از خرد بورژوازی حمایت کرد. مجاهد و سازمان.
- ۱۱- ما همانند حزب توده خائن آب تطهیر بر تمامیت ارتقاضی و سرکوبگرانه خرد بورژوازی نخواهیم

جمع بندی کنیم

۱- متدولوژی نقد

شیوه علمی نقد با هوچی گری شروع نمی شود. با کم و زیاد کردن متن به جایی نمی رسد. آنچه که نقد می شود حقیقت متن نیست. نقد متنی جدلی است این متدولوژی خیانت به حقیقت و بی احترامی به هوش و حواس خواننده است.

در یک نقد اصولی ابتدا باید خواننده به تمامی در جریان موضوع نقد قرار بگیرد. در روایت متن باید شرافت علمی رعایت شود. بدون غرض و مرض عین متن آورده شود. و یا جوهر بحث آورده شود به گونه ای که اگر اشرف می خواست سخنرانی اش را خلاصه کند. همین گونه خلاصه می کرد که ناقد کرده است.

نقد اصولی با احترام به گوش و هوش خواننده با امانتداری نسبت به روایت متن شروع می شود از اینجا به بعد کار نقاد شروع می شود. و خواننده و پراتیک زندگی در فرجام نهایی قضاوت خواهد کرد حق با کیست. علیرضا اکبری شاندیز از آنجا که می داند خواننده در جریان شروع متینگ نیست. یک جمله را قلوه کن می کند که اشرف گفته است تن و جان من فدای انقلاب و خلق. و این یعنی تحریر توده و طبقه. و این که قهرمانان تاریخ را می سازند.

جمعیت با دیدن اشرف به وجود می آیند و ابراز علاقه می کنند و شعار می دهند. و احتمالاً می گویند: «فداخانی، فداخانی، تو افتخار مایی». شعاری که از سال ۱۳۵۷ به بعد در متینگ‌های فدایی مرسوم بود. اشرف به این احساسات پاسخ می دهد. و می گوید من جانم را به شما تقدیم می کنم. به همین سادگی اگر اکبری و هر کدام از رفقای او در متینگی شرکت می کردند و جمعیت همین شعار را می داد او هم به همین سادگی به احساسات پاک هواداران پاسخ می داد.

بعد اکبری با نقل ناقص سخنان اشرف سه کار می کند. اشرف می گوید: درآن روزگار رفقای ما هیچ امیدی نداشتند به جز این که ادامه دهنده‌گان راهشان آرزوهای آن‌ها را متحقق کنند. و اکبری می گوید: رفقای ما هیچ امیدی نداشتند که آرزوهای شان را متحقق کنند. و با اعتراض می گوید: چرا به شهدای سازمان توهین می کنی. می گویی آنها هیچ امیدی نداشتند. پس چرا جان خود را فدا کردند. اشرف می گوید: امیدی نداشتند به جز اینکه کسانی می آیند و راه آنها را تا پیروزی ادامه می دهند. یعنی امید داشتند به فردا. به همین خاطر جان خود را فدا کردند. اما با حذف «به جز این» کل مطلب واژگونه می شود.

این متدولوژی به قول شاعریان هوچی گری است. راه به جایی نمی برد. شیوه کسانی است که در پی راه بردن به حقیقت نیستند. آن کس که در پی حقیقت نیست. حقیقت درهای خود را به او نمی گشاید.

۲- اما لب کلام اشرف چه بود:

الف) حاکمیت در سازش با امپریالیسم به قدرت رسیده است. نه می خواهند و نه می توانند به خواسته های زحمتکشان و اقلیت های قومی پاسخ دهد.

ب) کار یک رهبری انقلابی در کردستان و دیگر مناطق، تربیت سیاسی توده و طبقه، متشکل و سازماندهی و مسلح کردن مردم است.

ج) رهبری زمان در دست اپورتونیست ها است.

و اما پاسخ اکبری شاندیز چه بود:

الف) حاکمیت حاصل انقلاب مردم است. به دو جناح لیبرال و خردۀ بورژوازی ضدامپریالیسم تقسیم می شود.

ب) خط سازمان حمایت از جناح خردۀ بورژوازی و افشاری جناح لیبرال است.

ج) اشرف متعلق به دوران کودکی سازمان است و دچار اپورتونیسم چپ است. گذشته سازمان غلط بوده است.

این نقد در اسفند ۱۳۵۸ نوشته شده است.

پایان سخن

در اینجا دفتر مبارزات ایدئولوژیک سازمان چریک‌ها با «چریک‌های فدایی» بسته می‌شود چریک‌ها بر همین خط جلو می‌روند و سازمان رفتۀ رفته از مواضع خود عقب می‌نشینند و به همان راهی می‌رود که اشرف پیش بینی می‌کرد راه حزب توده.

طنز تاریخ را نگر که حزب خائن توده علیرضا اکبری و حزب خائن توده فرخ نگهدار که باید می‌مرد تا جنبش نوین کمونیستی از یک بیماری مزمن رها شود. و کارش حمایت بی‌چون و چرا از حاکمیت خردۀ بورژوازی بود تبدیل به حزب برادر و بعد حزب پدر شد. و کیانوری موفق شد خود و سازمان فدایی را که دیگر خود را سازمان فداییان خلق ایران اکثربیت می‌نامید به اعماق دوزخ ببرد. دیالکتیک تاریخ را نگر.

انشعاب در چریک های فدایی خلق

در سال ۱۳۶۰ «چریکهای فدایی خلق» طی یک پروسه ای حدودا دو ساله اختلاف بهدو قسمت تقسیم شدند. عده ای به رهبری حرمتی پور - صبوری خود را چریک های فدایی خلق - ارتش رهایی بخش خلق ایران نامیدند. و گروه دیگر به رهبری اشرف دهقانی - سنجروی همچنان خود را چریکهای فدایی خلق ایران نامیدند.

علل و زمینه ها

انشعاب سال ۱۳۵۸، اشرف و یا درست تر بگوییم باورمندان به خط بنیانگذاران سازمان از نظر تاریخی درست و از نظر سیاسی ناموفق بود.

درست بودن آن بدین خاطر بود که اپورتونيسم عزم خود را جزء کرده بود سازمان را به لجن زار حزب توده نزدیک کند. و به سبک و سیاق توده ایسم اجازه نمی داد دریک پروسه آرام مبارزه ایدئولوژیک خط ها مشخص شود.

نگاه کنیم به تاریخ حزب توده از آغاز تا فرجام، هر کس سخن درستی داشت یا فریب خورده امپریالیسم بود یا عامل یا از سیا پول گرفته بود یا یک انگلیسی در گوش او وردی خوانده بود. گویی حزب طیب و طاهر توده. حصن حصین دارد و هیچ اندیشه غیرپرولتری به آن نفوذ نمی کند. تا نیازی به مبارزه ایدئولوژیک باشد.

اما انشعاب ناموفق بود به دو دلیل:

۱- نخست آنکه توده هوادار اطلاعی از چکونگی بحث ها در سازمان نداشت. همه را چریک می دانست و چریک یعنی آدم خوب و صادق.

و از سال ۱۳۵۶ به بعد آنچنان جزئی را به عنوان تئوریسین سازمان اینجا انداخته بودند که کسی نمی دانست جزئی از بیخ و بن چریک فدایی نبوده است. و گروه پیشتر ربطی به سازمان چریک ها ندارد. حتی زمانی که فرج سرکوهی^{۱۷} در دهه ۱۳۷۰ به این امر اعتراض کرد. عده ای برآشفتند که نه جزئی از رهبران فدایی بوده است. که به واقع سرکوهی درست می گفت، جزئی فدایی نبود.

و فرق مسعود و بیژن و به طور کلی اصول پایه ای سازمان چیست. در نزد توده هوادار مهم آن بود که ارگان های رهبری در دست کیست. دکان با فروشنده اش شناخته می شد. و کلیه شعبات این فروشگاه در دست ۹۰-۹۰ نفری بود که در سال ۱۳۵۷ به بعد در رهبری سازمان رخنه کرده بودند.

نیروهای سازمان در سال ۱۳۵۶ به بعد در درون و بیرون زندان از چندحالت بیرون نبودند:

۱- رهبری سازمان که در دست بیژنی ها بود.

۲- درون زندان نیروها به چند قسمت تقسیم شده بودند:

الف) عده ای همچنان به مشی باور داشتند و مسعودی بودند.

ب) عده ای به مشی باور داشتند بیژنی بودند.

۱۷. یاس و داس، فرج سرکوهی

ج) عده ای به طور کلی مشی را غلط می دانستند و «سیاسی کار» شده بودند. اما خط مشخصی نداشتند.

د) عده ای به طور کلی مشی را غلط می دانستند و توده ای شده بودند.

ه) و عده ای دیگر بلا تکلیف بودند. هم مشی را قبول داشتند و هم نداشتند هم چریک بودند و هم نبودند. در سال ۱۳۵۷ در سازمان به روی بیژنی ها، سیاسی کارها، بلا تکلیف ها گشوده شد. اما به روی مسعودی ها بسته ماند.

پس سازمان را بیژنی ها، سیاسی کارها و بلا تکلیف ها گرفتند. شرایط به نفع سیاسی کارها بود. پیروزی قیام بهمن فصل جدیدی را گشوده بود. فصلی که کلام و قلم به کار می آمد. و تفنگ و خانه تیمی جایی نداشت. پس سیاسی کارها رهبری را قبضه کردند.

۳- دو دیگر آن که رژیم سقوط کرده بود. توده و طبقه و بخش بزرگی از تحصیلکرده های جامعه که درکی از انقلاب و تحولات اجتماعی نداشت. باور داشت که انقلاب شده است. و همه فکر می کردند سقوط شاه یعنی انقلاب و انقلاب یعنی خوشبختی برای همه و پایان مبارزه مسلحانه. پس طرح این مسأله که اشرف می خواهد برگزد به سال ۱۳۵۰، هرچند نوعی مغایطه بود اما زمینه ای برای بازگشت به سال ۱۳۵۸ نبود.

به همین خاطر انشعاب نتوانست نیروی زیادی را با خود ببرد.

آن هایی هم که با انشعاب رفتند. هرچند وفاداران به خط مسعود بودند اما از آنجایی که انشعاب زودهنگام بود. روشن نشد که درک مسعود در سال ۱۳۵۸ به چه معنا است. آیا همه مسعود را به گونه ای می فهمند که اشرف می فهمید یا نه.

اگر دمکراتیسم تشکیلاتی در سازمان چریکها توسط رهبری وقت رعایت می شد با بحث های مکفی روی مسعود، بیژن و حزب توده کسانی با اشرف می رفتند که درک واحدی از مسعود داشتند. این حرف در مورد انشعاب اقلیت، اکثریت جناح چپ، اکثریت، و پیروان بیانیه شانزدهم آذر نیز صحیح است.

در انشعاب اقلیت نیز رهبری سازمان اجازه نداد با مبارزه ایدئولوژیک خط اقلیت و اکثریت به تمامی روشن شود. کسانی با اکثریت رفتند که درک واحدی نسبت به حاکمیت، حزب توده و شوروی نداشتند، و کار به انشعابات بعدی کشیده شد.

صاحبه اشرف، محور وحدت و تضاد

اشرف در مصاحبه خرداد ۱۳۵۸ به دو نکته اشاره کرد که با توجه به فضای بهار ۱۳۵۸ قابل قبول بود:

۱- کار سیاسی در آن جا که مردم فریب خورده اند و متوهمنند.

۲- سازماندهی مبارزات مردم در آن اینجا که مردم دست به سلاح بردند اند.

این نگاه به حرکت در جامعه به عنوان یک سازمان سیاسی - نظامی درابتدا مورد قبول تمامی منشعبین بود. و تا آن حدود نیرو آزاد کرد که امکان سازماندهی برای آنان نبود.¹⁸

18. بحثهای درونی سازمان

پس در تأیید آن دو حاشیه نوشته شد:

۱- نکاتی در مورد مصاحبه

۲- نگاهی به مصاحبه

جزوه نخست نامی برپیشانی ندارد پس نمی‌توان به ضرس قاطع گفت در تحولات بعدی در کدام جبهه قرار گرفته است. اما نویسنده جزو نگاهی به مصاحبه عبدالرحیم صبوری است کسی که سخت ترین انتقادات را به جزو کرد و به واقع تئوریسین انشعاب بود.

انشعاب از دید ارتش رهایی بخش

نخست بینیم حرمتی پور چرا انشعاب کرد و بعد انشعاب را از دید اشرف پژوهش کنیم¹⁹. گروه حرمتی پور در مورد انشعاب دو گزارش مشخص دارند:

۱- گزارش از رویدادها

۲- جنگ خلق، شهریور ۱۳۶۴، نشریه تئوریک، ارگان ارتش رهایی بخش خلقهای ایران (آرخا)

گزارش از رویدادها

در زندان نیروها به دو قسمت تقسیم شدند. هواداران بیژن و هواداران مسعود. مسعودی‌ها دارای ضعف هایی بودند:

- سازمان نیافته نبودند.

- همه‌جانبه نبودند. و فقط روی یک بخش از کتاب مسعود بحث کرده بودند.

بعد از آزاد شدن از زندان و آمدن اشرف و حرمتی پور به ایران، اینان خود به یک تشكل تبدیل شدند. وقتی بحث اخراج اشرف پیش آمد تصمیم گرفته شد تکذیبیه ای نوشته شود. که این تکذیبیه تبدیل به مصاحبه اشرف شد. اما مصاحبه وسیع‌تر از آن بود که پیش بینی می‌شد با بیرون آمدن مصاحبه، حرکت حول مصاحبه آغاز شد اما با ضعف‌های زیر:

۱- بدون تئوری و چگونگی گسترش

۲- بدون برنامه مشخص تشکیلاتی

۳- بدون مبارزه ایدئولوژیک

مضمون کار در این دوران جمع‌آوری نیرو و امکانات و ارتباط گیری که بیشتر در کردستان بود.

شروع بحران

اما رهبری نتوانست ضمن هم طراز کردن نظرات گوناگون. انتقادهای گوناگون را جهت رفع نواقص به کار اندازد.

۱9. یک نکته: اینکه از حرمتی پور و اشرف نام می‌بریم برای پیشبرد راحت تر بحث است. اما اصولی نیست درست تر آن است که انشعاب با همان نام جدا شده آورده شود. خلاصه کردن انشعاب به آدم‌ها و یا تحریر انشعاب یک شیوه اپورتونیستی است.

عدم پیشرفت در کارها باعث شد، کادرها فشار بیاوردند. که منجر به نشست فروردين ۱۳۵۹ شد. قبل از نشست مرکزیت بعضی انتقادات را پذیرفت. اما هیچ کوششی برای رفع نواقص انجام نداد. اختلافات بر سر مصاحبه حادتر شد.

فعالیت در کردستان هم پیشرفت چشمگیری نداشت. سؤالی که برای کادرها مطرح بود این بود که چرا به کردستان رفیم و سازمان در کردستان چه چیزی را دنبال می کرد.
پس مسئله گشودن جبهه شمالی مطرح شد.

در این زمان صفت بندی نیروها شکل گرفت. یک جناح بر این باور بود که مرکزیت از خط مشی انقلابی مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک عدول کرده است و عده ای بر عکس معتقد بودند مصاحبه برنامه و استراتژی درست را مطرح کرده است.
عده ای هم بینابینی بودند.

نشستی برگزار شد نظر غالب این بود که مرکزیت فعلی قابلیت هدایت سازمان را ندارد. نشست راجع به جبهه شمالی هم تصمیم گرفت.

در این نشست شورای عالی سازمان انتخاب شد؛ اشرف، حرمتی پور، صبوری، سنجری و کریمیان.
و این شورا مرکزیت قدیم را ابقا کرد (اشرف، حرمتی پور، سنجری، صبوری، کریمیان) نظر بر این بود که نظارت شورا بر مرکزیت، مرکزیت را اصلاح کند.

در این جلسه شورا مسئله گشودن جبهه شمالی زیر سؤال رفت. می پرسیدند درحالی که جبهه شمالی تئوریزه نشده چگونه می تواند حرکت درست باشد.

یکی از اعضا مرکزیت²⁰ حرکت به سمت روستا را غلط می دانست. و می گفت: شرایط روستا تغییر کرده است و باید در شهر ماند²¹. اما شورا مسئله جبهه شمالی را تصویب کرده بود.

پس کارشکنی شروع شد. مسئول گروه جنگل، قرار شد برای شش ماه در کردستان بماند. دلیل می آوردند مسئول جدید با منطقه آشنا نیست. مسئول قبلی باید بماند تا اوآشنا شود.

بدون حضور مسئول جنگ، تیم جنگل بلا تکلیف می داند. معلوم بود که می خواهند کار در شمال پیش نرود دلیل آن ها یکبار تئوری بود و یکبار امکانات و نیرو

تغییر مرکزیت

پس جناحی از مرکزیت²² به این نتیجه رسید که مرکزیت توانایی رهبری سازمان را ندارد. پس تصمیم به استعفا گرفتند. تغییر مرکزیت مستلزم استعفای آن دو نفر دیگر بود. پس آن دو نیز استعفا دادند²³. و مرکزیت

²⁰. احتمالاً اشرف یا سنجری

²¹. منظور نسبت به دهه 50

²². منظور حرمتی پور و صبوری است

²³. منظور اشرف و سنجری

جدید شکل گرفت. که جز یک نفر²⁴ بقیه پیروان خط انقلابی هم استراتژی و هم تاکتیک بودند.

مبارزه ایدئولوژیک

در این زمان شورای عالی مبارزه ایدئولوژیک را به عنوان مبرم ترین وظیفه سازمان تعیین کرد تا سازمان به وحدت کامل برسد.

شروع کارشناسی ها

۱- مسئول خبرنامه استعفا داد و اعلام کرد ما یک سازمان نیستیم بلکه یک محفل ایم. پس هر نوع انتشار بیرونی غلط است.

۲- مسئول جدید کردستان اعلام کرد به کردستان نمی رود چون برنامه و سیاست مشخصی نداریم. بعد این فرد در شاخه تهران مسئول شعبه کارگری شد. که مرکزیت مخالفت کرد.

۳- فردی که برای اعلامیه نویسی انتخاب شده بود از همکاری با دو عضو دیگر خودداری کرد بعدها همین فرد در شاخه تهران اعلامیه می نوشت.

۴- شاخه تهران برخوردهای غیرتشکیلاتی خود را آغاز کرد.²⁵ در مورد سی ام خداد اعلامیه نوشت و رهنمودهایی داد که مرکزیت مخالفت کرد. همین شاخه در سازماندهی جدید سازمان از واگذاری تیم های عملیاتی خود به مرکزیت خودداری کرد و بر سرقرارهای خود حاضر نشد.

۵- در تأمین مالی کردستان و تیم های ضربه خورده که جانشان در خطر بود تعلل هایی صورت می گرفت.

پس مرکزیت تصمیم گرفت این دمل چرکین پاره شود. و عناصر فرصت طلب اخراج شوند. تاریخ انتشار این گزارش شهریور ۱۳۶۰ است.

جنگ خلق - ارکان ارتش

مدتی بعد از انشعاب از اپورتونیست ها²⁶ معلوم شد که از مشی انقلابی²⁷ عدول شده است. و سازمان به اپورتونیسم در غلطیده است. خصلت این اپورتونیسم عبارت بود از:

۱- سیاست پیش گرفتن سیاست دفاع از خود مسلحانه²⁸

²⁴. منظور سنجری است.

²⁵. مسئول این شاخه فریبزر سنجری بود که اشرفی بود.

²⁶. منظور انشعاب بهار ۱۳۵۸ از سازمان است.

²⁷. منظور خط مسعود است. مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک

²⁸. منظور مصاحبه اشرف است که می گفت باید خلق را مسلح کرد و درجایی که خلق دفاع مسلحانه می کند باید این دفاع را سازماندهی کرد.

۲- کوشش در جهت ایجاد یک سازمان مسلح توده ای بی شکل²⁹

برسر این موارد مبارزه ایدئولوژیک در سازمان آغاز شد. این بینش که در مصاحبه اشرف انعکاسی یافته بود در دو نکته اساسی خلاصه می شد:

۱- تشریح اوضاع برای مردم

۲- سازماندهی مسلح مردم در جهت مقابله با هجوم نظامی امپریالیسم

با فرض این مسئله که این بینش (مصاحبه اشرف) می پذیرد که حاکمیت جدید محصول سیاسی نواستعماری و امپریالیسم است. مسلح کردن خلق جهت حمله احتمالی امپریالیسم بی معنا و فرار از عمل انقلابی است پس وظیفه ما بربایی و گسترش جنگ انقلابی برای سرنگونی حاکمیت امپریالیستی است.

چه باید کرد

با رد این بینش مسئله تشکیل ارتش خلق مطرح شد. و بحث ها به این نتیجه رسید که این ارتش در مناطق روستایی در پروسه جنگ های چریکی باید به وجود آید.

اما این امر به معنای نفوذ مبارزات شهری و فعالیتهاي سیاسي - نظامی در شهر نبود. بدون حمایت فعال شهر از روستا جنگ چریکی در روستا ممکن نیست.

استراتژی منطقه ای و سراسری

مبارزه چریکی در وهله نخست سه هدف داشت:

۱- حفظ و گسترش خود

۲- وارد کردن ضربات نظامی به دشمن

۳- خطاب قرار دادن توده و طبقه و کشاندن آن ها به میدان مبارزه

استراتژی این جنگ درهم کوبیدن ارتش سرکوبیگر و کسب قدرت سیاسی است. اما برای رسیدن به آن مرحله، مبارزه چریکی همواره خود را به شکل استراتژی منطقه ای نشان می دهد آزاد کردن یک منطقه

یک سؤال

سؤالی که مطرح بود این بود که آیا این منطقه می تواند کردستان باشد کردستانی که خود درگیر مبارزه مسلحانه با رژیم بود. پاسخی که گروه به این سؤال داده منفی بود. کردستان این پتانسیل را نداشت که از آزادسازی منطقه به آزادسازی سراسری گذار کند.

دلایل چه بود

برجنگش خلق کرد به علت خیانت سازمان اکثریت³⁰ گرایشات ناسیونالیستی (بورژوایی و خرد بورژوایی) در

²⁹. همان

³⁰. سازمان فدایی-جناح نگهدار از آنجا که حاکمیت را انقلابی ارزیابی می کرد جنگ را برعلیه آن غلط می دانست و از کردستان خارج شد.

آن غالب شده است. و جریانات سیاسی کرد حاضر نیستند رهبری غیرکرد را بپذیرند و یا با جنبش های دیگر ادغام شوند.

پس باید برای سراسری شدن جبهه ای دیگر درکشور گشود.

هدف از گشايش یك جبهه چريکی روستایی تقدم برهر چيز بريپايی و گسترش جنگ انقلابی بود. کردستان به عنوان پشت جبهه اهمیت خود را از نظر آموزش نیروها و لجستیک حفظ می کرد.

چرا شمال برگزیده شد

ماندن در کردستان و تبدیل آن از یک کانون منطقه ای برای آزادسازی سراسری مستلزم اعمال هژمونی پرولتری بر این جنبش بود و این شدنی نبود.

کومله و دمکرات به سادگی این هژمونی را نمی پذیرفتند. و توازن قوا از نظر توده ای و امکانات نظامی با آن ها بود.

برای وادار کردن اقشار دهقانی و خرد بورژوازی به پذیرش رهبری پرولتری تنها داشتن برنامه درست و انقلابی کافی نیست. قدرت و امکانات نیز رل مهمی را دارند که سازمان در لحظه کنونی فاقد آنست.

پس باید جبهه دیگری انتخاب می شد و شد. هدف از ایجاد آن عبارت بود از:

۱- ایجاد ارتش خلق و آزادسازی منطقه ای (هدف استراتژیک)

۲- دعوت مردم منطقه به جنگی انقلابی

۳- بالا بردن جو سیاسی در سراسر کشور

۴- جلب نیروها و سازمان های دیگر به این کانون

۵- پراکندن نیروهای دشمن و ضربه پذیر شدن آن ها

۶- بالا رفتن موقعیت سازمان در کشور

ویرژکی شمال

۱- از نظر جغرافیا، جنگل های انبوه به واحد چریکی امکان حرکت مداوم و درگیری های مقطعی را می داد.

۲- از نظر نظامی، امکانات استفاده از تانک و هواپی رژیم را می گرفت. پس مجبور بود از نیروی ضدچریک استفاده کند که جنگ سهل تر می شد.

۳- وسعت منطقه و تراکم جمعیت، وسعت منطقه و توریستی بون امکان منفرد کردن و نابود کردن یکباره را به رژیم نمی داد.

۴- اقتصاد منطقه، اقتصاد منطقه مبتنی بر کشاورزی بود. و دهقانان با سلطه بورژوازی بورکرات در تضاد بودند.

۵- از نظر سیاسی، دهقانان شمال نسبت به مناطق دیگر از نظر آگاهی در وضعیت بهتری بودند. اگر جنبش گسترش می یافت امکان جذب ترکمن ها نیز بود.

۶- امکانات و موقعیت

حرکت سیاهکل در سال ۱۳۴۹، هم از نظر شناسایی منطقه و هم از نظر هوادار، گروه را در موقعیت خوبی قرار می داد پشت جبهه خوب بود.

بر ما چه گذشت

«چریکهای فدایی خلق» جناح اشرف، کلیه اسناد درون گروهی را که منجر به انشعاب سال ۱۳۶۰ شد در سه جزو بیرون دادند و چه خوب.

شعاعیان در بحث هایی که با چریکها در سال ۱۳۵۴ دارد و به خصوص در پلمیک هایش با حمید اشرف اصرار عجیبی دارد که همه چیز مكتوب باشد. متأسفانه حمید از مكتوب شدن بحث ها تن می زند. و ای کاش می پذیرفت و ما اکنون با آن چه که بین او شاعریان رفته بود آگاه بودیم.

یکی از مشکلات بخش نظامی کار چریک ها کم کاری آنها در نوشتن بود. برخلاف اپورتونیست های سخنور که مرض حرف زدن و پرگویی و پرنوشت داشتند و دارند. در این بخش ما با کم کاری وحشتناکی روبه رویم.

این کم کاری علت های چندی دارد از فرار آن ها از پرگویی، از تقدم عمل بر حرف و نظر، و بعضاً سطح نازل تئوریک.

کتاب اول

در بهمن ۱۳۶۲ نوشته شده است و به اسم آذری تقدیم شده است.

اسم آذری که بود

در سال ۱۳۳۹ در توابع مرند به دنیا آمد. در سالهای ۵۷-۵۶ در دبیرستان درس می خواند که سال ها قبل اشرف دهقانی در آنجا تحصیل کرده بود.

در تظاهرات دانش آموزان آن سال ها فعال بود. و همو بود که دبیرستان امیرنظام را به دبیرستان اشرف دهقانی تغییر نام داد.

در سال ۱۳۵۸ از هواداران چریک های فدایی شد. و دفتر چریک ها در دبیرستان به همت او دایر شد در تحسن ها و اعتراضات خانواده های زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۰ فعال بود. در همین رابطه شناسایی و دستگیر شد و به حبس ابد محکوم شد. اما پس از خداد ۱۳۶۰ اعدام شد.

این جزو در واقع پاسخی است به بازماندگان آرخا که بعد از شهادت حرمتی پور و صبوری دو جزو زیر را نوشتند:

۱- برخورد با گذشته

۲- پاسخ به انحلال طلبان

اشعاب به راست و غیراصولی و بی مسما بود. نقطه نظرات انشعاب روشن نبود. در این انشعاب اکثریت شاخه کردستان با انشعاب رفت. و امکانات مالی و تشکیلاتی گروه به حد وحشتناکی کم شد. نیروهای زیادی منفعل شدند و به اتوريته سازمان در جامعه ضربه بدی خورد.

در مرداد ۱۳۶۱ جزو «شرایط کنونی و وظایف ما» جهت مرزبندی با انشعاب نوشته شد این کار دیر و جای انتقاد داشت.

وجوه اشتراك

گروه با منشعبین وجوه اشتراكى اساسی داشت:

- ۱- در مورد ساختار اقتصادی- اجتماعی جامعه
- ۲- مرحله انقلاب و صفت بندی ها
- ۳- در مورد استراتژی و تاكتیک مبارزه
- ۴- در مورد ماهیت طبقاتی حاكمیت
- ۵- در مورد جبهه شمال

موارد اختلاف

۱- در سال ۱۳۵۸ دو نظر در سازمان بود:

الف) با سقوط شاه در ساخت اقتصادی- اجتماعی تغیری صورت نگرفته حکومت درجهت تثبیت بورژوازی وابسته گام برمی دارد. انقلاب به اهداف خود نرسیده پس مبارزه مسلحانه به قوت خود باقی است.

ب) نگاه دوم: حاكمیت را از آن بورژوازی ملی و خرد بورژوازی می دانست و می گفت شکل عمدہ مبارزه سیاسی است.³¹.

۲- با پخش مصاحبه نظر دوم خاموش شد. و حتی جزو نگاهی به مصاحبه رفیق اشرف را نوشت.

۳- بعد از یک سال مطرح شد که روح جزنی در پشت مصاحبه است و اشرف براین باور است که مبارزه ضدامپریالیستی در مرحله کنار زدن شاه به پیروزی رسیده است.

۴- شعار پیش به سوی مسلح شدن توده ها غلط است باید شعار پیش به سوی تشکیل ارتش خلق را داد.

چه ایراداتی وارد بود

اشکال اساسی در نبود اساسنامه مدون بود. روابط تشکیلاتی مشخص نبود. سانترالیسم و دمکراتیسم روشن نبود.

باید مبارزه ایدئولوژیک را بر سر تعیین وظایف مرکز می کردیم باید بحث را روی مواضع گروه در جنگ کردستان، ترکمن صحرا، خلق مسلمان، جنگ ایران و عراق و اشغال سفارت امریکا می کشاندیم.

تشکیل شورای عالی

در رابطه با مشکلات موجود؛ شورای عالی سازمان تشکیل شد³². تا برکار مرکزیت ناظارت کند در این زمان مرکزیت به سه جناح تقسیم می شد:

³¹. این دیدگاه صبوری بوده است.

³². شورای عالی: سنجری و حرمتی پور، صبوری، اشرف، شاهرخ نعمتی، محمدرضا خادمی، رحیم کریمیان، محسن فرزانیان، علی اصغر نیکخواه و سهراب قاسمی

- ۱- یک جناح خط سازمان را منطبق بر اصول مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک می دانست.³³
- ۲- یک جناح خط سازمان را عدول از اصول می دانست.³⁴
- ۳- یک جناح هم سانتریست بود.

نشست سال ۱۳۵۹

اختلافات داخلی بالاخره منجر به نشست وسیع اعضای و مسئولین سازمان در آذر ۱۳۵۹ شد. اشکال این نشست آن بود که تارک قبلی برای آن صورت نگرفته بود. اما محورهای نشست روشن بود:

- ۱- ارائه گزارش مسئولین به نشست
- ۲- بررسی گزارشات و طرح انتقادات
- ۳- اتخاذ تصمیمات جدید برای پیشرفت کار
- ۴- تصویب اساسنامه موقت سازمان
- ۵- انتخاب شورای عالی و مرکزیت سازمان
- ۶- مسئله جبهه شمالی که از سوی عده‌ای مطرح شده بود.

نشست نتوانست به یک جمع بندی همه‌جانبه برسد. پس گرایش عمومی به عنوان جمع بندی مطرح شد:
الف) جبهه‌ای در شمال باز شود.

ب) سازمان همچنان در کردستان بماند.
ج) برای تدوین برنامه اقدام شود.

اساسنامه موقت سازمان به تصویب رسید و شورای عالی و مرکزیت انتخاب شد.

اختلاف برسر جبهه شمالی

در مورد گشودن جبهه شمالی دو دید بود:

- ۱- دید نخست: جبهه کردستان را منطقه‌ای می دید که گرایشات قومی در آن قدرتمند است و امکان رشد و کسب رهبری برای سازمان وجود ندارد. پس باید جبهه شمالی را گشود و رفت به طرف تشکیلات ارتش خلق.³⁵
- ۲- دید دوم با گشودن جبهه شمالی مخالف نبود اما برای آن مرحله شناسایی، تدارک و برنامه‌ریزی قائل بود و می گفت: باید دقیقاً روشن باشد برای چه ما به آنجا می رویم.³⁶

پس اختلاف بر سر تلقی از یک تاکتیک مبارزاتی بود. باید با بحث روی آن گرایش عمومی به نظر عمومی

³³. حرمتی پور، صبوری

³⁴. اشرف، سنجری

³⁵. حرمتی پور

³⁶. اشرف

تبديل می شد.

اما دید نخست این نگاه را چهره دیگر «سیاسی کاری» و مخالفت با خط مسعود می دانست این دیدگاه بر این باور بود که رفیق مسعود مسأله جبهه شمال را در کتابش تئوریزه کرده است پس اگر کسی می گوید باید مسأله جبهه شمالی تئوریزه شود درواقع کارشکنی می کند.

انتخاب مرکزیت جدید

یکی از اعضای مرکزیت³⁷ با منتقدین همراه شد. پس مسأله تعویض مرکزیت مطرح شد. اما طبق اساسنامه مرکزیت تا یک سال قابل تغییر نبود. و فقط سه ماه از انتخاب مرکزیت گذشته بود.

پس مسأله استعفای مرکزیت و انتخابات مجدد مطرح شد. اینکار انجام شد و مرکزیت جز یکی³⁸ به دست جناح منتقد افتاد.³⁹

شورای عالی در ضمن مبارزه ایدئولوژیک را در دستور کار سازمان قرار داد.

مشکل چه بود

۱- نداشتن برنامه

۲- روشن نبودن سیاست ها

۳- شرکت در جنبش های خودبه خودی و برنامه این شرکت

۴- جبهه شمال و رابطه آن با دیگر جبهه ها

مسأله پذیرش خط مسعود نبود. مسأله انطباق مسعود بر شرایط جدید بود. مهم تحلیل جامعه، طبقات و افشار اجتماعی بود. مهم این بود که استراتژی و تاکتیک گروه به کدام سو می رود. مثلًا در کردستان چه باید کرد و رابطه با کومله و حزب دمکرات چگونه باید باشد.

ادامه بحران

به نظر می رسید با انتخاب مرکزیت جدید و در دستور کار گرفتن مبارزه ایدئولوژیک بحران فروکش می کند اما نکرد.

مسئول خبرنامه استعوا داد مسئول جدید کردستان از رفتن امتناع کرد. و شاخه تهران که در رأس آن فریبرز سنجری وابسته به گروه اشرف بود با خط غالب مرکزیت هماهنگی نداشت. با پیش آمدن سی ام خرداد ۱۳۶۰ و درگیر شدن مجاهدین با حکومت، جامعه وارد فصل جدید شد. پس مسأله شرکت یا عدم شرکت سازمان در درگیری های مسلحانه مجاهدین پیش آمد در اینجا دو دید بود:

³⁷. حرمتی پور

³⁸. فریبرز سنجری

³⁹. شاهرخ نعمتی و نیکخواه، جانشین اشرف و کریمیان شدند.

الف) دید اکثریت مرکزیت که مبارزه را بین دو جناح حکومت می دید. بنی صدر و خمینی و معتقد به شرکت نبود.

ب) دید دوم که مربوط به شاخه تهران و گرایش اشرف بود به شرکت فعال باور داشت.
تحت فشار از پایین خرداد ۱۳۶۰ اطلاعیه ای نوشته شد. البته بدون رهنمود با این امر با مخالفت شاخه تهران رویه رو شد. آن ها اطلاعیه ای نوشتند با رهنمود مشخص،⁴⁰ مرکزیت مخالفت کرد اما شاخه تهران اطلاعیه را منتشر کرد و مرکزیت اعلام کرد صدور اطلاعیه توسط شاخه تهران غیرقانونی است.

انشعاب یا تصفیه

چون درگیری های درونی شدت گرفت. جناح اشرف تقاضای تشکیل جلسه اضطراری را داد. اما مرکزیت نپذیرفت. وجود شورای عالی را که در دست جناح اشرف بود دریک سازمان سیاسی - نظامی بی مورد داشت. و از ملاقات با دو تن از اعضای شورای عالی سرباز زد و معترضین را اخراج کرد. جناح اشرف این عمل را یک کودتای تشکیلاتی نامید.

جزوه اول در اینجا به پایان می رسد.

مشکل ساختاری

به دنبال اختلاف اشرف و حرمتی پور و به بیان درست تر طیف وسیعی از هواداران خط مسعود در برابر خط بیژن مهدی فتاح پور در متینگ دانشگاه صنعتی اعلام کرد، اشرف اخراج شده است.
تمامی این طیف خلاصه شد در یک نفر و آن یک نفر هم جدا از آن که معروف ترین چریک فدایی خلق بود اخراج شد. به همین سادگی.

در سال ۱۳۶۰ بین دو جناح چریک ها به رهبری محمد حرمتی پور و اشرف بر سر درک از مسعود اختلاف ایجاد می شود. جناح غالب، اشرف و دیگران را اخراج می کند و آن ها را دمل چرکین می نامد.
در همان سال اخراج مصطفی مدنی، لیدر جناح چپ اکثریت را از سازمان فدایی داریم. و بعد اخراج کشتگر، هلیل رودی را از فداییان اکثریت.

در تمامی این اخراج ها، خط های فکری به افراد محدود می شود. بحران ایدئولوژیک به بحران در رابطه خلاصه می شود. و افراد با تخلف تشکیلاتی اخراج می شوند. این تمامی پروسه مبارزه ایدئولوژیکی است که باید در احزاب چپ مدام جریان داشته باشد و این سازمان ها را پالایش کند.
و این درحالی بود که تمامی اینان خود را مارکسیست می نامیدند. و بدون استثنای خود را وفادار به گرایشی که به لینینیسم معروف بود.

اما مسئله چه بود تحلیل حاکمیت و شیوه مبارزه همین. یک فراخوان، یک کنگره و یک رأی گیری. و اکثریت فرست می یافت درستی نظرات خود را در پراتیک انقلاب ثابت کند. تا سیه رو شود هر که در اوغش باشد. و کنگره بعدی و به زیر کشیدن خط غلط و فراز برون خط درست.

40. رهنمود یعنی در درگیری ها شرکت نکنید.

از سال ۱۳۵۸ تا پایان سال ۱۳۶۱ که بساط مبارزه سیاسی و سیاسی کاران برچیده شد و آنارشیسم حکومت جای خود را به یک پارچگی آشکار حکومتی داد کمتر از سه سال بود این همه اخراج و انشعاب در پی هیچ.

از همان آغاز تحلیل حاکمیت از سه دیدگاه بیرون نبود:

الف) حاکمیت در دست بورژوازی لیبرال است.

ب) حاکمیت در دست خرد بورژوازی سنتی است.

ج) حاکمیت در دست ارگان سازش است.

و هر سه این حاکمیت‌ها در پی:

۱- بازسازی ساخت اقتصادی - اجتماعی آسیب دیده بورژوازی کمپرادوراند.

۲- بخش خرد بورژوازی حکومت این پتانسیل را دارد که به همراه احزاب کمونیست داخل و حکومت‌های مترقی و سوسیالیستی خارج خود را به مرز سوسیالیسم برساند یا لااقل بخشی از راه را بپیمایند.

در مورد شیوه مبارزه هم سه دیدگاه بیشتر نبود:

الف) کار آرام سیاسی.

ب) کار آرام سیاسی و دفاع مسلحانه

ج) کار سیاسی - نظامی

و با بسته شدن فضا در سال ۱۳۶۱ یک کنگره و یک جمع‌بندی کافی بود تا تمامی تحلیل‌ها و شیوه‌های ارائه شده تعیین و تکلیف شوند و بعد کنگره تصمیم می‌گرفت با حاکمیتی این چنینی چه باید کرد. کائوتسکی در روزگاری که بلشویک‌ها به قدرت رسیده بودند. و مسئله دمکراسی پرولتری و دمکراسی بورژوازی مطرح بود حرف درستی را به لین زد در مقابل لینین که می‌گفت: دمکراسی یعنی حقوق اکثریت. کائوتسکی می‌گفت: دمکراسی یعنی حفظ حقوق اقلیت.

جزوه دوم: «بر ما چه گذشت»

در بهمن ۱۳۶۲ نوشته شده است و به خاطره شهید حسین رکنی تقدیم شده است.

حسین رکنی که بود

در سال ۱۳۳۹ در بندرعباس به دنیا آمد در سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷ هودار چریک‌ها شد. و در انشعاب سال ۱۳۵۸ جانب اشرف را گرفت و با نام تشکیلاتی شاهرخ، تشکیلات چریک‌های فدایی خلق را در بندرعباس سازماندهی کرد به کردستان رفت و با خود امکاناتی به بندر آورد و در عملیات زیر شرکت داشت.

- بیستم فروردین ۱۳۵۹، مصادره پول از ماشین بانک صادرات

- در تیر ۱۳۵۹، مصادره پول از ماشین بانک صادرات

- دوم دی ۱۳۵۹، مصادره پول از ماشین پول‌های نیروی دریایی و مصادره سلاح نگهبان‌ها

رکنی در این عملیات مجرح شد و به تهران آمد و تحت مداوا قرار گرفت.

- در انشعاب سال ۱۳۶۰ مашین حامل پول های سپاه را مصادره کرد.
- دهم خرداد ۱۳۶۰ ماشین حامل پول های سپاه را مصادره کرد.
- بیستم اردیبهشت ۱۳۶۰ دو پاسدار به نام عبدالصمد شمشیری و محمد نقابی را ترور کرد این دو در کشتن صنم قریشی هواردار مجاهد نقش داشتند.
- بیست و سوم مرداد ۱۳۶۰، ترور یکی از فرماندهان سپاه را انجام داد.
- دربیست و هشتم آبان ۱۳۶۰ دریک درگیری به همراه هم تیمی اش احمد پیل افکن به شهادت رسید. این جزوی مربوط است به قبل از انشعاب ۱۳۶۰. و درواقع بحث های درون تشکیلاتی است در این زمان به طور مشخص سازمان به دو جناح تقسیم شده است مدافعان و مخالفان «صاحب^{۴۱}» نخست خلاصه انتقادهای انجام شده را می آوریم و بعد پاسخ موافقان را.

انتقادهایی که بر مصاحبه وارد شد

- ۱- از آنجا که گروه به وحدت سیاسی - تشکیلاتی نرسیده بود. مصاحبه چه از نظر شکل و چه از نظر موضع غلط بود و نباید نشر بیرونی می یافتد.
- ۲- توضیح مصاحبه در رابطه با ماهیت طبقاتی دولت ناقص است.
- ۳- حاکمیت برخلاف نظر مصاحبه سازش تمامی کمپارادور با خرد بورژوازی وابسته نیست. بلکه انقلاب تحت رهبری روحانیون با گرایشات خرد بورژوازی تا سرنگونی رژیم وابسته امپریالیسم پیش رفت ولی متوقف شد.
- ۴- درک اشرف از مبارزه مسلحانه و بسیج نظامی خلق سطحی است. مبارزه مسلحانه از نظر مسعود به عنوان عالی ترین شکل مبارزه طبقاتی نه به عنوان یک وسیله دفاعی یا صرفاً تبلیغی
- ۵- شرکت در قیام های محلی به شرط توسعه آن مجاز است اگر منظور دفاع از خود مسلحانه باشد غلط است.
- ۶- درک اشرف از سازمان سیاسی - نظامی غلط است آموختن فنون نظامی و جمع آوری سلاح یک سازمان را سیاسی - نظامی نمی کند. یک سازمان سیاسی - نظامی از بیخ و بن سیاسی - نظامی است.
- ۷- تبیین مصاحبه از ضرورت مبارزه مسلحانه نارسا است. چرا که مبارزه مسلحانه را منوط به دیکتاتوری می کند و این نظر جزنی است.
- ۸- از اقتصاد وابسته و سلطه امپریالیسم طولانی بودن جنگ نتیجه می شود. و طولانی بودن جنگ مبارزه مسلحانه را به عنوان استراتژی در دستور کار قرار می دهد. وضعیت پیشاہنگ، رکود توده و سوابق مبارزاتی مردم در انتخاب مبارزه مسلحانه نقش دارد دیکتاتوری یک عامل است از چند عامل.
- ۹- مصاحبه تضاد عمدہ را تضاد خلق و دیکتاتوری می داند و این از تزهای جزنی است.
- ۱۰- درباره ایثار تاریخی پرولتاریا باز هم نظر جزنی است که بیان می شود. پرولتاریا بورژوازی و خرد بورژوازی را از اسارت می رهاند در حالی که خود همچنان در اسارت است یعنی شرایط تاریخی به گونه ای

⁴¹. منظور مصاحبه سال ۱۳۵۸ اشرف دهقانی است.

است که پرولتاریا نمی تواند اعمال هژمونی کند.

۱۱- نظر اشرف در مورد آیت الله خمینی همان نظر جزئی است.

۱۲- برخورد مصاحبه با مذهب غلط است مارکسیسم نه با مذهب استثمارگران، بلکه با کل مذهب مخالف است.

۱۳- اساسی ترین اشکال مصاحبه خط سیاسی- ایدئولوژیک است روح بیژن در این مصاحبه زنده می شود ولی باز هم تحت نام مسعود.

۱۴- این که مصاحبه می گوید: مبارزه صنفی بدون شرایط دمکراتیک تقریباً بی معنا است واقعیت خلاف آنرا گزارش می دهد. مبارزه صنفی علی رغم وجود دیکتاتوری ادامه دارد و خواهد داشت. اما مشخصه آن خصلت انقلابی آن است راه بهجایی نمی برد.

۱۵- در مصاحبه فقط دو شعار آن درست است پیش به سوی سازماندهی مسلح توده ها و پیش به سوی تشکیل هسته های مسلح کارگری

۱۶- مسعود مبارزه مسلحانه را همچون یک جنگ توده ای می بیند اما مصاحبه آن را به دفاع از خود مسلحانه تقلیل می دهد.

۱۷- مصاحبه وقتی می گوید من معتقد به تعرض نظامی به حاکمیت کنونی نیستم ولی هرجا به خلق حمله نظامی شود باید مقاومت نظامی را سازمان داد. این یعنی تبلیغ مسلحانه

۱۸- مصاحبه مبارزه مسلحانه را به یک امر تاکتیکی تنزل می دهد. جنگ را منوط می کند به شرایط و تسليح توده ها را منوط می کند به حمله نظامی امپریالیسم.

۱۹- پیش به سوی سازماندهی مسلح توده ها، به معنای گسترش مبارزه مسلحانه نیست. این یعنی دفاع مسلحانه و یک تاکتیک است. نه مبارزه مسلحانه به عنوان هم استراتژی و هم تاکتیک

۲۰- شعار ما پیش به سوی ایجاد ارتش خلق است و ارتش خلق مبرم ترین مسئله ما است.

پاسخ ها

مصاحبه زمانی انجام شد که منتقدین امروز آن در سمت راست آن بودند. و حاکمیت را خرد بورژوازی می دانستند.

مصاحبه به عنوان اعلام برنامه چریک ها بود. و طرف صحبت آن سازمان چریک ها بود نه چریکهای فدایی خلق بعدی. قرار نبود در مصاحبه تحلیل حاکمیت داده شود.

اشرف به تضاد خلق و امپریالیسم باور ندارد. جزئی برای دیکتاتوری استقلال نسبی قائل بود. اما اشرف دیکتاتوری را شکل حکومتی حاکمیت امپریالیستی می داند و نابودی این تشكل را بدون نابودی محتوای آن یعنی حاکمیت امپریالیستی غیرممکن می داند.

بحث مصاحبه برسر نبودن مبارزه صنفی نیست بلکه بحث برسر تبدیل سریع آن ها است.

جزوه سوم: «بر ما چه گذشت»

این جزو در سال ۱۳۶۲ منتشر شده است و به فریدون شافعی تقدیم شده است.

فریدون شافعی که بود

فریدون شافعی (کاک رحمان) در سال ۱۳۳۱ در سقز به دنیا آمد. در انشعاب سال ۱۳۵۸ جانب چریک ها را گرفت در جنگ اول و دوم کردستان شرکت داشت.

شافعی همچنان در مصادره پول های بانک سپه سقز، ترور رئیس آموزش و پرورش سقز و پرتاپ نارنجک به سوی گشته های سپاه شرکت داشت.

در سال ۱۳۶۰ شناسایی شد. و خود را به منطقه آزاد شده رساند. و در جریان انشعاب سال ۱۳۶۰ جانب اشرف را گرفت.

در عملیات تسخیر پایگاه کاله دره شرکت داشت. و در حمله به پایگاه عام زمینه در ۱۳۶۱/۶/۲۹ در اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید.

این جزو در واقع شرح و چگونگی انشعاب است که از تشکیل شورای عالی در سال ۱۳۵۹ شروع می شود.

در نشست فوق العاده شورای عالی برای مرکزیت جدید وظایفی را مشخص کرد تا تشکیلات را از بن بست خارج کند. مبارزه ایدئولوژیک در دستور کار قرار گرفت. مرکزیت هسته تئوریک را سازمان داد و در تاریخ ۱۳۶۰/۱/۲۳ هسته تئوریک از سازمان خواست تا در این مبارزه برخورد فعال کنند.

طرح بحث ها

الف) وضعیت کنونی

ب) ساخت اجتماعی و اقتصادی این جامعه

ج) وضعیت کنونی سازمان

د) استراتژی کلی در این مرحله

م) موقعیت ما

و) رابطه شهر و روستا

ه) تطبیق آنچه گفتیم با اصول مورد قبول در مبارزه مسلحانه

اما مرکزیت در پی پیشبرد ایدئولوژیک نبود و به نیابت باور داشت. و می خواست با چند مقاله سروته قضیه را به هم بیاورد.

مرکزیت مدعی بود مسائل روشن است و نیازی به بحث بیشتر نیست. و حاضر به دادن گزارش به شورای عالی نبود.

در این گیرودار مسئله عزل بنی صدر و درگیری مسلحانه مجاهدین پیش آمد. سازمان از سوی هواداران تحت فشار بود که موضع گیری کند.

شاخه تهران با صدور اعلامیه ای رهنمود مسلحane به تشکیلات را داد اما مرکزیت مخالفت کرد. مرکزیت از شاخه تهران خواست تیم های عملیاتی را تحويل دهد. که این امر مغایرت داشت با اساسنامه سازمان پس مرکزیت مسئول شاخه تهران را از مسئولیت عزل کرد و این امر در حیطه قدرت شورای عالی سازمان بود نه مرکزیت.

شورا تصمیم گرفت در نشستی با مرکزیت مسائل را حل کند که پذیرفته نشد.
مسئول شاخه کردستان (کاظم - وریا) به تهران آمد اما مرکزیت اجازه تماس شورای عالی را به او نداد و کار به انشعاب کشید.

علل بحران در کلیه سازمانهای چپ

بحران دارای سه وجه بود:

۱- بحران سیاسی، ۲- بحران در روابط⁴² و ۳- بحران در ساختار

بحران در روابط از اختلاف آدم ها با یکدیگر پیدا می شد و رفته رفته ادامه پیدا می کرد و برای توجیه خود لباس ایدئولوژیک می پوشید و زمینه های طبقاتی می یافت.

بحران ساختاری، نبود و نهادینه نشدن دمکراسی بود درک غلط از اکثریت و در نظر نگرفتن حقوق اقلیت بود.

و اما بحران سیاسی خود دو علت داشت:

الف) در یک بخش آن معرفتی بود ما دانش لازم را برای شناخت تمامی جامعه نداشتیم و این خود برمی گشت به ساخت سترون مراکز علمی- تحقیقی و عمر دیرپایی و استخوان سوز استبداد که راه را بر تحقیق و پژوهش می بست و از نهادینه شدن حزب در جامعه جلوگیری می کرد.

ب) یک بخش دیگر آن به الگوبرداری از راه های رفته بود. و نگاه مذهبی به این راه ها بود.

پس مدام این بحران در سه وجهش ادامه می یافت و خود را به شکل اخراج یا انشعاب نشان می داد.

42. نگاه کنید به سخنی با رفقا از عبدالرحیم صبوری، سال ۱۳۵۸

«چریکهای فدایی خلق ایران - ارتش رهایی بخش خلق های ایران» «آرخا»

پس از انشعاب مسئولیت ها به قرار زیر تقسیم شد:

- ۱- محمد حرمتی پور، مسئول جبهه شمال (با نام مسعود)
- ۲- علی اصغر نیکخواه، مسئول کردستان (نام مستعار کاظم)
- ۳- عبدالرحیم صبوری، مسئول پشت جبهه
- ۴- محسن فرزانیان، رابط کوه و شهر (نام مستعار سیروس) که مدتی بعد جای او راحسن رادمیریخی گرفت.

پایگاه نور

در اوایل شهریور ۱۳۶۰ گروه کوه در جنگل های نور مستقر شد. و کار شناسایی خود را آغاز کرد اولین عملیات حمله به مرکز تأسیسات تلویزیونی مازندران در ارتفاعات سوردار از توابع نور بود. فرماندهی عملیات با علی عماریان بود.

آرخا ضمن اطلاعیه عملیاتی خود خواستار پیوستن مردم به ارتش خلق شد.

دومین عملیات حمله به پاسگاه جنگلبانی هراز - کرسنگ بود. یک تیم مسئول از بین بردن پاسگاه و تیم دوم مسئول مسدود کردن جاده هراز، پیاده کردن مسافرین و تبلیغ و معرفی گروه بود. اسد رفیعیان (با نام مستعار جلیل) در این عملیات از مسئولین بود. اما رهبری با شاهرخ نعمتی بود.

سومین عملیات حمله به مقر بسیج شهر شیرگاه بود این عملیات در هفتم اسفند ۱۳۶۰ صورت گرفت. عده ای از بسیجیان کشته و عده ای اسیر شدند. از تیم عملیاتی یک نفر به شهادت رسید که در جنگل دفن شد.

چهارمین عملیات بستن جاده ساری - قائم شهر بود این عملیات در چهارم فروردین ۱۳۶۱ انجام شد. عبدالعظیم به مردم حاضر گروه را معرفی کرد و هدف خود را از مسدود کردن جاده توضیح داد.

فرماندهی عملیات با علی اصغر نیکخواه (کاظم) بود. در این عملیات سه پاسدار کشته شدند.

شهادت حرمتی پور

در همین زمان مقر فرماندهی مورد حمله سپاه قرار گرفت و محمد حرمتی پور و چهار تن دیگر به شهادت رسیدند. از کم و کیف این درگیری ها اطلاعاتی در دست نیست. که در بخش توضیحات⁴³ به آن پرداخته خواهد شد.

با شهادت حرمتی پور علی اصغر نیکخواه فرماندهی جنگل را به عهده گرفت. و درگیری ها ادامه یافت. در تاریخ سی ام تیر ۱۳۶۱ گروه عملیاتی به پاسگاه ژاندارمری لاویج از توابع نور حمله کرد و با هجوم

43. متأسفانه اطلاعیه ها و خبرنامه گروه در دسترس نیست. تنها چهار شماره از نشریه تئویریک گروه به نام «جنگ خلق» در دسترس هست که برای بررسی کارنامه گروه کافی نیست. پس به ناچار استنادات این بخش از روی کتابی است که اطلاعات چاپ کرده است. کتاب محمود نادری

سپاه به جنگل که از مدت ها قبل شروع شده بود در جنگل های هراز درگیری ها ادامه داشت. در تاریخ بیستم مهر ۱۳۶۱، سه پاسدار کشته شدند.

شهادت صبوری

مسئولیت شاخه شهر با عبدالرحیم صبوری بود. این شاخه برای تأمین مالی گروه مجبور بود حمله به بانک ها را سازمان دهی کند:

- ۱- حمله به بانک تجارت واقع در خیابان جلال آل احمد
- ۲- حمله به بانک ملی شعبه آبشار در خیابان ولی عصر
- ۳- حمله به بانک ملی حافظ در خیابان حافظ

حمله به ماشین سفیر آلمان

این عملیات در نوزدهم بهمن ۱۳۶۰ در بزرگراه مدرس روی داد. علت این حمله نقش آلمان در کمک به سازمان اطلاعاتی جمهوری اسلامی بود. آلمان در این میان بزرگترین شریک تجاری ایران هم بود. بعد از این عملیات صبوری طی یک درگیری به شهادت رسید. از کم و کيف آن اطلاعی در دست نیست⁴⁴.

ضربه به گروه شهر

بدون شک اطلاعات در پیگیری هایش سرنخ هایی به دست آورده بود یکی از این سرنخ ها دستگیری یکی از هواداران اقلیت در ۱۳۶۰/۶/۳۰ بود. از طریق او علیرضا بامری مسئول اقلیت در سیستان و بلوچستان دستگیر شد. بامری در بازجویی هایش گفت که حسن رادمیریخی با آرخا در ارتباط است. و در تاریخ ۱۳۶۲/۱۰/۱۷، مریخی در لاهیجان دستگیر شد. چهار روز بعد مریخی به سرقرار جمال بابایی رفت. کار به درگیری کشید. ببابایی دستگیر و رفیق همراه او شهید شد.

سه روز بعد ببابایی سرقرار فیروز رفت. کار به درگیری کشید. غیر از او دو همراهش یک مرد و یک زن شهید شدند. و سه نفر دیگر گریختند.

نشست جنگل

پس از شهادت حرمتی پور به پیشنهاد علی اصغر نیکخواه، عده ای به این نشست دعوت شدند تا خطوط حرکت آینده را ترسیم کنند افراد زیر در این نشست شرکت داشتند:

- ۱- علی اصغر نیکخواه (کاظم)
- ۲- علی عمامیان (یوسف)
- ۳- محسن فرزانیان (سیروس)

44. در ۱۳۶۰/۱۲/۱۳ صبوری به همراه علی اصغر زندیه مورد شناسایی اطلاعات سپاه قرار گرفت و هر دو به شهادت رسیدند زندیه مسئول ارتباطات شهرستان ها و مسئول پشت جبهه کردستان بود.

۴- شاهرخ نعمتی (بهرام)

۵- جمال بابایی⁴⁵

۶- نسرین نیک سرشت

۷- زینت مهدی نیا

۸- حسن رادمیریخی⁴⁶

در این نشست دو دیدگاه بود:

۱- بازگشت به کردستان

۲- ادامه حرکت در جنگ

علی عمامیان معتقد به ادامه حرکت در جنگ و اکثریت موافق بازگشت به کردستان بودند. ادامه حرکت

مستلزم چند چیز بود:

۱- حمایت لجستیک از شهر، که با شهادت صبوری این امکان آسیب دیده بود.

۲- تأمین نیروهای تازه نفس از کردستان و دیگر مناطق که در این زمینه امکانات سازمان اندک بود.⁴⁷

۳- حمایت مردم بومی و پیوستن به ارتش. که چشمگیر نبود و علت داشت.

پس مسئله بازگشت به کردستان مورد تصویب قرار گرفت.

صف بندی در کردستان

نیروها که به کردستان بازگشتند بر سر ادامه حرکت در شمال یا تعطیلی موقت آن به سه جناح تقسیم شدند:

۱- یک دیدگاه به تعطیلی جبهه شمال رسیده بود. علی اصغر نیکخواه

۲- یک دیدگاه به بازسازی پشت جبهه و شروع مجدد حرکت در جنگل باور داشت. علی عمامیان و شاهرخ

نعمتی

۳- یک دیدگاه هم بینابین بود. عبدالعظيم صبوری (برادر عبدالرحیم با نام مستعار حمید)

بیانیه وحدت

در ۱۳۶۱/۱۲/۱۱ در گروه آرخا و چریکهای فدایی خلق طی بیانیه ای مشترک خواستار وحدت شدند. در این بیانیه آمده است که وحدت در زمانی که مبارزه مسلحانه شیوه اصلی مبارزه است وحدت اصولی در جریان این مبارزه امکانپذیر است.

45. رادمیریخی توسط یک اقلیتی لورفت. و ببابایی در سرقرار با مریخی دستگیر شد.

46. همان

47. در نامه ای نعمتی به حرمتی پور می نویسد که در جلسه ای با محسن فرزانیان و علی اصغر نیکخواه داشته است. کاظم فقط توانسته است ده نفر به او بدهد و این از حد متوسط هم کمتر است.

جمع بندی آرخا از جبهه شمال

آرخا به سه دلیل به شمال رفت.

- ۱- نخست با نقد اشرف، که به نظر آنها دیدی تبلیغی و دفاعی از مبارزه مسلحانه داشت. درحالی که پیشاہنگ باید با شروع مبارزه مسلحانه توده و طبقه را به جنگ انقلابی بکشاند.
 - ۲- جامعه آماده شروع حرکت از سوی پیشاہنگ است.
 - ۳- کردستان پتانسیل گذار از منطقه کانونی به منطقه سراسری را ندارد.
- و بعد از چهارده ماه بار دیگر به کردستان بازگشت و حرکت خود را چنین جمع بندی کرد⁴⁸:
- ۱- تشدید جو سیاسی در منطقه و سراسر ایران
 - ۲- افزایش حمایت از سازمان
 - ۳- افزایش تمایل به قهر در سطح توده های سازمانی و دیگر گروه ها
 - ۴- وادار شدن رهبران دیگر گروه ها دربرابر فشار از پایین به تاکتیک دفاع مسلحانه از خود
 - ۵- روشن شدن مرز اپورتونیسم و انقلاب
 - ۶- بالا رفتن روحیه خلق کرد
 - ۷- ضربات متحد نظامی به مراکز رژیم
 - ۸- توضیح گسترده مواضع سازمان به توده ها

توقف حرکت

در ماه هایی که سازمان می رفت از وضع به دست آمده بهره برداری کند و حمایت های معنوی را به حمایت های مادی بدل کند در شهر و جنگل ضرباتی به گروه وارد شد. که بر می گشت به زمینه ضعف ها و انحرافاتی که ریشه در سالهای ۱۳۵۸-۶۰ داشت. و قرار بود در حین پیشبرد جنگ انقلابی ریشه کن شود. اما علت اصلی و مهمی که اثرات آن بیشتر از ضربات رژیم بود. سربرآوردن اپورتونیستی با خصلت انحلال طلبی بود که به گسیختگی کامل منجر شد.

دو نکته

- ۱- نکته نخست آنکه این جمع بندی روشن نمی کند که ضعف ها و انحرافات بازمانده از سالهای ۱۳۵۸-۶۰ چه بود.
- ۲- این جریان اپورتونیستی و انحلال طلبی که بود و چه می خواست و چه می گفت.

نقد اشرف

اما چریک های فدایی خلق- جناح اشرف که از همان آغاز گشودن جبهه شمال را شتابزده می دانستند

48. جنگ خلق، شماره ۱ شهریور سال ۱۳۶۴، ارگان جبهه

انتقادات زیر را به حرکت جنگل وارد می دانستند:

- ۱- به بسیج نیروها در شهر اعتنا نشد.
- ۲- شناسایی از منطقه و امکانات کامل نبود.
- ۳- نسبت به توده ها بی اعتنا بودند.
- ۴- این عملیات چشم انداز استراتژیک نداشت.
- ۵- روی دیگر نیروها هیچ حسابی نشده بود.
- ۶- رابطه آن با مبارزات دیگر مردم در دیگر مناطق روشن نبود.⁴⁹.

کارهای تئوریک آرخا

متأسفانه به دلایلی چند ما از کم و کيف کارهای تبلیغی و تئوریک آرخا چه در مدت چهارده ماه جبهه شمالی و چه در کردستان اطلاع چنانی نداریم.

سرکوب وحشتناک حکومت، و مبارزه مخفی و چریکی، نبود امکانات و فرصت همه دست بهم می دهنده تا برای آینده چیز زیادی باقی نماند.

متأسفانه همیشه سرکوب بعدی وحشتناک بوده است که جنبش در نوزادی از بین رفته است و نتوانسته است پروپالی بگیرد تا بتواند سیستمی خلق کند که دستاوردهای جنبش تئوریزیه و مکتوب شود و برای ثبت در تاریخ و استفاده جنبش از دسترس پلیس دور نگاه داشته شود.

جنبش انقلابی باید از همان آغاز یک پایگاهی درخارج از کشور برای خود تدارک می دید.

در مجموع پنج شماره از نشریه خلق، ارگان تئوریک ارتش در دسترس است:

- ۱- جنگ خلق - سال اول، شماره ۴ شهریور ۱۳۶۴
- ۲- جنگ خلق - سال دوم، شماره ۶، مرداد ۱۳۶۶
- ۳- جنگ خلق - سال سوم شماره ۹، تیر ۱۳۶۷
- ۴- جنگ خلق - سال چهارم شماره ۱۰، آبان ۱۳۶۷

جنگ خلق شماره ۱

این شماره با یک سرمقاله آغاز می شود و خبر می دهد از تشیت در جنبش مسلحane و حملاتی که از سوی اپورتونیست ها به جنبش می شود. و همین دو امر ضرورت انتشار نشریه را نشان می دهد.

تا این زمان سازمان نظرات خود را با انتشار جزوات، اعلامیه و خبرنامه مازندران در جنبش اعلام می داشته است که پاسخگوی نیاز نبوده است:

⁴⁹. بر ما چه گذشت، ج ۱، چریکهای فدایی خلق

دو مانع

ضعف های دورن سازمانی و روش نبودن جایگاه نشریه دو مانع بوده است که گروه نتوانسته است تا کنون نشریه ای به عنوان ارگان تئوریک داشته باشد.

به هر روی انتشار نشریه در این مقطع به معنای کمال مطلوب بودن شرایط نیست. بلکه تلاشی است برای شکل دادن به پروسه ای است که سمت دهنده به وحدت سیاسی - ایدئولوژیک سازمان باشد.

مسئله ملی

از آنجا که مرکز فعالیت های گروه در کردستان بود باید به مسئله ملی به طور کلی و مسئله خلق کرد به طور مشخص پاسخ دهد. پس در وهله نخست می پذیرد که مشکلی به عنوان مسئله ملی پرولتاریا در برابر خود دارد. اما مسائل ملی باید به طور مشخص هر کدام تحلیل و روش پرولتاریا نسبت به آن تعیین شود و یک تعریف عام از تمامی جنبش ها را رد می کند. اما جنبش های ملی در دوران پیدایش سرمایه داری با جنبش های ملی در عصر امپریالیسم یکی نیست.

در دوران پیدایش و رشد سرمایه داری جنبش های ملی محتوای بورژوازی دارند. با این حال پرولتاریا از این جنبش ها حمایت می کند و حق تعیین سرنوشت تا جدایی کامل برای آن ها قائل است.

اما در عین حال از وحدت پرولتری حمایت می کند.

اما در دوران امپریالیسم هر مبارزه ملی جبراً یک مبارزه ملی و رهایی بخش است. چون یک مبارزه ضدامپریالیستی است.

از آنجا که مبارزه علیه سلطه امپریالیسم سرمایه جهانی، عناصری از مبارزه با خود سرمایه را نیز دارد پس عناصری از یک انقلاب سوسیالیستی در بطن این مبارزه ضدامپریالیستی متولد می شود. اما از آنجا که بورژوازی در ایران بعد از رفرم ارضی موجودیت خود را به عنوان یک طبقه از دست داده است و خرده بورژوازی توانایی رهبری این جنبش ها را ندارد. تنها پرولتاریا است که می تواند رهبر این جنبش ها را به عهده بگیرد.

هدف این جنبش ها برخلاف جنبش های بورژوازی دمکراتیک کلاسیک نه توسعه سرمایه داری بلکه قطع سلطه امپریالیسم و حاکمیت توده ای است.

این جنبش ها بعد از پیروزی برای آنکه به پیروزی قطعی برسند ناگزیرند به انقلاب سوسیالیستی مبدل گردند جنبش های ملی در دوران امپریالیسم دمکراتیک طراز نوین اند. یعنی با رهبری طبقه کارگر امکان تحقق خواسته هاشان هست.

مسئله ملی در ایران تنها با قطع سلطه امپریالیسم و استقرار حاکمیت ملی - توده ای تحت رهبری طبقه کارگر حل می گردد.

حکومت آینده ایران باید اتحادی از جمهوری های دمکراتیک خلق های ایران باشد. این اتحاد، اتحادی داوطلبانه است و حق جدا شدن برای آن ها موجود است پرولتاریا مبلغ این جداشدگی نیست و از آنجا که این انقلاب لزوماً باید با انقلاب سوسیالیستی پیوند بخورد. مسئله جدا شدن موردی ندارد. و در آینده با

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ایران را خواهیم داشت.

ملت ستمگر

این درک که اساس ستمگری را بر علت ستمگری فارس یا بورژوازی فارس می‌گذارد غلط است. چرا که بورژوازی حاکم بر ایران بورژوازی فارس نیست. بورژوازی حاکم، بورژوازی بوروکراتیک و وابسته به امپریالیسم است.

ملت ستمگر در واقع ملت‌های امپریالیست هستند. امپریالیسم برای بسط و توسعه اقتصادی خود نیاز به یک دستگاه دولتی متمرکز و در زمینه فرهنگ استعماری به تعمیق توده‌ها دست می‌زند. زبان به عنوان ابزاری نگاه می‌شود که باید به این امر خدمت کند.

امپریالیسم به این پیشبرد کارهای خود در کشورهای تحت سلطه نیاز به یک زبان واحد دارد. و از آنجا که سلطه امپریالیسم به تمامی جنبه‌های زندگی مردم کشیده می‌شود تحمیل زبان نیز یکی از این اهرم‌ها است تبدیل کردن ستم ملی به اختلاف بین فارس و کرد فریب توده‌ها است.

۳- پاره‌ای از تجربیات جنگ چریکی در روستاهای شمال

این مقاله در مورد انتخاب شمال و جمع‌بندی چهارده ماه مبارزات مسلحانه در شمال و چگونگی انشعاب سال ۱۳۶۰ است که در بخش انشعاب آمده است.

جنگ خلق شماره ۴

۱- کومنله و مسائله ملی

جنبش‌های انقلابی در ایران به طور گریزناپذیری با جنبش‌های ملی درآمیخته است. اما باید توجه داشت که از نظر تاریخی این جنبش‌ها در یک مسئله مربوط به جنبش‌های بورژوا - دمکراتیک کهن به مسئله مربوط به جنبش‌های بورژوا - دمکراتیک نوین تبدیل گردیده است.

وظیفه کمونیست‌ها است که کلیه خلق‌های ایران را در مبارزه برعلیه سلطه امپریالیسم متحد کند هژمونی پرولتاریا بسیج و حاکمیت‌ها ملی - انقلابی برپا دارند. و با بسیج کلیه نیروها هژمونی پرولتاریا را اعمال کند. از نظر پرولتاریا حق هر خلقی است با سرنگونی سلطه امپریالیسم حاکمیت ملی - انقلابی خویش را مستقر سازد. با پذیرش چنین حقی است که اتحاد داوطلبانه خلق ممکن است.

دو گرایش انحرافی

۱- گرایش اول: این گرایش می‌گوید، جامعه ایران، جامعه‌ای است سرمایه‌داری و تضاد اساسی، تضاد کار و سرمایه است. در این مبارزه جنبش‌های ملی نقش فرعی دارند.

هدف اصلی کسب قدرت سیاسی در یک جنبش سراسری است. و حل مسئله ملی منوط است به کسب

قدرت سیاسی.

۲- گرایش دوم: اساس کارش پاسخ به مسأله ملی است و کاری به اتحاد خلق‌ها و اعمال هژمونی طبقه کارگر بر کل جنبش ندارد.

این نگاه، جنبش‌ها را مجزا از هم می‌نگرد. به همبستگی ملی باور ندارد. و نمی‌داند که بدون یک اتحاد سراسری پیروزی ممکن نیست. و به طور کل حل مسأله ملی را جدا از حل مسأله انقلاب دمکراتیک نوین در کل کشور می‌دانند.

شوینیسم فارس

شوینیسم فارس - آریایی ربطی به نژاد فارس ندارد. بلکه یک تاکتیک امپریالیستی است. در خدمت تداوم و استمرار سلطه امپریالیسم، و امروز این تاکتیک تبدیل شده است به پان اسلامیسم. در مقابل آن ناسیونالیسم حقیرانه قومی است. که یک واکنش دفاعی است.

حزب کمونیست ایران و شاخه کردی آن

کومله خود را شاخه کردی حزب کمونیست ایران می‌داند. در بررسی برنامه کومله برای خودمختاری کردستان چند نکته قابل بررسی است:

۱- جز خلق کرد دیگر خلقها را ندیده می‌گیرد در حالی که ایران کشوری است کثیرالله

۲- برای شاخه کردی حزب کمونیست ایران (کومله) حقوقی قائل است که در یک شاخه حزب نیست. گفتگو با حکومت مرکزی، صلح یا جنگ و داشتن مناسبات بی نمللی، کمیته مرکزی و کنگره جدآگاهه

۳- کارگران در مسأله ملی فعالاته شرکت می‌کنند اما این براین معنا نیست که آنان خواهان دولت ملی اند. آنان می‌خواهند مسأله مربوط به تشکیل دولت ملی را حل کنند تا شرایط مساعدتری برای نابودی همین دولت‌های ملی و ایجاد ساختمان سوسیالیسم پیش آید.

۴- نابرابری ملی ربطی به نابرابری میان خلقها وجود ندارد. مربوط است به ستمگری بورژوا - امپریالیستی

۵- کومله مسأله ملی کردستان را نه در دوران امپریالیسم که در دوران رشد و پیدایش بورژوازی می‌داند.

۶- سلطه امپریالیسم کلاً عناصر بورژوازی - انقلاب دمکراتیک ملی را از بین نمی‌برد. پس نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی آرزویی سیاسی خود را در قالب احزاب ارائه می‌دهند.

۷- از نظر پرولتاریا ستمگری ملی ریشه در سلطه امپریالیسم دارد. به همین خاطر جنبش‌های ملی چون جنبش‌های ضدامپریالیستی، ملی اند اینان با هژمونی پرولتاریا می‌توانند به سلطه امپریالیسم پایان دهند و با استقرار حاکمیت ملی - توده‌ای و بسط مبارزه طبقاتی، انقلاب دمکراتیک نوین را به انقلاب سوسیالیستی تبدیل کنند.

۸- کومله براین باور است اگر شرایطی ایجاد شود که خلق کرد به حق تعیین سرنوشت دست یابد و در بیشتر ایران ارجاع حاکم باشد. در آن صورت کردستان حساب خود را از ایران جدا می‌کند و آن موقع پرولتاریای کردستان حزب کمونیست را درست می‌کند. این بینش ناسیونالیسم کرد و اپورتونیسم در جنبش

کمونیستی است.

۹- حزب کمونیست سراسری منافاتی با حقوق ملیت ها ندارد بلکه ابزار مؤثری است برای سازمان دادن حاکمیت انقلابی خلق ها و اتحاد داوطلبانه آن ها.

۱۰- پرولتاریا خواستار جدایی خلق ها نیست اما اگر شرایط آماده شود و خلقی مستقل شود را می پذیرد اما راه نجات را در وحدت کارگران و خلق های تحت سلطه جهت درهم شکستن امپریالیسم می داند.

نقد برنامه ارضی حزب کمونیست ایران

۱- درک حزب کمونیست از رفرم ارضی ایران، رفرم کلاسیک است. تبدیل مناسبات فئووالی به مناسبات بورژوازی به همین خاطر می گوید پایه اقتصادی جنبش های دهقانی بسط و توسعه سرمایه داری است.

۲- رفرم ارضی در واقع در ایران برهم خوردن همزیستی موقتی میان امپریالیسم و فئووالیسم و حل آن در جهت بسط و گسترش سرمایه داری بروکراتیک وابسته و تحول کیفی سلطه امپریالیسم از شکل نیمه مستعمره به نومستعمره

۳- حزب رفرم ارضی را در پروسه انباشت نقطه اساسی و کیفی می داند. اما جامعه از فئووالیسم به سرمایه داری گذر می کند. اما در جامعه تحت سلطه امپریالیسم ایران در آن زمان مسئله را نباید از نظر بسط و توسعه سرمایه داری نگاه کرد هدف امپریالیسم از رفرم ارضی تحلیل بیش از پیش ایران در سیستم جهانی سرمایه داری بود.

۴- خطاهای روستاویان هم اکنون تحت ستم استثمار سرمایه داری وابسته بورکراتیک است که شامل کارگران کشاورزی نیمه پرولتاریا و دهقانان خردۀ مالک اند. بخش دیگری تحت ستم و استثمار مناسبات نیمه فئووالی اند.

۵- جنبش های دهقانی در ایران در زمینه بسط و گسترش سلطه امپریالیسم ظهرور یافته و تکامل می یابند. عملکرد سرمایه جهانی در کشورهای تحت سلطه از هم گسیختن مناسبات سنتی برای دستیابی به نیروی کار ارزان، گسترش بازار و الخ است. از اینرو کلیه رفرم هایی که به راه می اندازد در همین راستاست. و این رفرم ها همواره ناقص، ناموزون و بورکراتیک است.

رهایی از سلطه امپریالیسم به بسیج وسیع مردم و تأمین هژمونی پرولتاریا دریک جنبش ضدامپریالیستی- دمکراتیک است. این رهایی یک رهایی ملی است. و در چارچوب مناسبات بورژوازی است. رهایی، رهایی از سرمایه داری نیست. وظایف پرولتاریا در مرحله دمکراتیک قطع سلطه امپریالیسم است نه رهایی از قیود و بند فئووالیسم.

این مبارزه بعدها درون خود نیز ادامه دارد. مبارزه بین سرمایه داری و سوسيالیسم و کسب هژمونی پرولتاریا ضمن شرکت در این جنبشها باید:

۱- هژمونی اش را اعمال کند و

۲- این مبارزه را بعد از قطع سلطه امپریالیستی به سمت انقلاب سوسيالیستی سوق دهد.

۳- در مسئله ارضی پرولتاریا اهدافش روشن است:

- الف) قطع سلطه امپریالیستی
- ب) نفی استثمار امپریالیستی و سلب مالکیت امپریالیستی
- ج) نفی استثمار نیمه فئودالی
- ۴- نیروهای این مرحله کارگران کشاورز، نیمه پرولتاریا، خرد مالکین میانه حalan
- ۵- جنبش هایی که با مضمون نفی سلطه امپریالیستی و استثمار نیمه فئودالی حرکت می کنند انقلابی اند.
- ۶- جنبش هایی غیر از این رفرمیستی اند.
- ۷- برنامه ارضی ما باید از یکسو دربرگیرنده خصلت ضدامپریالیستی این مبارزه و از سوی دیگر عامل محدود کننده غراییز مالکیت دهقانان باشد. به طوری که پرولتاریا ضمن اعمال هژمونی اش در این جنگ انقلابی راه ورود بر دیکتاتوری پرولتاریا را نیز داشته باشد.
- ۸- شعار ارضی ما دراین مرحله: زمین به کسانی که روی آن کار می کنند باید به طور رایگان تعلق گیرد لغو هرگونه باج دولتی است.
- ۹- زمین های مصادره شده، می شود و به شیوه جمعی کشت خواهد شد.
- ۱۰- برای محدود کردن غراییز مالکیت دهقانان، کار روی زمین ملاک مالکیت می شود.
- ۱۱- تولید اشتراکی نطفه سوسیالیسم را در خود پرورش می دهد. و راه را برای سلب مالکیت سوسیالیستی فراهم می کند.

جنگ خلق شماره ۶ - مرداد ۱۳۶۶

شورای ملی مقاومت: یک آلترا ناتیو امپریالیستی

- ۱- روی کار آمدن آیت الله خمینی نتیجه سازش بخشی از سرمایه مالی ایران با سرمایه امپریالیستی بود.
- ۲- توافق کنفرانس امپریالیستی گوادلوب خمینی را در رأس جنبش قرار داد.
- ۳- دو پروسه دوشادوش هم از سال ۱۳۵۶ حرکت کردند مبارزه توده ها بر علیه رژیم و مبارزه بخش های گوناگون سرمایه وابسته برای کسب هژمونی.
- ۴- جمهوری اسلامی نتیجه سازش امپریالیست ها و خاموش کردن اعتراضات مردم بود.
- ۵- روی کار آمدن بازرگان پایان مخاصمات درون کمپ امپریالیستی نبود.
- ۶- اشغال سفارت تاکتیکی برای حذف رقبای سیاسی توسط آیت الله خمینی بود.
- ۷- درگیری بنی صدر و حزب جمهوری درگیری میان دو جناح از طرفداران سرمایه انحصاری بود.
- ۸- تشکیل شورای ملی مقاومت، وحدت خرد بورژوازی (مجاهدین) و بورژوازی لیبرال (بنی صدر) نبود. بلکه پیوستن مجاهدین به یک کمپ امپریالیستی بود.
- ۹- مجاهدین از بطن جبهه ملی و نصیحت آزادی به وجود آمد. با یک برنامه بورژوازی - خرد بورژوازی
- ۱۰- رادیکالیسم مجاهدین با ایدئولوژی مذهبی در تناقض افتاد و در سال ۱۳۵۴ منجر به چپ شدن سازمان شد.

۱۱- ایدئولوژی مجاهدین، ایدئولوژی دوران پاشیدگی بورژوازی ملی، سلطه وسیع سرمایه وابسته و گسترش طبقه کارگر بود این ایدئولوژی، ایدئولوژی دوران مقاومت سرمایه ملی علیه سرمایه امپریالیستی بود. مضمون عینی ایدئولوژی ها مجاهدین معین کرد در حیطه واقعیت یک مرحله بازسازی در اشکال نوین در مرحله دیگر و امید به مبارزه برای زندگی دوباره بود.

۱۲- تحول در مجاهدین به چپ درست بود. اما رهبری این حرکت آنارشیستی غلط بود.

۱۳- مجاهدین باقی مانده، رادیکالیسم آنها کم شد و از چپ فاصله گرفتند و رادیکالیسم آنها در چارچوب انقلاب بورژوا - دمکراتیک محدود شد. و به جناح راست خرده بورژوازی رفتند. و تبدیل شد به سخنگویان جناح راست بورژوازی نه جناح چپ آن.

۱۴- انقلاب ایدئولوژیک متحول کردن تمامی سازمان با خط نزدیکی به جریانات راست جهانی بود.

۱۵- شورای ملی مقاومت یک آلتربناتیو امپریالیستی است پس هر نوع همکاری با آن مجاز نیست کار ما در این مرحله افشاءی این جریان است. و در صورت به قدرت رسیدن سرنگونی قهرامیز آنست.

اسماعیل حبشه

در سال ۱۳۲۶ در آمل به دنیا آمد در سال ۱۳۵۲ به خاطر هواداری از سازمان دستگیر و به چهار سال حبس محکوم شد. در سال ۱۳۵۶ آزاد و در جریان قیام فعالانه شرکت داشت.

در انشعباب ۱۳۵۸ به نفع چریک ها موضع گرفت و تشکل های هوادار را در آمل سازمان داد. در سال ۱۳۵۹ به کردستان رفت تا آموزش نظامی ببیند.

در سال ۱۳۶۰ به نفع حرمتی پور حرکت کرد جزء اولین دسته هایی بود که در جبهه شمال شرکت کرد.

بعد از شهادت حرمتی پور سعی در بازسازی گروه کوه کرد بعد به کردستان رفت و در مقابل جریان انحلال طلبی که در حال شکل گیری بود موضع گرفت. بعد از خروج جریان انحلال طلب در راه مأموریت به تهران شناسایی و دستگیر شد در سال ۱۳۶۴ اعدام شد.

یک نکته

جریان انحلال طلب باید جریانی باشد که بعد از شکست جبهه شمال در آرخا شکل گرفت و خواستار پیوستن به حزب کمونیست ایران (کومله) بود. بعدها همین افراد از آرخا جدا شدند و به حزب کمونیست ایران پیوستند.

نقد، تحلیل اقلیت از تحولات مجاهدین

۱- عده ای مجاهدین را بعد از ائتلاف با بنی صدر یک جریان بورژوا - لیبرال ارزیابی می کنند که غلط است بلکه امروز مجاهدین به عنوان ابزاری در دست بخشی از سرمایه انحصاری امپریالیستی درآمده است.

۲- خرده بورژوازی میانی و تحتانی در این مرحله از انقلاب از متحدین طبقه کارگرند پس انقلابی اند اما باید دید نمایندگان سیاسی آن ها چه مواضعی دارند.

۳- اقلیت بر این باور است که حرکت مجاهدین از رادیکالیسم به لیبرالیسم را باید در تحولاتی در دهه ۵۰

جستجو کرد که خرده بورژوازی وضعیت اقتصادی اش تغییر کرده است دیگر رادیکال نیست. رشد اجتناب ناپذیر جامعه بخشی مجاهدین را به سوی بورژوازی و بخشی دیگر را به سوی پرولتاریا پرتاپ می کند. پس رادیکالیسم او به نفع لیبرالیسم تغییر جهت داد.

۴- دهه ۴۰، دهه گذار از فئودالیسم به سرمایه داری، فشار سرمایه امپریالیستی اقشار میانی را به ورشکستگی کشاند. رادیکالیسم ریشه در این ورشکستگی دانست.

۵- رفرم ارضی ۱۳۴۱ ناشی از حل تضاد سلطه امپریالیسم با منافع فئودالیسم بود. در این تحول سرمایه ملی از میان رفت و احزاب جبهه ملی پایه طبقاتی خود را از دست دادند و ضرورت وجودیشان نفی شد. اما توده های وسیع خرده بورژوازی شهر و ده و نمایندگان سیاسی آن ها در چارچوب همان اهداف جبهه ملی با شکلی دیگر فعال شدند. (مجاهدین)

۶- معیار تعیین موقعیت طبقاتی احزاب بورژوازی و خرده بورژوازی رابطه ای است که این احزاب با سلطه امپریالیستی و امر سرنگونی آن دارند.

این سرنگونی معنای ضدسرمایه داری ندارد و به معنای الغاء مالکیت خصوصی نیست پس ملاک انقلابی بودن یا نبودن خرده بورژوازی (مجاهدین) مواضع آن ها نسبت به حفظ مالکیت خصوصی نیست.

۷- وحدت خرده بورژوازی با نیروهای انقلابی تا سرنگونی سلطه امپریالیستی در انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین ادامه دارد. به جز شروع مرحله گذر به سوسیالیسم این وحدت از بین می رود.

۸- دمکرات انقلابی واقعی از تعمیق انقلاب ضدامپریالیستی نمی هراسد و دوش به دوش پرولتاریا در راه تحقق دمکراسی توده ای گام بردارد.

در جریان انقلاب آنان هرچه بیشتر به سمت کمونیست ها کشیده می شوند.

جز این راه رفرم ناپیگیر است و به خدمت در آمدن امپریالیسم آنچه که در مورد مجاهدین روی داد.

۹- نزدیکی مجاهدین در دهه ۵۰ با چریک ها نتیجه جبری مبارزه بود نه شیفتگی آن ها به کمونیسم

۱۰- در جریان عمل آن بخش از مجاهدین که می خواستند رادیکالیسم خود را حفظ کند ایدئولوژی بورژوازی (مذهبی) خود را رها کرده و مارکسیست شدند.

اما بخش ناپیگیر آن مانندند. و بعدها از کمونیست ها فاصله گرفتند و رفته رفته جذب امپریالیسم شدند این که اقلیت می گوید مجاهدین بین بورژوازی و پرولتاریا، بورژوازی را انتخاب کرد باید گفت بین دمکراسی نوین و تداوم سلطه امپریالیستی، سلطه را برگزید.

جنگ خلق شماره ۹ - تیر ۱۳۶۷

مبارزه سیاسی و مبارزه مسلح

در این مقاله آرخا ضمن انتقاد از اتحادیه کمونیست ها به نقد مواضع حزب کمونیست ایران می نشیند و درک خود را نسبت به مرحله انقلاب و سازماندهی طبقه کارگر نشان می دهد:

۱- اتحادیه می گوید این درک منصور حکمت که می گوید: مبارزه اقتصادی نقطه عزیمت کمونیست ها برای به حرکت در آوردن طبقه کارگر و زمینه کسب آگاهی توده های وسیع طبقه به هویت طبقاتی شان است یک

دراک اکونومیستی است.

۲- اتحادیه قرینه سازی می کند این درک مشابه اکونومیست های روسی است، اما اکونومیستی نیست.

۳- وقتی اتحادیه می گوید: کسب آگاهی سیاسی و کمونیستی، تربیت و تشکل طبقه کارگر جز از طریق مبارزه فعال و همه جانبه سیاسی امکانپذیر نیست و سازماندهی طبقه کارگر با حل مسئله انقلاب و تصرف قدرت سیاسی رابطه ارگانیک دارد، حرف دستی می زند.

۴- حکمت مبارزه سیاسی را دست کم می گیرد.

۵- اکونومیست های روسی گذار از جنبش های خودبه خودی طبقه کارگر را به مبارزات سیاسی و آگاهانه را خودبه خودی می دیدند و می گفتند تولید سرمایه داری نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه معرفت ملزم آنرا هم به وجود می آورد و می گفتند طبقه باید مبارزه اقتصادی کند.

اما لذین می گفت: سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی زاییده یک دیگر نیست این وظیفه پیشرو انقلابی است که طبقه را از بند تفکرات بورژوازی خلاص کند و با دادن آگاهی سیاسی - سوسیالیستی آنرا به یک نیروی ماری قادر به دگرگونی نظام اجتماعی تبدیل می کند.

۶- دادن آگاهی به طبقه یک عمل آموزشی نیست. بلکه یک فعالیت سیاسی و افشاگرانه است در این پروسه است که طبقه آگاه می شود و اینکار یک حزب سیاسی است.

۷- جنبش های اقتصادی طبقه نطفه مبارزه طبقاتی را دارد اما یک مبارزه طبقاتی نیست وظیفه پیشاهنگ تمکین به این جنبش ها نیست. بلکه پیشاهنگ باید مبارزات طبقه را به یک مبارزه سوسیال دمکراتیک تبدیل کند و آن را در جهت اهداف فوری سیاسی و نهایی هدایت کند.

۸- پیشاهنگ از طریق ایجاد سازمان کار و افشاگری های همه جانبه سیاسی و استفاده از تمامی اشکال مبارزه می تواند مبارزات خودبه خودی طبقه را به مبارزات سوسیالیستی تبدیل کند.

۹- اکونومیست ها به ایجاد یک سازمان پیکارجوی و تبلیغات سیاسی همه جانبه باور نداشتند آن ها در پی ایجاد سندیکا و اتحادیه بودند.

۱۰- مبارزه اقتصادی در کنار مبارزه سیاسی یک رکن اساسی مبارزه طبقاتی است و ربطی به اکونومیسم ندارد.

۱۱- ایران برخلاف نظر حزب کمونیست یک کشور سرمایه داری نیست که قدرت دولتی درست بورژوازی باشد و تضاد اصلی کار و سرمایه باشد و مرحله انقلاب سوسیالیستی.

ایران کشوری است وابسته با سلطه امپریالیستی و تضاد اصلی تضاد خلق با سلطه امپریالیستی است و مرحله انقلاب دمکراتیک است.

۱۲- حزب به انقلاب دمکراتیک می رسد آن هم از زاویه آماده نبودن طبقه کارگر نه ساخت اقتصادی تا زمینه بسیج طبقه آماده شود. این برداشت، کمونیست ها را از بسیج تمامی خلق دور می کند.

۱۳- ایران یک کشور نومستعمره امپریالیستی است و انقلاب درآغاز خصلت دمکراتیک و ملی دارد پیروزی این انقلاب در گرو گذار به انقلاب سوسیالیستی است.

۱۴- از آنجا که پیروزی انقلاب دمکراتیک در گرو گذار به انقلاب سوسیالیستی است. و این گذار منوط

است به سازماندهی طبقه کارگر و تشکیل حزب برای هژمونی طبقه برانقلاب.
و اما این سازماندهی در درون همین انقلاب دمکراتیک صورت می‌گیرد.

۱۵- هدف حزب کمونیست از انقلاب دمکراتیک، تصرف قدرت سیاسی و انجام وظایف این انقلاب نیست.
برای او محملی است برای بسیج و تشکل طبقه کارگر. حزب در این مرحله آلترا ناتیو حکومتی ندارد و رفرمیسم
او آشکار می‌شود.

یک نکته مهم: بورژوازی وابسته

جامعه ایران طی قرن اخیر به تدریج تحت سلطه سرمایه جهانی قرار گرفت. پس تضاد اساسی جامعه تضاد
خلق با امپریالیسم است.

اما سرمایه داری وابسته که نتیجه طبیعی گسترش سلطه امپریالیستی است قبل از رفرم ۴۰ بود بعد از
رفرم گسترش یافت بنابراین معرفی ایران به عنوان یک کشور سرمایه داری وابسته خصلت اساسی و ماهیت
آنرا روشن نمی‌کند. پس دو دید به وجود آمد:

- ۱- کشور ایران یک کشور سرمایه داری است که وابستگی ویژگی سرمایه داری آن است.
- ۲- ایران کشوری است نومستعمره امپریالیستی، قبل از رفرم نیمه فئودالی، نیمه مستعمره بوده است اما
بعد از رفرم از یک کشور نیمه مستعمره به یک کشور نومستعمره امپریالیستی تکامل یافت.

شهادت حسن عطاریان

در ۱۳۶۱/۱/۴ در جنگ‌های خی پوست او و چهار نفر دیگر در محاصره قرار گرفتند و شهید شدند در سال
۱۳۳۵ در بابل به دنیا آمد.

بعد از اتمام تحصیلات به دانشگاه رفت و به علت فعالیت دانشجویی اخراج شد.

در سال ۱۳۵۸ از پیشگام جدا شد و به چریک‌ها پیوست و در سال ۱۳۶۰ به جناح ارتش. و در سال
۱۳۵۹ به کردستان رفت، در سال ۱۳۶۰ در نخستین گروه به جنگ‌های شمال رفت و هفت ماه در جنگ بود.

جنگ خلق شماره ۱۰ - آبان ۱۳۶۷

مبازه سیاسی و مبارزه مسلحانه

۱- به دنبال بحث با اتحادیه کمونیست‌ها و نقد نظرات حزب کمونیست؛ آرخا می‌گوید بین نظرات
آکونومیست‌های روسیه و «حکا^{۵۰}» تشابهاتی وجود دارد اما یکی نیست «حکا» به اهمیت وظیفه پیشاپنگ
در بردن آگاهی‌های سیاسی به میان طبقه واقف است اما به خاطر برداشت رویزیونیستی اش از سرمایه
داری، دموکراسی و سوسیالیسم، میان بردن آگاهی و عمل انقلابی فاصله می‌اندازد.

۲- کسب قدرت سیاسی هدف عاجل و فوری طبقه کارگر است و بدون آن نه قادر خواهیم بود سلطه

۵۰. حکا = حزب کمونیست ایران

امپریالیسم را قطع کنیم و نه حاکمیت خلق را برقرار کنیم و گذار از انقلاب دمکراتیک در آن به انقلاب سوسیالیستی غیرممکن است.

۳- اتحادیه کسب قدرت سیاسی را از طریق جنگ درازمدت و فتح مناطق سرخ ممکن می داند و به علت ناموزونی ساختار اقتصادی صرفاً از طریق قیام شهری پیروزی ممکن نیست اما شکل تعرض استراتژیک حمله به شهرها و گرفتن آن ها از طریق روستا نیست تعیین و تکلیف نهایی از طریق سازمان دادن قیام در شهرها است پروسه تدارک طولانی جنگ خلق در خدمت قیام در شهرها قرار می گیرد.

۴- تعرض استراتژیک اولیه منطقی دوره تدارک است. جنگ خلق به عنوان تدارک برای قیام مسلحانه شهری معنا ندارد اگر استراتژی قیام شهرها است دوره تدارک آن می تواند مبارزه مسلحانه طولانی و جنگ خلق باشد.

۵- دوره تدارک برای قیام مسلحانه شهری، دوره سازماندهی نیروها است، از طریق غیرقهارمیز

۶- وقتی سخن از کسب قدرت سیاسی با توصل به جنگ انقلابی طولانی مدت است دیگر آماده کردن توده برای قیام شهری چه معنایی دارد.

در استراتژی جنگ خلق، تدارک قیام مسلحانه شهری جزئی از این استراتژی است. نه جدا از آن

۷- مدل روسی انقلاب (قیام شهری) مخصوص کشورهای سرمایه داری است. و مدل چینی (جنگ طولانی مدت) مخصوص کشورهای تحت سلطه امپریالیسم است.

۸- درک اتحادیه از راه انقلاب ایران، درکی اکونومیستی است اتحادیه از ناموزونی اقتصاد ایران شروع می کند که زاده نفوذ امپریالیسم در اقتصاد ایران است. درحالی که پرولتاریا از مواضع مبارزه طبقاتی مسائل را می بیند و همه چیز را دراین راستا تحلیل می کند.

۹- مطالعه ساخت اقتصادی جامعه برای شناخت دقیق طبقات و محتوای مبارزه طبقاتی است.

۱۰- کار ما تعیین خصلت اساسی جامعه و تعیین تضاد اساسی است. که هرگونه تحول انقلابی در گرو حل آن تضاد است.

۱۱- ما باید مبارزه طبقاتی موجود را مبنای حرکت بگیریم و با در نظر گرفتن مجموعه شرایط اقتصادی- اجتماعی- محتوای تاریخی مشخص مبارزه طبقات را معلوم کنیم.

۱۲- تعیین خصلت اساسی جامعه و روند تحولات از کانال مبارزه طبقاتی راهنمای ما است در تعیین استراتژی و تاکتیک مبارزه

۱۳- شناخت خصلت اساسی جامعه و پیدا کردن تضاد اصلی کار پیشانگ است.

اما اتحادیه از وضعیت اقتصادی می خواهد خصلت اساسی جامعه را پیدا کند و از آنجا که اقتصاد ایران را کمپارادر می بیند پس هدف انقلاب را گستاخ از وابستگی می بیند درک اکونومیستی راه حل اکونومیستی دارد.

۱۴- اتحادیه دیکتاتوری خلق تحت رهبری پرولتاریا را یک شکل دیکتاتوری پرولتاریا می داند که این گونه نیست. هر کدام مربوط به یک مرحله انقلاب است. دمکراتیک نوین و سوسیالیستی

۱۵- رفرم ارضی به وحدت تاکتیکی و موقتی میان امپریالیسم و فئودالیسم پایان داد. و بورژوازی کمپارادر

و بوروکرات به جای فئودالیسم پایگاه امپریالیسم شد.

رفرم استثمار فئودالی را پایان داد اما استثمار امپریالیستی را جایگزین آن کرد تضاد میان دهقان و فئوال به تضاد میان دهقان و ماشین دولتی تبدیل شد.

رفرم جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئوال را به نومستعمره تبدیل کرد. تضاد از بین نرفت و بر شدت آن افزوده شد. و زمینه های عینی انقلاب در روستا از بین نرفت.

به استقرار سلطه امپریالیستی تمامی تضادهای جامعه تحت الشعاع تضاد خلق با امپریالیسم قرار گرفت پس هرگونه تحولی از کanal حل این تضاد می گویند.

رفرم همراه با فئودالیسم بورژوازی ملی را نیز از بین برداشت. و تضاد بین خرد بورژوازی شهر و پرولتاپی را تحت الشعاع تضاد آنها با سرمایه داری وابسته و بورکراتیک و سلطه امپریالیستی قرار داد. و تنها آلتراپلیتیک نوین است که می تواند به ستم و استثمار امپریالیستی پایان دهد.

جنگ ایران و عراق

جنگی است ماهیتاً امپریالیستی که منافع امپریالیست ها را در منطقه دنبال می کند.

ریشه های بروز آن برمی گردد به برهم خوردن توازن قدرت میان جناح بندی های امپریالیستی در منطقه در اواخر دوران شاه که به تعویض رژیم شاه منجر شد.

توافق برسر جمهوری اسلامی که ائتلافی میان جناح بندی های امپریالیستی بود نمی توانست توافق نسبتاً پایداری میان امپریالیست ها بر سر اعمال هژمونی چه در ایران و چه در کل منطقه باشد این توافق برای مقابله با اوچگیری جنبش انقلابی ایران بود.

جنگ برپایه ضرورت تقسیمات جدید اقتصادی، سیاسی، جغرافیایی منطقه میان امپریالیست ها برپا گردید.

مرتضی دربین

در سال ۱۳۳۶ در بابل به دنیا آمد در سال ۱۳۵۸ به چریک ها پیوست در سال ۱۳۵۹ به کمپ های آموزش کردستان رفت در سال ۱۳۶۰ دستگیر و به شدت شکنجه شد قبل از اعدام از زندان گریخت و به کردستان رفت.

با باز شدن جبهه شمال جزء اولین دسته ها بود که به شمال رفت.
بعد از شهادت حرمتی پور در احیای گروه کوه نقش چشمگیری داشت.
در سال ۱۳۶۱ به عضویت سازمان درآمد.

برعلیه جریان انحلال طلبی در سازمان ایستاد. و در سال ۱۳۶۳ در مأموریتی در تهران دستگیر و در همان سال اعدام شد.

جمع بندی

- شوربختانه تمامی کارهای تئوریک آرخا در دسترس نیست تا تمامی اندیشه های آنان را بازخوانی کنیم و ضعیت سیاسی این سال ها به شهادت رسیدن عناصر کلیدی این جریان رشته نزدیکی ما را با آن ها بریده است. پس قضاوت تام و تمام ممکن نیست. و جمع بندی از آنچه که در دسترس بوده است به قرار زیر است:
- ۱- در سال ۱۳۵۸ از درون و بیرون زندان جریانی شکل گرفت به نام «چریکهای فدایی خلق ایران» که ادامه دهنده راستین بنیانگذاران سازمان چریک ها بودند، این جریان بعدها بر سر قرائت از مسعود احمدزاده به دو گروه تقسیم شدند. یک جریان خود را ارتش رهایی بخش خلق های ایران نامید و جریان دوم به همان نام باقی ماند. حرمتی پور در رأس (آرخا) و اشرف دهقانی در رأس چریک ها بود.
 - ۲- آرخا، جامعه ایران را جامعه ای نومستعمره می دانست و این منافاتی با بورژوا - کمپرادور بودن اقتصاد نداشت. اما این ترم را ناکافی و شببه برانگیز می دانست.
 - ۳- تضاد اساسی را تضاد خلق و امپریالیسم می دانست.
 - ۴- و مرحله انقلاب را بورژوا - دمکراتیک نوین که به معنای هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک بود.
 - ۵- شیوه مبارزه را مسلحانه می دانست که تمامی شیوه های دیگر براین بستر کارایی خود را به دست می آوردند و راه انقلاب را جنگ توده ای طولانی مدت به حساب می آورد. که در نهایت با قیام مسلحانه شهری به پیروزی می رسید.
 - ۶- جمهوری اسلامی را رژیمی برآمده از زدوبندهای امپریالیستی می دانست که برای عقیم گذاشتن جنبش انقلابی در جلو پای مردم قرار داده بودند.
 - ۷- اشغال سفارت را تاکتیکی در جهت کنار زدن دولت بازرگان می دانست و آنرا نوعی فریب ضد امپریالیستی به حساب می آورد.
 - ۸- جنگ ایران و عراق را یک جنگ امپریالیستی می دانست. که در پشت آن منافع قدرت های جهانی خوابیده است.
 - ۹- برکناری بنی صدر را درگیری در بلوک ضد انقلاب ارزیابی می کرد. و پیوستن مجاهدین به بنی صدر و تشکیل شورای ملی مقاومت را یک آلترناتیو امپریالیستی می دانست که همکاری با آن مجاز نبود.
 - ۱۰- حقوق اقلیت های قومی را تا حد جدایی می پذیرفت. و راه حل اقلیت های قومی را انقلابی - دمکراتیک نوین می دانست که با رهبری طبقه کارگر و قطع سلطه امپریالیست امکان تحقق حکومت های ملی و اتحاد دا وطنبلانه این حکومتها در جمهوری های شورایی سوسیالیستی وجود دارد.
 - ۱۱- آرخا براین باور بود که کردستان امکان تحقق استراتژی سراسری را ندارد. پس جبهه شمال را گشود تا توده و طبقه را دریک جنگ انقلابی به میدان بکشاند. و بعد از چهارده ماه جبهه شمالی بسته شد. در این دوران حرمتی پور و صبوری به شهادت رسیدند.

یک قضاوت تاریخی

آرخا به عنوان نقیض اکثریت در کلی ترین خطوط چه می گفت:⁵¹

- ۱- گذشته سازمان درست بوده است.
 - ۲- جمهوری اسلامی رژیمی است ضدانقلابی
 - ۳- اشغال سفارت یک فریب ضدامپریالیستی است.
 - ۴- شرکت در جنگ کردستان صحیح است.
 - ۵- جنگ ایران و عراق یک جنگ ضدخلقی است.
 - ۶- حزب توده کاریکاتوری از یک حزب کارگری است و شوروی یک رژیم کاپیتالیستی است.
- و اما اکثریت چه می گفت⁵²:
- ۱- گذشته سازمان غلط بوده است.
 - ۲- جمهوری اسلامی برآمده از انقلاب و انقلابی است.
 - ۳- اشغال سفارت یک اقدام ضدامپریالیستی بود.
 - ۴- جنگ ایران و عراق یک جنگ میهنی بود لااقل تا فتح خرمشهر
 - ۵- شرکت در جنگ کردستان غلط بود.
 - ۶- حزب توده، حزب طبقه کارگر است و شوروی یک رژیم سوسیالیستی است.

به راستی قضاوت تاریخ و حقیقت زندگی به نفع کدام است محمد حرمتی پور یا فرج نگهدار، صبوری یا طبری.

تمامی کارهای تئوریک صبوری به عنوان تئوریسین آرخا شاید به یک کتاب طبری هم نرسد شاید صبوری به اندازه یک در هزار نسبت به طبری کتاب لنین و مارکس نخوانده باشد. همچنان که صبوری به اندازه کیانوری مارکس و لنین نخوانده بود. اما چرا درس خوانده های به مکتب رفته در برابر درس نخوانده های مکتب نرفته خوار و سرافکنده از میدان تاریخ به در رفتند. چقدر اپورتونیست های سخنور برسر چریک ها زدند که بی سواد بودند. مارکس و لنین را نخوانده اند.

اما حقیقت زندگی چگونه قضاوت کرد. آنکه از عقب قافله می آید چگونه حرف ها را غربال کرد و سره را از ناسره تشخیص داد. انصاف تاریخ نویس ها کجا است.

51. همین قضاوت در مورد جناح دیگر چریکها گروه اشرف هم صادق است.

52. همین قضاوت در مورد حزب توده هم صادق است.

آراء و نظریات چریکهای فدایی خلق ایران - اشرف

از گروه اشرف هم شوربختانه کارنامه روشنی در دست نداریم. به تقریب می‌دانیم که چریک‌ها بعد از انشعاب کمپ‌های آموزشی خود را در کردستان دایر کردند اما بیشترین نیروهای شان در تهران، شمال و بندربعباس بودند.

بی‌تردید در جنگ‌های سال ۱۳۵۸ در کردستان شرکت فعالی داشتند. اما از آنجا که چون حزب دمکرات و کومله بومی نبودند وزنه سنگین آن نبردها به حساب نمی‌آمدند.

در خلال زندگی نامه شهداشان می‌فهمیم که در بندربعباس فعال بوده اند و عملیاتی داشته اند اما برای پژوهش بیشتر باید آثار مکتوب آنان را بازخوانی کنیم. سه جزو «بر ما چه گذشت» که شرح انشعاب و مبارزه ایدئولوژیکشان با آرخا بود، قبلًا بازخوانی شد و از اینجا به بعد دیگر آثار آنان بازخوانی خواهد شد.

۱- ماهیت حاکمیت⁵³

۱. حاکمیت بورژوازی وابسته در ایران از بین نرفته است و این ربطی به حضور عناصر مردمی در حکومت ندارد.

۲- مبارزه با امپریالیسم یعنی مبارزه با بورژوازی وابسته و ربطی به مبارزه با بیگانه و اجنبی ندارد.

۳- برای استعمار نوین نیروی سرکوبگر بومی مورد نیاز است.

۴- سقوط شاه گام کوچکی در پیروزی بود اما اپورتونیسم حاکم بر سازمان آنرا یک مرحله کامل استراتژیک اعلام کرد. این بود که آثار وخیم یک بیماری مهلاک خود را نشان داد و آن کم بها دادن به مبارزه ایدئولوژیک درون سازمان بود.

۵- جایگزین شدن درک بیژن (مبرازه با دیکتاتوری شاه) به جای درک مسعود (مرحله ضدامپریالیستی و ضدبورژوازی وابسته انقلاب) زمینه را برای خطاهای بعدی آماده کرد.

۶- رهایی از وابستگی در جامعه ای که مالکیت ابزار تولید در دست بورژوازی وابسته است با خلع ید از مالکین آن میسر نیست یک انقلاب عمیق لازم است.

۷- سیمای سیاسی بورژوازی وابسته سرکوب است. ابزار آن ارتش است تا زمانی که ارتش به همان شکل باقی است کاری صورت نگرفته است.

۸- قیام خلق امپریالیسم را واداشت تا شاه را قربانی کنند و به ارتش دستور همکاری با حاکمان جدید را دارد.

۹- با اوج گرفتن قیام بخش هایی از بورژوازی وابسته و خرد بورژوازی وابسته به قیام پیوستند تا حکومت

53. پیام چریکها ۱۰۰/۱۳۸۹

آینده را از آن خود کنند به‌این دسته عناصری از جبهه ملی نیز پیوستند. عناصری از مردم نیز به این ترتیب ملحق شدند کسانی که در قیام شرکت داشتند.

۱۰- وظیفه ما این بود که خلق را از ماهیت واقعی دولت آگاه کنیم.

۱۱- تقسیم بندی حاکمیت به بورژوازی لیبرال، خرد بورژوازی سنتی و خرد بورژوازی مرfe گمراه کردن توده‌ها و کاستن حدت مبارزه طبقاتی بود که از سوی اپورتونیسم‌ها به کمک حاکمیت آمد.

۱۲- تشبیه این حکومت توسط نشریه کار (ارگان سازمان - شماره ۳۳) به حکومت مصدق و بالاتر از آن توسط اپورتونیست‌ها کاری به غایت غلط بود.

۱۳- سرکوب خلق و فدایی تحت پوشش مبارزه با امریکا بود.

۱۴- اپورتونیست‌ها با توجه سرکوب چپ تحت عنوان «چپ روی» به کمک حاکمیت برخاستند.

۱۵- تصویب ولایت فقیه عین خواست بورژوازی کمپرادور بود.

۱۶- انقلاب برای آن که پیروز شود باید به اندازه ضدانقلاب بسیج شود و مسلح شود و متشکل شود. این است ماهیت تعییمات تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک

جمع بندی کنیم

چریک‌ها بعد از یک سال از قیام دیگر شک و شبهه ای ندارند که حاکمیت نماینده بورژوازی کمپرادور است سقوط شاه و آمدن خمینی یک تاکتیک از سوی استعمار نو است برای جلوگیری از رشد و گسترش قیام. حاکمیت هدفی جز سرکوب جنبش ندارد. و اپورتونیست‌ها با تحلیل‌های غلط خود از حاکمیت توده و طبقه را گمراه می‌کنند. و کمک می‌کنند به حاکمیت تا چپ انقلابی را تحت عنوان «چپ رو» و عامل امریکا سرکوب کنند.

راه خروج از این بن بست را آگاه کردن توده و طبقه، متشکل کردن و مسلح کردن آن می‌داند.

۲- تسخیر سفارت امریکا⁵⁴

۱- آینده نشان خواهد داد آقای خمینی و یارانش بازی را به‌چه منظوری به راه اندادته‌اند.⁵⁵.

۲- اشغال سفارت و پُز خدامپریالیستی همراه است با سرکوب مردم

۳- اشغال سفارت توطئه ای است برای فریب مردم و سرکوب انقلاب

۴- باید این توطئه حکومت را نزد توده‌ها افشا کرد.⁵⁶.

۵- اشغال سفارت هدفی جز منحرف کردن مبارزه خدامپریالیستی توده‌ها، شرکت در مبارزه بین جناح‌های امپریالیستی، تسویه حسابهای درون حاکمیت هدفی نداشت.

۵۴. مقاله تسخیر سفارت و مجاهدین ۱۷/۵/۱۳۵۸

۵۵. اعلامیه شماره ۱۴، ۹/۱/۱۳۵۸

۵۶. اعلامیه شماره ۱۵

- ۶- دانشجویان خط امام برخلاف ادعاهایشان از عوامل حزب جمهوری بودند.
- ۷- حمایت مجاهدین و سازمان چریکها از عمل ضدامپریالیستی خط امام غلط بود.
- ۸- حزب توده و اکثریت آزادسازی گروگان‌ها را هم تأیید کردند.⁵⁷
- ۹- مجاهدین بعد از یک سال مدعی می‌شدند از روز نخست به‌این فریب آگاه بوده است.⁵⁸
- ۱۰- ما چهار روز بعد از اشغال سفارت در اعلامیه‌ای نوشته‌یم که این یک جریان برنامه‌ریزی شده است.
- ۱۱- ما در جزو «سازش طبقاتی زیر پوشش مبارزه ضدامپریالیستی» برعلیه سازمان چریک‌ها به نقد مواضع آن‌ها پرداختیم.
- ۱۲- سعادتی از زندان دو نامه در تأیید خط امام نوشت (مجاهد شماره ۱۳- ۹/۱۲ /۵۸)
- ۱۳- ما در اعلامیه ۹/۹/۱۳۵۹ «دردرس پایان نمایش» اعلام کردیم که خط امام وابسته به حزب جمهوری اسلامی بود.
- ۱۴- مجاهد مدعی است نسبت به سفارت دو مؤلفه حرکتی داشته است (الف) عمق دادن به حرکت و (ب) نشان دادن عمق و اصالت ادعاهای دیگر جریانات به مردم
- ۱۵- کنسولگری اصفهان و تبریز امریکا توسط مجاهدین اشغال شد که سرکوب شد.
- ۱۶- در آن جو موضع انقلابی گرفتن مشکل بود و مجاهدین ترسیدند موضع بگیرد و بخشی از هوادارانش را از دست بدهد.

تسخیر سفارت

در آبان ۱۳۵۸ سفارت امریکا توسط عده‌ای اشغال شد که آنان خود را «دانشجویان خط امام» نامیدند. این افراد با یک حلقه؛ به نام موسوی خوئینی‌ها، به آیت الله خمینی وصل می‌شدند.

در آن زمان دو موضع نسبت به این حرکت گرفته شد:

۱- تأیید

۲- تکذیب

حساب حزب توده که از آغاز جدا بود. حزب برنامه‌خود را برای نزدیکی با حکومت بسته بود. پس از همان آغاز به تأیید تام و تمام حرکت پرداخت و حتی کانون نویسنده‌گان جناح توده ای اش درخواست کرد که به به آذین اجازه دهند از بلندگوی سفارت برای مردم سخنرانی کند که پذیرفته نشد.

سازمان چریک‌ها دو نظر داشت یک جریان این حرکت را آنارشیستی و غلط می‌دانستند. و جناح راست آن، آن را یک حرکت ضدامپریالیستی می‌دانست. آیت الله خمینی در تعالی که سازمان برای موضع گیری داشت و در واقع درگیری بین دو جناح بود گفت: شما اگر روسی باشید باید این حرکت را تأیید کنید اگر ملی هم باشید باید تأیید کنید پس امریکایی هستید.

۵۷. اعلامیه شماره ۵۷، ۹/۹/۱۳۵۹

۵۸. مجاهد شماره ۱۱-۱۲

گویا اعلامیه ای نوشته شد و کمی پخش شد اما جلوگیری کردند. و خط راست غلبه کرد و حرکت را ضدامپریالیستی دانست.

سازمان مجاهدین خلق هم حرکت را تأیید کرد و ضدامپریالیستی دید.

اما «چریکهای فدایی خلق» در اعلامیه ای که چهار روز بعد از اشغال سفارت دادند اعلام کردند. رژیمی که خلق ها را سرکوب می کند. و نیروهای انقلابی را دستگیر و اعدام می کند نمی تواند ضدامپریالیست باشد و این حرکت را در راستای فریب مردم، انحراف مبارزات ضدامپریالیستی مردم و تسویه حساب های درونی دانستند.

اصل ماجرا چه بود

اشغال سفارت یک حرکت سازمان یافته بود که پایگاه اصلی آن انجمن های دانشجویی بود. این انجمن ها بعدها کانون اشغال دانشگاه ها شدند و «انقلاب فرهنگی» را راه انداختند این جریان بعدها از عناصر مهم وزارت اطلاعات و دادستانی شدند. و در بازجویی ها خشونت های بسیاری بر مخالفین نظام که عمدتاً روشنفکران بودند روا داشتند.

این افراد بیشتر از روستاها برخاسته بودند. با همان عقده ها و باورها و تنگ نظری های روستایی که با باورهای مذهبی عجین شده بود. و در دانشگاه ها به روی دختران کم حجاب رنگ و اسید می پاشیدند حلقه رابط این گروه موسوی خوئینی ها بود آخوندی که حرف و حدیث در مورد او فراوان بود و با بیت الله خمینی مرتبط بود.

اشغال سفارت در آغاز به دو منظور بود:

- سوار شدن بر موج حرکت های انقلابی مردم و خارج کردن جو جامعه از دست نیروهای انقلابی که با مصادره هتل های بزرگ شروع شده بود.
- به استعوا کشاندن دولت بازرگان

آمدن آیت الله خمینی پشت این جریان و حمایت مجاهدین و سازمان چریک ها به این جریان آن چنان نیرویی داد که در مخیله آن ها نمی گنجید. پس اهداف بعدی از موج های ایجاد شده سرچشمه گرفت.

یک اگر تاریخی

اگر در همان روز نخست سازمان فدایی و سازمان مجاهدین به عنوان دو نیروی عمدۀ در مقابل این حرکت می ایستادند و دست به افشاگری برعلیه این حرکت می زدند. جناح مقابل فرصت نمی یافت به سادگی بازرگان را کنار بگذارد و با یک کاسه کردن حکومت برای بستن فضای سیاسی جامعه خیز بردارد. سؤالی که «چریک های فدایی خلق» در جلو مجاهدین می گذارند. سؤال درستی است مجاهدین، سازمان فدایی، حزب توده و نهضت مسلمان مبارز (دکتر پیمان) در این فریب بزرگ نقش داشتند و می باید در اولین فرصت که نمایش ضدامپریالیستی به آخر خود رسیده بود از خود انتقاد می کردند. اما مجاهدین در پشت تز «دو مؤلفه» پنهان شدند. و از انتقاد سرباز زدند. و نشان دادند که آن ها اشتباهی نکرده اند.

مجاهدین می گفت: «سیاست سازمان بر این است که با دو مؤلفه وارد تمامی حرکت ها می شود مؤلفه نخست تعمیق حرکت، و مؤلفه دوم شناساندن جریانات به مردم». پس سازمان وارد جریان اشغال سفارت شد تا این حرکت را بسط و عمق دهد و در عمل نشان دهد که کجا این جریان به مبارزه ضدامپریالیستی وفادار است.

حساب حزب توده و سازمان فدایی (اکثریت) و امته های دکتر پیمان از این مسائل جدا بود. آن ها سمت و سوی حمایت همه جانبه را گرفته بودند. جریان حاکم را ضدامپریالیست و انقلابی می دانستند.

اشکال کار کجا بود

از رهبری خنگ و خرفت حزب توده و اکثریت و امت می گذریم در این که خط امامی ها موفق شدند جریانات سیاسی را خلع سلاح کنند و پرچم مبارزه با امریکا را خود برداش گیرند شکی نیست. اگر سازمان چریک ها می گویند حاکمیتی که خلق ها را سرکوب می کند جریانات انقلابی را دستگیر و اعدام می کند و دست به ترکیب بورژوازی وابسته نمی زند نمی تواند ضدامپریالیست باشد. حرف درستی است که به راستی درست است. پس چرا خط امامی ها موفق شدند. مدت های زیادی مردم و هواداران گروههای سیاسی و چپ را بفریبند.

اسلام سیاسی

اشکال گروه های چپ از آنجا آغاز شد که حاکمیت را با ترم های کلاسیک تحلیل می کردند. درواقع درک آن ها از مارکسیسم یک درک مکانیکی بود. ماتریالیسم تاریخی به ساده ترین وجهی ساده شده بود و جامعه به سه گروه و طبقه تقسیم شده بود بورژوازی، خرد بورژوازی و پرولتاریا و در این قالب های آماده آدم ها فله ای ریخته می شدند و بعد سراغ کلاسیک های مارکسیسم می رفتد تا بینند بورژوازی، خرد بورژوازی و پرولتاریا چه ویژگی دارد و چگونه می اندیشد.

چپ باید از همانجا شروع می کرد که حکومت خود شروع کرده بود، اسلام. روبنا ضمن استقلال نسبی خود آن قدر عمدہ شده بود که قادر بود زیر بنا را تحت تأثیر قرار دهد همان چیزی که انگلستان از آن انگشت گذاشته بود.

اسلام سیاسی به عنوان ایدئولوژی خرد بورژوازی سنتی و جدید، پرچمی بود که بورژوازی کمپرادور را نیز می توانست زیر لوای خود بگیرد. و این ایدئولوژی نگاهش به دنیا بیرون از خود نگاهی توسعه طلبانه و بیگانه ترس بود.

مبارزه آیت الله خمینی با غرب، یک وجه آن مبارزه سنت با مدرنیته بود مبارزهای که جلال آل احمد در غربزدگی اش به عنوان نماینده سنت آنرا تئوریزه می کند.

وجه دیگر مخالفت آیت الله خمینی با غرب، وجه ایدئولوژیک داشت. آیت الله خمینی با غرب مسیحی همان نگاهی را داشت که حضرت محمد پیامبر مسلمین با مسیحی ها و یهودی ها داشت. ابتدا رقیب و بعد دشمن. وقتی مسعود احمدزاده در کتاب نامبر دارش می گوید: تضاد اساسی جامعه، تضاد خلق و امپریالیسم

است. و تنها انقلابی همه جانبی است که می تواند این مبارزه را به پایان برساند. وجه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را در نظر دارد قطع دست های امپریالیسم یعنی بنه کن کردن بورژوازی کمپارادر. حزب توده و اکثریت غرب سنتی حکومت را که وجه اقتصادی نداشت با مبارزه ضدامپریالیستی تا به آخر یکی گرفتند.

آیت الله خمینی ضد غرب بود. و این ضدغرب بودن بن ماشه ای ایدئولوژیک داشت. از یک سو سنت برج و باروی خود را در خطر هجوم مدرنیته می دید⁵⁹. و از سوی دیگر غرب مسیحی رقیب اسلام سیاسی بود. و اسلام سیاسی در ریشه هایش یک ایدئولوژی توسعه طلب بود.

اسلام از همان آغاز یک ایدئولوژی حکومتی بود. کسب قدرت سیاسی در دستور کار بود. عربستان که فتح شد. مسأله فتح دیگر سرزمین ها مطرح شد. اسلام یک ایدئولوژی برای جنگ بود. چپ برای تحلیل حکومت اسلامی باید از ایدئولوژی اسلام سیاسی شروع می کرد و بعد به پایه های اقتصادی می رسید. این همان جایی بود که به قول شهید شعاعیان سیاست از اقتصاد جلو افتاده بود.

۳- مبارزه مسلحه و اپورتونیست ها

۱- امپریالیسم و بورژوازی وابسته تحت پوشش نام و قوانین اسلامی اقدام به بازسازی خود در عرصه های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی نموده است. و استبداد و سرکوب و تعمیقی به مراتب بیشتر از زمان گذشته دایر شده است.

۲- منتقدین مشی چریکی سه دسته اند: گروه منشعبین که به حزب توده پیوستند. گروه پیکار و سازمان چریک ها.

سازمان چریک ها که تحلیل از حاکمیت ندارد. پیکار که می گوید: حاکمیت امپریالیسم وابسته است اما حاکمیت بورژوازی لیبرال و حاکمیت خرد بورژوازی هم وجود دارد.

۳- تئوری مبارزه مسلحه حاصل درک خلاقانه گروه احمدزاده از مارکسیسم- لنینیسم بود و توانست جنبش را از بن بست سیاسی خارج کند.

۴- گروه مسعود کار روی تجربه کوبا را آغاز کرد و به جمع بندی تئوریک رسید.

۵- حمله به تئوری مبارزه مسلحه با توجه به اصول عام مارکسیسم از سوی کمیته مرکزی حزب توده آزاد شد.

۶- حزب توده از محفلی از روشنفکران طبقات نسبتاً مرتفه تشکیل شد و از مارکسیسم- لنینیسم برای توجیه عملکردهای خود استقاده می کرد.

۷- احمدزاده حزب توده را در تمامی دوران عمرش کاریکاتوری از یک حزب کارگری می داند در حالی که جزئی حزب را تا سال ۱۳۳۲ حزبی مارکسیستی و حزب طبقه کارگر می داند. اما در تاریخ سی ساله اش به کرات حزب را به دو جناح خرد بورژوازی و کارگری تقسیم می کند. که با نظر نخست تناقض دارد.

59. نگاه کنید به مقاله پویان در نقد جلال آل احمد، خشمگین از امپریالیسم، ترسان از انقلاب

- ۸- حزب طبقه کارگر در ایدئولوژی، سازمان و برنامه باید کارگری باشد نه خود ادعا کند.
- ۹- دو انشعاب طوفان و سازمان انقلابی راه به جایی نبردند.
- ۱۰- از سال ۱۳۵۱ تبلیغات مسموم حزب در رادیو پیک بر علیه چریک ها پابه پای سرکوب ساواک پیش رفت. چرا که مبارزه مسلحانه نقد عملی حزب توده بود. این نوشته ها احتمالاً توسط جوانشیر نوشته شده است.
«ف. جوان»
- ۱۱- نقد حزب توده این بود که شرایط عینی انقلاب وجود ندارد، ضرورت وجود حزب را انکار می کنند اینان به توده اهمیت نمی دهند، به یک شکل مبارزه باور داشتند و بقیه را قبول نداشتند کار توده ای را نفی می کنند. فرد انقلابی را از توده جدا می کنند، این مشی میان روشنفکران و ایدئولوژی خرد بورژوازی بود. تقليدی بود از دیره، اینان با تشديد ترور در قدرت پلیس غلو می کنند، نابود کردن انقلابیون و در آخر دل سوزاندن بر مرگ بیهوده این افراد صادق.

یک نکته

نویسنده این یادداشت ها احتمالاً فرج الله میزانی معروف به جوانشیر است که در آن روزگار مسئول رادیو پیک بوده است. بعد از قیام ۱۳۵۷ او به ایران آمد و فرد شماره دو حزب توده شد مسئول کل تشکیلات حزب توده کل آثار مکتوبی که از او باقی است بدین قرار است:

- ۱- حاشیه ای بر شاهنامه به نام حماسه داد
- ۲- حزب توده و بیست و هشتم مرداد
- ۳- درسنامه هایی بر اقتصاد سیاسی

از کتاب حاشیه ای بر شاهنامه می گذریم. کتاب حزب توده و بیست و هشتم مرداد که به تمامی جعل تاریخ و تحریف واقعیات است. و ارزش تاریخ نگاری ندارد. درسنامه هایش که در زندان نوشته شده است. داستان این درسنامه ها هم خود داستانی است شنیدنی. دادستانی انقلاب از کیانوری می خواهد کسی را معرفی کند تا به طلبه ها مارکسیسم را آموزش دهد. و کیانوری جوانشیر را معرفی می کند. و این امر به مهدی کیهان گران تمام می شود. که در بودن او جوانشیر معرفی شده است و کار به کدورت می کشد. و جوانشیر طلب مدرسه حقانی را مسلح به مارکسیست - لینینیست و البته از نوع توده ای اش می کند تا بتواند در برابر مارکسیستها نقدهای حاضر به جواب داشته باشند.

در سال ۱۳۶۱ در نخستین ضربه به حزب توده جوانشیر رفته بود تا دخترش را از مرز به سوری خراج کند و در تهران نبود. پس جان به سلامت برد. از بهمن ۱۳۶۱ تا اردیبهشت ۱۳۶۲ رهبری حزب به تمامی با او بود. او که معتقد بود چریک ها مشتی خرد بورژوازی کم حوصله بودند که می خواستند به جای توده انقلاب کنند. از مارکسیسم هم اطلاعی ندارند. خود را به کشتن می دهند و توده را هم از انقلاب می ترسانند. باید کار توده ای کرد باید در دریای توده ها پنهان شد. و باید مسلح به اصول جهان شمول مارکسیسم و لینینیسم و با اتکا به حزب پرولتاری انقلاب را به پیروزی رساند.

در فاصله سه ماه، جوانشیر به عنوان فرد شماره یک حزب چه کرد. چند اعلامیه به همان سبک و سیاق قبل از

ضربه بهمن ۱۳۶۱، چند جلسه بی حاصل با چند موجود نادان تر از خود مچل کردن خود و دیگران توسط مهدی پرتوی و بعد در هفتم اردیبهشت ۱۳۶۲ دستگیری در نشست با بازماندگان کمیته مرکزی.

تمامی هنر این آموزگار بزرگ مارکسیسم که در تمامی طول این سال ها چه از رادیوی پیک و چه در مطبوعات حزبی، بر سر چریک ها می کوبید که بی سوادند. کتاب نخوانده اند مارکسیست را بلد نیستند. این بود که کلیه تشکیلات مخفی و نظامی حزب و به یک باره را گوییم سپردن کلید دست عنصری که به قول خود او از سال ۱۳۵۹ به خدمت جمهوری اسلامی درآمده بود. و به قول کیانوری از شب ۲/۷/۱۳۶۲.

نقد عملی

اپورتونیسم سخنور را در حرف نمی توان شکست داد. استاد بحث های خیابانی اند. متخصص مغلطه اند از هر سوراخی بیرونش کنی مثل موشی از سوراخ دیگری بیرون می آید. مثل گربه مرتضی علی است. هر جوری که به هوا پرتا بش کنی با پنجه پایین می آید. همه چیز را بلد است از همه علوم سرشنی دارد. عمق اش مهم نیست گستردگی اش مهم است. هرجا لازم شود. ایده آلیست است. درجای دیگر فرویدیسم است درجایی دیگر مذهبی است. در مکانی دیگر آته آئیست است. برای مارکسیسم - لینیسم سینه چاک می دهد حاضر نیست سرسوزنی از لینیسم کوتاه بیاید. اما وقت عمل که پیش بیاید در کنار تمامی آن ها جاخوش می کند و می خوابد.

نگاه کنیم به راه توده و جریان انشعاب نه نفر از چریک ها. دارودسته بیگوند در نقدهای شان مدعی بودند که چریک ها آن ها را در خانه های تیمی از توده ها جدا کرده بودند. و اجازه نمی دادند آن ها در دریای توده غوطه ور شوند و توده و طبقه را یکباره در حزب طبقه کارگر سازماندهی می کنند. جدا که شدند احمدامیر معزز مدت یک سال در زیرزمین خانه پرتوی خورد و خوابید و بیرون نیامد تا انقلاب شد. نویسندهان راه توده که خیلی خیلی هنوز هم توده ای هستند. این روایت را در دهه ۸۰ در خارج از کشور می نویسند. و هنوز که هنوز است یک سرسوزنی به حزب توده انتقاد وارد نمی دانند. و از نسل جوان می خواهند که کتاب بیگوند را بخوانند و به راه درست حزب ایمان بیاورند.

بگذریم که همین حضرت در سال ۱۳۶۲ چه ها که نکرد.

اگر دنبال حقیقت نباشیم حقیقت هم دنبال ما نخواهد بود. اما دیر یا زود با سر به زمین خواهیم خورد. اپورتونیسم تنها در عمل، در خود زندگی، در پراتیک انقلابی است که نقد می شود مج اش باز می شود رشته هایش پنبه می شود و معلوم می شود که کنار گود نشستن و گفتن اینکه «لنگش کن» یعنی چه نمی شود در بلغارستان نشست و نقد کسانی را کرد که در دریای خون و شکنجه به جلو می روند. و شعار لین و توده و طبقه و حزب و سازماندهی داد اما وقتی خود به میدان می آیند تشت رسوایی از چارسوی جهان می افتد.

منتقدین مشی

۱- حزب توده

۲- منتقدین منفرد و بیعمل

۳- جزئی

حزب توده آبرو باخته تر از آن بود که حرفش خریداری داشته باشد هرچند درآن روزگار که چریک ها نیاز معنوی به حمایت مردم داشتند حزب سمپاشی می کرد.

منتقدین منفرد و بی عمل، آلترا ناتیوی نداشتند فقط انتقاد می کردند و وقتی سؤال می کنند راه درست چیست می گفتند نمی دانند. ما فقط می توانیم بگوییم چه چیزی غلط است.

اما جزئی با بقیه فرق داشت. گروه او در سال ۱۳۴۴ به مبارزه مسلحانه رسیده بود. در فاز عملی دستگیر شده بود و در زندان مقاومت خوبی کرده بود با شروع سیاهکل در زندان به دفاع از حرکت برخاسته بود و آنچه را که می نوشت در پرده داشت با مشی نبود اما با نظر بنیانگذاران اختلاف داشت و این خود بستری بود برای رشد اپورتونیسم.

تحلیل حاکمیت و اختلاف با جزئی

با کوتای ۱۲۹۹ رضاخان، ایران کاملاً به اسارت انگلیس درآمد. فئودالیسم قدرت سیاسی خود را به امپریالیسم تفویض کرد و وابسته شد. و هرجا که از این وابستگی سرزد سرکوب شد نگاه کنیم به اعدام فئودال‌ها در زمان رضاشاه.

از این مرحله به بعد تبیین شکل حکومت منبعث از حاکمیت طبقات مسلط به تولید کافی نیست در مورد دوران نخست رضاشاه، حزب کمونیست دچار همین اشتباه و سردرگمی شد. و او را ملی دانست قبل از این دوران حاکمیت از آن فئودالیسم بود. و او به استعمار امتیاز می داد اما حاکمیت اکنون دیگر از امپریالیسم است و او به فئودالیسم امتیاز می دهد. قدرت سیاسی دیگر از طبقه ای نبود که در تولید نقش مسلط را داشت بلکه قدرت سیاسی از حاکمیت امپریالیستی ناشی می شد.

قدرت سیاسی پیشاپیش قدرت اقتصادی و سرکوب سیاسی پیشاپیش تحولات اقتصادی حرکت می کند. و ارتش به عنوان ابزار سرکوب اهمیت خاصی پیدا می کند. این امر تضاد خلق با امپریالیسم را به تضاد اصلی بدل می کند.

در جریان انقلاب سفید، فئودالیسم به گور سپرده شد و با سرکوب شدید خلق زمینه بسط و نفوذ بورژوازی کمپرادور که با امپریالیسم رابطه ارگانیک داشت فراهم شد. قدرت بی سابقه دیکتاتوری شاه از تمایلات وی ناشی نمی شد بلکه مستقیماً منعکس کننده آن شیوه سیاه دیکتاتوری است که حاکمیت امپریالیسم در شرایط استقرار کامل بورژوازی وابسته در سراسر اقتصاد جامعه نیازمند آن است.

اختلاف با جزئی

اختلاف از همینجا آغاز می شود جزئی می گوید: بعد از کوتا تضاد بین فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور عمده شد. و رفرم ارضی این تضاد را به سود کمپرادور حل کرد. در دوره قبل هم تضاد بین فئودالیسم و

بورژوازی ملی و کارگران و دهقانان بود که با کوپتای بیست و هشتم مرداد حل شد.

جزئی نقش امپریالیسم را فرعی می‌گیرد جزئی رفرم ارضی را نه تعرض جدید امپریالیسم برای بست نفوذ طبقه ای که با او رابطه ارگانیک دارد بلکه حاصل تلاش مستقیم موجود برای بقای خودش می‌داند.

این دو درک در تعیین مرحله و صفت بندی نیروها به دو درک جدا می‌رسند.

مسعود تضاد اصلی را تضاد خلق و امپریالیسم می‌داند. پس مرحله انقلاب دمکراتیک نوین است و رهبری با طبقه کارگر.

اما بیشتر تضاد خلق را با دیکتاتوری شاه می‌داند پس مرحله انقلاب دمکراتیک ملی است و رهبری ضرورتی ندارد در دست طبقه کارگر باشد. پس شعار استراتژیک سرنگونی دیکتاتوری شاه است. نه مرگ بر امپریالیسم و سگ‌های زنجیری اش.

آشکار شدن اشکال

با درک جزئی و عمدۀ بودن دیکتاتوری، شاه رفت. اما مرحله جدیدی آغاز نشد امپریالیسم و طبقه مرتبط با او، بورژوازی کمپارادور، دست نخوردۀ باقی ماندند.

جزئی برای این مرحله به بعد حرف تازه‌ای ندارد اما برای مسعود نه. نقش محوری مبارزه مسلحانه تا پایان قطع سلطه امپریالیسم به قوت خود باقی است. هم استراتژی و هم تاکتیک.

جمع بندی کنیم

منتقدین مبارزه مسلحانه از حزب توده در سال ۱۳۵۰ گرفته تا سازمان پیکار و راه کارگر و دارودسته نگهدار تا سال ۱۳۶۰ و سال‌های بعد چه می‌گفتند. مشتبی جوان دانشجو با پایگاهی خردۀ بورژوازی که دانش سیاسی لازم را نداشتند. کم حوصله و پرخاشگر بودند از دیکتاتوری به تنگ آمدند و خواستند به نیابت از توده و طبقه انقلاب کنند یا توده و طبقه را به انقلاب بکشانند. اما راه به جایی نبردند. فشرده تمامی انتقادات همین است. تا صد سال دیگر هم حرف تازه‌ای نخواهند داشت. کافی است چه باید کرد لینین را از دست آن‌ها بگیری و بگویی خب به قول حضرت اخوان «تو چه می‌گویی». اما این نقد همیشه در وجه سلبی اش به پیش بردۀ می‌شود وجه اثباتی ندارد.

اگر از حزب توده شروع کنیم که پیشقاول و پدر ناتنی تمامی این منتقدین بود و بگوییم تمامی حرف‌های شما متین نخست باید حزب درست کرد و بعد هم مبارزه سیاسی کرد و با سازمان‌دهی توده و طبقه در یک لحظه اهواریی که قیام لینینی باشد حکومت را به زیر کشید.

این گوی و این میدان بفرمایید. مگر جز این است که از سال ۱۳۲۲ تا سال ۱۳۵۷ هرجا که حرکت کردید نفوذ ساواک بود و دستگیری و خفت و سرافکندگی.

مگر جز این نیست که ساواک تا خانه دبیرکل حزب در آلمان شرقی نفوذ کرد و استناد و نامه‌های حزبی یک نسخه اش درگاآوشندوخ حزب و یک نسخه اش نزد ساواک. داستان پسران یزدی مگر جز این بود.

مگر جز این است که ساواک توسط عباس شهریاری برای شما تشکیلات درست کرد برای شما عملیات

چریکی کرد. و بعد توسط همین تشکیلات گروه جزئی را کت بسته تحويل ساواک داد مگر جز این است که دبیر کل حزب را ساواک آورد و در خرمشهر سوار قایق کرد و ایران را به او نشان داد.

به راستی آدمی که در پی حقیقت نیست. حقیقت هم هرگز در خانه او را نمی زند.

دام گفته می شود لینین گفته است حزب باید درست کرد. خب بفرمایید شما که خود حزبید رهبری کنید توده و طبقه را.

بعد از قیام ۱۳۵۷، داروسته نگهدار، پیکار، راه کارگر و گروه های ریزودرشت دیگر آمدند و گفتند که احمدزاده به تبعیت از دبره نقش حزب را نفی کرده است باید حزب طبقه کارگر را درست کرد پس شعار همه این بود پیش به سوی تشکیل حزب.

بگذربم که نه دبره نقش حزب را نفی می کرد و نه احمدزاده. بحث دبره و احمدزاده نفی احزاب سنتی و اپورتونیستی نظیر حزب توده بود. و بعد سازمان پیشاہنگی که در زیر فشار سرکوب تاب بیاورد در پروسه خود به حزب تبدیل می شود.

پژوهش کنیم ببینم پیش به سوی حزب به کجا رسید. دیگر احمدزاده نبود که کتوکول طرفداران حزب لینینی را بیند و دبره هم که رفته بود در حزب سوسیالیست پی کار خود.

پیکار که زیر ضربات جمهوری اسلامی درهم شکست و منحل شد. سازمان چریک ها شد سازمان فداییان خلق اکثریت بعد شد گردانی از گردانهای حزب طبقه کارگر و بعد شد دنبالچه حزب توده و دست آخر از مارکسیسم دست کشید و اصلاح طلب و طرفدار حکومت شد.

راه کارگر هم چند پاره و هیچ. و کسی پیدا نشد که چه شد حزب طبقه کارگری که قرار بود تشکیل شود و توده و طبقه را یکباره نجات دهد و اگر شرایط اجازه تشکیل حزب را نمی داد که نداد پس چرا مدام این حرف حزب را لقلقه زبانタン کردید که مسعود به تقلید از دبره حزب را رد کرد و این یعنی نفی لینینیم چرا درین این لشکر بزرگ اجنه و شیاطین یک نفر پیدا نشد که برخیزد و بگوید حق با احمدزاده و دبره بود.

راز تکرار بیهوده ما در همینجا است چپ هنوز نیاموخته است که به انصاف باشد درهر مقطوعی خود را جمع بندی کند و با صدای بلند و با گردانی کشیده به توده و طبقه به آشکار اعلام کند نسبت به احمدزاده و دبره بی انصاف بوده است.

اما هنوز پیکاری که دیگر اثری از آثار آن نیست. داروسته نگهداری که امروز نه جزئی را قبول دارد و نه کیانوری را و نه لینین را هنوز می گوید: سیاهکل دوران ناپختگی ما بوده است. اپورتونیسم درس نمی گیرد نه از تاریخ و نه از زندگی حتی در هنگام مردن هم با تاریخ رو راست نیست. نگاه کنیم به آخرین مصاحبه های کیانوری و به وصیت نامه به آذین، نگاه کنیم به آخرین یادداشت های به آذین نگاه کنیم به کتاب «دادوبیداد» ویدا حاجبی تبریزی.

۴- درباره بورژوازی لیبرال

در مورد دولت بازرگان سه تحلیل بود:

۱- عده ای دولت بازرگان را نماینده بورژوازی ملی می دانستند.

- ۲- عده ای دولت بازرگان را نماینده بورژوازی لیبرال می دانستند.
- ۳- عده ای دولت بازرگان را نماینده بورژوازی کمپرادور می دانستند.
- در مورد آیت الله خمینی نیز چند درک بود:
- ۱- عده ای او را نماینده خرده بورژوازی سنتی می دانستند با گرایشات فئودالی
 - ۲- عده ای او را نماینده خرده بورژوازی مرفه سنتی می دانستند.
 - ۳- عده ای او را نماینده بورژوازی کمپرادور می دانستند.
- چریک ها بورژوازی لیبرال را مقوله ای ساخته و پرداخته اپورتونیست ها می دانستند. برای آن وجهه مادی قائل نبودند. و تنها قائل به وجود بورژوازی - کمپرادور بودند. درمورد آیت الله خمینی نیز آن ها بر همین باور بودند که آیت الله خمینی نماینده بورژوازی - کمپرادور است نگاه کنیم:
- ۱- تحلیل حاکمیت باید براساس واقعیات عینی باشد. پایگاه طبقاتی افراد و گذشته مبارزاتی آنها ملاک دقیقی نیست.
 - ۲- عده ای بورژوازی لیبرال را بورژوازی متوسط غیروابسته می دانند. (پیکار، حزب توده) تفاوت بورژوازی ملی با بورژوازی لیبرال چیست مگر نه این است که در انقلاب ضدامپریالیستی بورژوازی ملی دووجه دارد وجه دمکراتیک و وجه سازشکاری و خیانت
 - ۳- بعد از قیام بورژوازی کمپرادور از بین رفت بخش هایی از بورژوازی بورکرات و نماینده‌گان سیاسی آن ها ضربه خوردن پس کار دولت بازرگان و خمینی بازسازی این نماینده‌گان بود نه چیزی بیشتر یا کمتر
 - ۴- سرکوب خلق را حواله دادن به انحصار طلبی خرده بورژوازی سنتی، سیاست های نواستعماری را حواله دادن به بورژوازی لیبرال کاری بود به غایت خطأ
 - ۵- آیا این بورژوازی لیبرال که وابسته به سرمایه متوسط و غیروابسته است آیا انقلابی است یا نه آیا در صفت خلق است یا ضدخلاق.
 - ۶- از روی کتاب ولایت فقیه آیت الله خمینی نمی توان رابطه او را با خرده بورژوازی سنتی درآورد خمینی تا قیام ۱۳۵۷ برنامه مشخصی ارائه نداد تا بتوان او را تحلیل کرد.
 - ۷- آیت الله خمینی بعد از قیام هرچه کرد در جهت تقویت موضع بورژوازی کمپرادور بود.
 - ۸- در جهان خارج قشریندی بهنام خرده بورژوازی سنتی مرفه نداریم آیت الله خمینی هم نماینده آن ها نبود.
 - ۹- جنبش پانزده خداد جنبش خرده بورژوازی شهری و تجاری بود که در نبود جبهه ملی و حزب توده به زیر پرچم خمینی رفت.
 - ۱۰- پس از رفرم و از بین رفتن سیستم تولید فئودالی، مستمری روحانیون از تولید فئودالی از بین رفت و زندگی روحانیون منوط شد به میزان رابطه آنها با اقشار مختلف و کارآیی فردی آنها پس قشریندی روحانیون از این به بعد تحت تأثیر رابطه آنها با اقشار مختلف به وجود آمد.
 - ۱۱- پایگاه طبقاتی آیت الله خمینی را از روی مردمی که در سال ۱۳۴۲ پشت او قرار گرفتند نمی توان تعیین کرد بورژوازی ملی و خرده بورژوازی. باید دید خمینی با چه انگیزه ای مقابل شاه قرار گرفت.

۱۲- آیت الله خمینی با هوشیاری بسیار در پاریس برنامه‌ای اعلام نکرد تا همه مردم را درپشت سر خود داشته باشد.

۱۳- در پروسه قیام ارتش و دستگاه اداری بورژوازی کمپرادور با آیت الله خمینی سازش کرد. و بعد از قیام بخش‌هایی از بورژوازی کمپرادور به دور آیت الله خمینی جمع شد تا با کمک او جنبش خلق را سرکوب کند.

جمع بندی کنیم

بعد از قیام ۱۳۵۷ و به قدرت رسیدن آیت الله خمینی بر سر تحلیل حاکمیت مناقشه بزرگی درگرفت نخست دولت بازرگان مطرح شد بازرگان کابینه خود را از رهبران نهضت آزادی تشکیل داد ترم بورژوازی لیبرال حاصل این دوران کوتاه دولت بازرگان است.

جنبش نخست باید به این سؤال پاسخ می‌داد که آیا در ساخت اقتصادی ایران بورژوازی ملی وجود دارد یا نه. اگر وجود ندارد نمایندگان سیاسی اش که درواقع بازماندگان جبهه ملی بودند از دکتر سنجابی گرفته تا بازرگان از فردای قیام چه جناحی از بورژوازی را می‌خواهند نمایندگی کنند.

مسئله دوم پایگاه آیت الله خمینی و روحانیت حاکم بود.

آیت الله خمینی با زیرکی تمام در طول این سال‌ها از ارائه برنامه مشخصی خودداری کرد او تلاش کرد با موضع ضدیکاتاتوری و ضدخارجی همه نیروها را درپشت سرخود متشكل کند.

جنبش انقلابی و جنبش چپ از مواضع ارتجاعی او در سال ۱۳۴۲ به نفع مواضع ضدیکاتاتوری او چشم پوشید و این خطای بزرگی برای دهه بعد بود. چپ دیر متوجه این امر شد.

اشتباه دوم چپ در آن بود که پایگاه طبقاتی آیت الله خمینی را از نیروهایی که در سال ۱۳۴۲ به خیابان آمدند اخذ کرد. که این گونه نبود. جنبش اعتراضی سالهای ۱۳۴۲ زمانی به خیابان آمد که جبهه ملی در حال مرگ بود و حزب توده در بستر بیماری مرگبار در کما بود.

اشتباه سوم چپ آن بود که باید بازرگان و آیت الله خمینی در قدرت تحلیل می‌شدند اینکه بازرگان دریک ساخت کمپرادور و خمینی بر بالای یک حکومت کمپرادور نماینده کیست.

۵- اقلیت در تدارک قیام

خلاصه بحث

اقلیت بعد از سی ام خرداد ۱۳۶۰ و ورود مجاهدین به فاز مبارزه مسلحانه، شعار تدارک قیام را داد و جوخه‌های رزمی را در دستور کار خود قرار داد.

اقلیت در گذار سازمان از مسعود به بیژن، بیژنی شد. و مبارزه مسلحانه را به عنوان یک تاکتیک تبلیغی پذیرفت. و آن را به عنوان محور مبارزات رد کرد.

انشعاب اقلیت از اکثریت دو وجه داشت یک وجه آن تحلیل حاکمیت بود که اقلیت تحلیل ارگان سازش را داشت. سازش خرد بورژوازی با بورژوازی لیبرال برای حکومت. و وجه دیگر آن پذیرش خط بیژن در گذشته

سازمان. اما اکثریت هم از بیژن گشته بود و به حزب توده رسیده بود. و هم حاکمیت را انقلابی می دانست. انتقاد چریک ها بر اقلیت این بود که اقلیت خود تحلیلی از شرایط نداشت. بلکه به دنبال مجاهدین به کار سرنگونی وارد شد. و بدون آمادگی شعار جوخه های رزمی را داد. و در تحقق آن نیز گامی برنداشت.

یک نکته

در این بحث «چریک ها» به نکته درستی اشاره می کنند مسأله ای که اگر چپ به درستی فهمیده بود سمت و سوی حرکت آن ها چیزی سوای آنچه که اتفاق افتاده بود.

چپ مبارزه ضدامپریالیستی را به سه وجه تقسیم می کرد:

۱- وجه دمکراتیک

۲- وجه ضدسرمایه داری

۳- وجه ضدامپریالیستی

و می گفت: ممکن است در هر مقطع یک وجه آن عمدہ شود. حزب توده و اکثریت بیشتر و اقلیت و راه کارگر و دیگران کمتر در این چاه افتادند. اقدامات ضددمکرات حاکمیت را با تحلیل تنگ نظری و انحصار طلبی خرد بورژوازی نادیده می گرفتند و دل خوش می کردند به ضدامپریالیسم بودند حاکمیت و آنرا انقلابی تصور می کردند. درحالی که حاکمیت ضدغرب و ضدبیگانه بود. و با آن چه که چپ ها از مبارزه ضدامپریالیستی تصور می کردند تفاوت داشت.

حکومت اسلامی از وجه مبارزه سنت با مدرنیته، از وجه اسلام و مسیحیت، و از وجه توطئه برای سرنگونی، از غرب هم می ترسید و هم به عنوان رقیب خود با آن مبارزه داشت. و این آن چیزی نبود که چپ از مبارزه ضدامپریالیستی می فهمید.

به هرروی چپ غافل شد که سه وجه مبارزه ضدامپریالیستی از هم جدایی ناپذیراند و بر عکس تصور آن ها وجه دمکراتیک مبارزه، وجه عمدہ مبارزه است و دو وجه دیگر از کانال حل این وجه می گزند با گسترش دمکراسی است که توده و طبقه سازمان می یابند. به آگاهی می رساند و خود را برای تحقق شعارهای انقلاب دمکراتیک و گذار به سوسیالیسم آماده می کنند.

چپ اگر این نکته را می فهمید⁶⁰. به مجاهدین، جبهه دمکراتیک خلق، حزب دمکرات نهضت آزادی و حتی بنی صدر نزدیک می شد. و خمینی فرصت نمی یافت همه را سرکوب کند.

انتخاب خاتمی⁶¹

در انتخابات ریاست جمهوری محمد خاتمی گروه های چپ علی رغم تحریم بعد از انتخابات دو موضع

60. در حزب توده ایرج اسکندری این را فهمیده بود اما باند کیانوری او را به تبعید فرستاد.

61. اشرف دهقانی، خاتمی سمبل فریب و ریا، مجموعه مقالات

گرفتند⁶²:

- ۱- عده ای چون راه کارگر، حزب توده، و اکثریت تعداد ۲۹ میلیون رأی را واقعی اعلام کردند و این را یک نه بزرگ به کاندیدای ولایت فقیه دانستند.
- ۲- عده ای دیگر چون چریک ها روی کار آمدن خاتمی را یک پروژه دانستند.

پروژه خاتمی

بعد از قضیه میکونوس، (قتل سران حزب دمکرات توسط تروریستهای اعزامی جمهوری اسلامی در رستوران میکونوس متعلق به طیب غفاری از اعضای اکثریت) رژیم در سطح جهان نیاز به پروژه ای داشت که ضمن خنثی کردن این فضا خود را مدرن جا بزند. و در سطح داخل نیز مردم معرض و منتظر را فریب دهد. پس پروژه خاتمی توسط دفتر مطالعات استراتژیک که مسئول آن سعید حجاریان از گردانندگان وزارت اطلاعات بود کلید خورد.

تنور انتخابات توسط رژیم و جناح خاتمی نیز داغ شد. بخش هایی از اقشار متوسط جامعه نیز شرکت کردند و حتی بعد از اعلام نتایج رژیم خود را بازنشده و مات شده نشان داد تا پروژه لو نرود. اما اگر کسی به سیستم گمارش ها در نظام اسلامی آگاه باشد می داند که صندوق ها برای حکومت پشیزی ارزش ندارد.

نمایش انتخابات

انتخابات ابزار دمکراسی است اما دمکراسی نیست رژیم های استبداد از همان آغاز فهمیدند که می توان از این ابزار سود جست و آنرا به عنوان دمکراسی نمایش داد. پس انتخابات از روح خود جدا شد و کالبد مرده اش پرچم دیکتاتورها شد.

حکومت های توتالیتر عواملی از عناصر خود را به صحنه می فرستند و با یک نمایش افراد خود را از صندوق ها بیرون می آورند در حالی که نه آزادی مطبوعاتی وجود دارد نه آزادی احزاب و نه شعور و آگاهی نسبت به منافع طبقاتی.

شرکت در انتخابات از سه وجه در این دوران بیرون نیست:

- ۱- آگاهی به منافع طبقاتی
- ۲- بلاحت
- ۳- ترس

هر حکومتی پایگاهی اجتماعی دارد این پایگاه با آگاهی به منافع طبقاتی خود در انتخابات شرکت می کند تا کاندیدای مورد نظرش از حقوق او در مجلس یا قوه اجرایی دفاع کند.

شرکت بخشی دیگر ناشی از بلاحت است. تبلیغات رژیم، تبلیغات جناح راست اپوزیسیون به او می قبولاند که انتخاب بین بد و بدتر می تواند گامی در جهت تغییر اوضاع باشد.

و عده ای دیگر از ترس در انتخابات شرکت می کند تا عدم شرکتشان از سوی حکومت به معنای ضدیت

62. در این مقاله چریکها موضع راه کارگر را نقد می کنند.

تلقی نشود. و ممکن است شناسنامه هایشان مشکلات قانونی و سیاسی برای آنها ایجاد نکند. به هرروی انتخاب خاتمی یک پژوه حکومتی بود که مصرف داخلی و نیاز خارجی داشت.⁶³

مسئله تروریسم⁶⁴

در مورد واقعه یازدهم سپتامبر، حمله به برج های دوقلو در امریکا دو تحلیل در بین چپ های ایرانی وجود دارد:

۱- حمله القاعده، زنجیر پاره کردن سگ های زنجیری بود.

۲- حمله القاعده، با همکاری جناح هایی از سرمایه نظامی امریکا صورت گرفت.

چریک ها بر این باوراند که امریکا دچار بحران مالی است و از آنجا که امریکا بحران های خود را همیشه با جنگ حل کرده است پس نیازمند جنگی بود تا براین بحران فایق بیاید.

گروه های بنیادگرای اسلامی از سال های قبل توسط سیا، سازمان امنیت عربستان، و سازمان امنیت پاکستان به وجود آمده بود و جنگ برعلیه شوروی یا بلاد کفر را پیش می برد.

پس به اشاره بخش های نظامی، القاعده طراحی عملیات یازدهم سپتامبر را چید تا زمینه ساز حمله گسترده امریکا به افغانستان و بعد عراق و دیگر کشورها شود.

نگاه به تروریسم از زاویه دیگر

تروریسم ریشه در بی عدالتی جهان دارد جهانی ساخته و پرداخته امپریالیسم. این یک وجه داستان است. وجه دیگر آن رشد و گسترش بنیادگرایی است توسط سازمان های اطلاعاتی غرب برای مقابله با جنبش های کمونیستی و کشورهای کمونیسم از دهه ۱۹۶۰ به بعد.

اما از دهه ۹۰ به بعد که رژیم های به اصطلاح کمونیسم با پرچم واقعی خود در عرصه سیاست ظاهر شدند و نشان دادند که سرمایه دارتر از رقبای غربی خود هستند. گروه های بنیادگرا مانند و دریایی از بی عدالتی پس سمت و سوی حرکت از مبارزه برعلیه کفار کمونیست به سوی کفار امپریالیسم تغییر جهت داد. این که در جریان یازدهم سپتامبر ممکن است شیطنت هایی از سوی محافل نظامی - مالی امریکا صورت گرفته باشد بعید نیست اما داستان تروریسم به تمامی توطئه نیست. افشار فرودست و سرکوب شده با دنیایی تحقیر و عقده های روانی خوراک گروه های بنیادگرا است. افراد عقب مانده ای که با یک شستشوی مغزی و وعده بهشت های پر از حور و پری آماده می شوند با بستن بمب به سرو و یا بدن خود دیگران را بکشند.

این دو تحلیل می توانند هر دو به عنوان وجوهی از یک تحلیل درست باشند. این که بگوییم تروریسم تمامی ساخته و پرداخته امریکاست غلط است تروریسم ریشه درجهان نابرابر دارد.

63. انتخابات دوم خداداد: سنجری، (زانویه ۱۹۹۷)

64. سنجری، تروریسم دکترین سلطه امپریالیسم

مسئله ملی

مسئله ملی را باید در یک چارچوب مشخص تاریخی طرح و مراحل مختلف تکوینی آنرا در نظر گرفت دو وجه در این بررسی وجود دارد:

الف) جنبش های ملی در دوران زمان فئودالیسم و ظهور سرمایه داری

در این دوران دولت های ملی به وجود می آیند بازار - ملی شکل می گیرد و زبان به عنوان مهم ترین وسیله ارتباط و گسترش بازرگانی نقش بازی می کند. ملت و دولت های خودی از اهداف این جنبش هست در این مرحله جنبش ها عاملی از لحاظ خواسته و مضمون تاریخی بخشی از انقلاب بورژوا - دمکراتیک است.

ب) اما وضعیت جنبش ها در عصر امپریالیسم به گونه ای دیگر است و مسئله ملی از محدوده یک جنبش دمکراتیک به رهبری بورژوازی به یک مسئله مهم انقلاب پرولتری و سوسیالیسم بدل شده است.

دیگر مسئله ملی، مسئله بین ملت ستمگر و ستمکش نیست بلکه مسئله صدها میلیون کارگری است که زیر سلطه اقتصادی و سیاسی، فرهنگی، نظامی کشورهای بزرگ است.

در این دوران جنبش های ملل تحت ستم جزئی از انقلاب سوسیالیستی شده اند پس شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش یکی از شعارهای پرولتاریا برای برقراری سوسیالیسم شده است.

این حق تا مرز جدایی نیز گسترش می یابد. اما از نظر پرولتاریا ستم ملی با برافکندن قطعی نظام بورژوازی و برقراری یک جامعه دمکراتیک و آزاد به رهبری طبقه کارگر قابل حل است.

پرولتاریا باید با شرکت در این جنبش ها، هژمونی خود را بر آن ها اعمال کند و آن ها را با انقلاب سوسیالیستی پیوند بزند.

طرح برنامه

این طرح در آذر ۱۳۶۱ نوشته شده است و به سیما دریایی تقدیم شده است که در سال ۱۳۶۰ دستگیر و در ۹/۸ ۱۳۶۰ تیرباران شد.

ضرورت برنامه در دهه ۵۰ احساس می شد و مبارزه مسلحانه در پروسه رشد خود باید برنامه جنبش انقلابی را ارائه می داد و این به عنوان یک نقص باقی ماند و همین خود باعث رشد نظرات انحرافی و حاکم شدن خط بیژن بر سازمان شد.

برنامه هدف نهایی جنبش و وظایف آنی جنبش را روشن می سازد و به توده و طبقه کمک می کند ایده های خود را به طور روشن دنبال کنند:

۱- نظام اقتصادی اجتماعی ایران سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است.

۲- بورژوازی ملی وجود ندارد.

۳- پول نفت بورکراسی دولتی را بر زندگی مردم مسلط کرده است.

۴- عامل بقای این نظام سرکوب قهرآمیز است.

۵- شکل دولت مادام که سلطه امپریالیستی باقی است دیکتاتوری است.

۶- تکیه حکومت بر ارتش و دیگر دستجات سرکوب است.

- ۷- تضاد اصلی تضاد خلق و امپریالیسم است.
- ۸- سلطه امپریالیستی بسط هرگونه مبارزه سیاسی - اقتصادی را منوط به وجود و گسترش مبارزه مسلحانه کرده است.
- ۹- حل نهایی تضاد به شکل قهرامیز مبارزه بستگی دارد.
- ۱۰- شکل اصلی مبارزه جنگ توده ای طولانی مدتی است که با تشکیل ارتش خلق ادامه می یابد.
- ۱۱- قیام شهری ممکن است اما به تنها یکی کافی نیست و باید از آن ها در جهت مبارزه مسلحانه توده ای سود برد.
- ۱۲- در این مبارزه تمام طبقات شرکت دارند اما رهبری با طبقه کارگر است.
- ۱۳- تأمین هژمونی پرولتاریا مستلزم وجود حزب است.
- ۱۴- حزب در پروسه مبارزه مسلحانه و در جریان پیوند یافتن با طبقه کارگر به وجود می آید.
- ۱۵- پایگاه طبقاتی حکومت آینده کارگران، دهقانان، خرد بورژوازی شهر و ده است با رهبری طبقه کارگر
- ۱۶- بازسازی اقتصاد ملی، از بین بردن آثار وابستگی، سرکوب ضد انقلاب و آماده کردن شرایط گذار به سوسیالیسم از وظایف دولت آینده است.

تشکیل جبهه دمکراتیک ضد امپریالیستی⁶⁵

- ۱- از آنجایی که تمامی اقشار و طبقات تحت ستم امپریالیستی و سرمایه داری می باشند و از آنجا که تک نک این اقشار و طبقات قادر به سرنگونی حکومت نیستند، تشکیل جبهه به عنوان ضرورتی مبرم مطرح است.
- ۲- عده ای بر این باورند که تشکیل حزب طبقه کارگر بر تشکیل جبهه تقدیم دارد. و این درک که حزب از درون این جبهه می تواند به وجود آید درکی پوپولیستی است.
- ۳- طبقه کارگر برای رشد و تشکل و تحزب خود نیازمند ایجاد شرایط دمکراتیکی است پس به نفع اوست که با دیگر نیروها متحد شود و با سرنگونی حاکمیت وظایف دمکراتیک انقلاب را به پایان برساند.
- ۴- جنبش علی رغم اینکه تمامی شیوه های مبارزه را به خدمت می گیرد یک شیوه اصلی است و آن مبارزه مسلحانه است.
- ۵- گرفتن قدرت سیاسی با قیام های شهری نیازمند تشکل طبقه کارگر و دیگر طبقات است. اما قهر ضد انقلابی اجازه شکل گیری این تشکل ها را نمی دهد. تنها در پروسه جنگ توده ای طولانی مدت است که این تشکل ها به وجود می آیند و قدرت سیاسی از دست ضد انقلاب بیرون می آید.
- ۶- تشکیل حزب نیازمند وحدت محافل کمونیستی با جنبش های خود به خودی طبقه کارگر است که دیکتاتوری به هر دو امکان بقا را نمی دهد. تنها در پروسه مبارزه مسلحانه و آزادسازی مناطق است که سازمان های کمونیستی می توانند با کارگران تماس پیدا کنند و با سازماندهی آنها حزب را به وجود بیاورند.

⁶⁵. این مقاله نقدي است به طرح جبهه از سوی راه کارگر و به قلم اشرف دهقانی است.

۷- در مورد تشکیل جبهه سه شرط لازم است:

الف) ترکیب طبقاتی جبهه، ب) پلاتفرم جبهه و ج) شیوه اصلی مبارزه

۸- ترکیب جبهه عبارتند از طبقه کارگر، دهقانان و خرد بورژوازی

۹- اهداف جبهه قطع سلطه امپریالیسم و استقلالی ملی و استقرار آزادی است.

اما در کشور ما دمکراسی مستقر نخواهد شد مگر آنکه سرمایه داری وابسته از بین بود چرا که دیکتاتوری ذاتی نظام سرمایه داری وابسته است. پس کسب قدرت سیاسی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر پلاتفرم جبهه است.

شیوه اصلی مبارزه نیز سیاسی - نظامی است جز این امکان پیروزی نیست.

۱۰- تشکیل جبهه ملزماتی دارد:

الف) مبارزه باید به حد معینی از رشد رسیده باشد.

ب) نیروهای شرکت کننده در جبهه قادر به ایفای نقش فعال در مبارزات توده باشد.

ج) بخشی از توده ها را متشكل کرده باشند.

د) به ضرورت اتحاد رسیده باشد.

۱۱- برای تشکیل جبهه شرایط عینی و ذهنی لازم است. در ایران شرایط عینی آماده است اما شرایط ذهنی آماده نیست.

۱۲- رژیم جمهوری اسلامی، رژیمی است وابسته به امپریالیسم و جنگ ایران و عراق جزئی از سیاست کلی امپریالیسم است.

۱۳- ما باید در مبارزات مسلحه که جریان دارد شرکت کنیم و نواقص آنرا رفع کنیم.

۱۴- تشکیل دسته های پارتیزانی در روستا و هسته های سیاسی و نظامی در شهرها و شرکت در جنگ کردستان از وظایف کنونی ماست.

۱۵- باید آنقدر منعطف باشیم که به محض به هم خوردن اوضاع از نظر سازماندهی و عملیات قادر باشیم وارد عمل شویم.

۱۶- باید نیروهای غیرکمونیست را که آمادگی شرکت در مبارزه مسلحه را دارند سازمان داد.

۱۷- باید آماده شرکت در قیام های مردم و رهبری آنرا داشته باشیم.

۱۸- باید در پی یافتن راهی برای اتحاد با دیگر نیروهای غیرکمونیست باشیم.

۱۹- شعار تشکیل جبهه واحد ضد امپریالیسم می تواند شعار تشکیل ارتش خلق را متحقق کند و باید به این سمت برویم.

۲۰- سازماندهی مسلح توده ها در این مرحله کمک به سازماندهی توده ها می کند.

۲۱- مبارزه مسلحه به عنوان شکل اصلی مبارزه، منافاتی با شرکت و رهبری عرصه های سیاسی و اقتصادی مبارزه ندارد. بلکه جزء وظایف ماست.

۲۲- استراتژی و تاکتیک ما بر اساس منافع طبقه کارگر است.

۲۳- در قبال طبقه کارگر و اعمال هژمونی آن بر مبارزه، باید از نظر سازمانی و تشکیلاتی اقدام بکنیم.

- ۲۴- ما در مبارزات اقتصادی طبقه کارگر شرکت آنرا سازماندهی و رهبری می کنیم.
- ۲۵- ما از خواست زمین برای دهقانان دفاع می کنیم.
- ۲۶- شعار ما در روستا، زمین از آن کسانی است که روی آن کار می کنند و «لغو هرگونه باج دولتی» است.
- ۲۷- ما با تکیه به اصل حق تعیین سرنوشت ملل برای کردستان، خودمختاری در چارچوب ایران قابل هستیم و این خودمختاری بدون جمهوری دمکراتیک نوین قابل تحقق نیست.

جمع بندی کنیم

تشکیل جبهه ضرورت عینی و مبرم جنبش است چرا که تمامی اقتشار تحت ستم و سلطه امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته اند و هیچ کدام به تنها‌یی قادر نیستند، حکومت را سرنگون کنند.

در تشکیل جبهه به سه عنصر باید توجه کرد: ترکیب طبقاتی جبهه، پلاتفرم و شیوه اصلی مبارزه ترکیب طبقاتی جبهه عبارت است از طبقه کارگر، دهقانان و خرد بورژوازی، پلاتفرم جبهه سرنگونی حاکمیت و تشکیل جبهه دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر است. و شیوه اصلی مبارزه، مبارزه مسلحه است.

در پروسه مبارزه، حزب طبقه کارگر تشکیل خواهد شد. و در بستر یک جنگ توده ای طولانی مدت امکان بهره‌گیری از قیام‌های شهری خواهد بود.

حزب و تشکیل آن⁶⁶

این جزوی به فرج‌الله نیک نژاد تقدیم شده است.
نیکنژاد در سال ۱۳۴۱ در نور مازندران به دنیا آمد در سالهای ۱۳۵۱-۱۳۵۳ به سازمان چریک‌ها پیوست و در سال ۱۳۵۸ از سازمان جدا شد و به چریک‌های فدایی ملحق شد.

در انشعاب سال ۱۳۶۰ با حرمتی پور رفت. در حمله به پاسگاه لاویج شرکت داشت اما بعد از چند ماه از حرمتی پور (آرخا) جدا شد و به چریک‌ها پیوست.

در سال ۱۳۶۱ به کردستان رفت و در آنجا به «کاک دریا» معروف شد. و در عملیات زیر شرکت داشت:
۱- عملیات کاله دره، ۲- عملیات سام زینه - خولیان، ۳- عملیات پایگاه عامد، ۴- عملیات خلیفان، ۵- عملیات بناویله، ۶- عملیات سوم خرداد در پایگاه زمزبران، ۷- عملیات تهران، ۸- عملیات تکلاوه، ۹- عملیات سنداد و ۱۰- عملیات مین گذاری پایگاه صبرند

در این دوران پس‌رعمویش مختار نیک نژاد به شهادت رسید. در تاریخ اول آبان ۱۳۶۲ در حمله حکومت به منطقه آلان در عملیاتی که مجاهدین، کومله و چریک‌ها شرکت داشتند به شهادت رسید.

⁶⁶. این جزوی پلمیکی است بین چریک‌ها و حزب کمونیست ایران، فروردین ۱۳۶۳

نکات اساسی این جزو

- ۱- هدف استراتژیک، درهم شکستن قدرت دولتی و برقراری جمهوری دمکراتیک نوین است.
 - ۲- حزب در پروسه بسط مبارزه مسلحانه به وجود می آید. مبارزه مسلحانه در خدمت تحقق حزب نیست.
 - ۳- اول جبهه بعد حزب. شرایط عینی این تقدم را به ما اجازه می دهد نه اول حزب بعد جبهه را
 - ۴- تشکیل حزب مستلزم پیوند روشنفکران انقلابی و محافل کارگری است. امری که در زمان مارکس و لنین انجام شد. اما از دهه ۴۰ به بعد روشنفکران انقلابی به محافل کارگری راه ندارند و در محافل روشنفکری، کارگری وجود ندارد.
- ۵- در مورد تشکیل حزب سه نظر وجود دارد:
- الف) ابتدا پیوند با طبقه کارگر بعد تدوین برنامه و بعد حزب
 - ب) تدوین برنامه بر پیوند با طبقه مقدم است. بعد از تشکیل حزب، پیوند با طبقه آغاز می شود.
- ۶- شرایط تشکیل حزب در ایران آماده نیست. و چهار حزب کمونیست موجود صورتک هایی از یک حزب واقعی اند.

جمع بندی کنیم

ضرورت تشکیل حزب کمونیست ایران از دهه ۴۰ مطرح شد. حساب حزب توده جداست که خود را حزب طراز نوین طبقه کارگر می دانست. و دلخوش به حمایت و تأیید حزب کمونیست شوروی بود.

اما حزبیت حزب مورد قبول هیچ کس جز خود او نبود. منشعبین حزبی از خلیل ملکی گرفته تا قاسمی و فروتن و سغایی و بعد سازمان انقلابی حزب توده را حزب طبقه نمی دانستند. قاسمی و فروتن در پی احیای حزب طبقه کارگر بودند و سازمان انقلابی در پی تشکیل آن.

منشعبین بعدی که خاستگاه سازمانی چون حزب را داشتند (جزنی، سورکی و ضیاءظریفی) حزبیت حزب را تا سال ۱۳۳۲ می پذیرفتند و از ۱۳۳۲ به بعد آنرا حزب طبقه کارگر به حساب نمی آوردند و در پی تشکیل حزب بودند.

گروه احمدزاده که حزب توده را در هیچ زمانی حتی لحظه ای، حزب طبقه کارگر نمی دانستند. و به تشکیل حزب باور داشتند. اما در بررسی هایشان به این نتیجه رسیدند که شرایط ایران شبیه روسیه نیست. و امکان پیوند خوردن محافل کمونیستی با جنبش های خودبه خودی و تشکل های کارگری مثل روسیه نیست. پس تشکیل حزب از دستور کار خارج شد و گروه به این نتیجه رسید در پروسه مبارزه مسلحانه، شرایطی فراهم می شود که پیشاہنگ می تواند با طبقه پیوند بخورد و حزب را تشکیل بدهد. مسعود می گوید: پروسه تشکیل حزب متناظر شکل گیری ارتش توده ای است نه متعاقب آن به همین خاطر چریک ها تشکیل حزب کمونیست ایران را از سوی کومله و اتحاد مبارزان کمونیست جدی نمی گیرد.

شرکت در مجلس خبرگان⁶⁷

حکومت اسلامی مجلس خبرگان را به جای مجلس مؤسسان نشاند تا قانون اساسی را بنویسند اما بیش از آن با نمایش رفراندم مردم را به سر یک دوراهی قرار دارد یا شاه یا جمهوری اسلامی و بدین شکل مخالفین خود را در صف طرفداران شاه قرار داد.

رأی نه چندان واقعی ۲۱ میلیون به رفراندم چماقی برای سرکوب شد.

با این همه حکومت از همه خواست در انتخابات خبرگان که ۵۰۰ نماینده مؤسسان را به ۷۳ خبره تقیل داده بود شرکت کنند در بلوک چپ دو نظر ایجاد شد:

۱- یک نظر موافق شرکت بود هرچند شانس برای انتخاب نمی دیدند اما می توانست تریبونی برای افشاگری و همراهی با توده ها باشد.

۲-نظر دوم تحريم و افشاگری بود.

طرفداران تحريم بر این باور بودند که باید دید تحريم آیا شرکت سطح مبارزات توده ها را ارتقاء می دهد یا نه اما دلایل تحريم:
الف) جنبش درحال اعتلا است.

ب) نیرویی رشد می کند که در مقابل حاکمیت موضع قاطع داشته باشد.

۳- حاکمیت نمی تواند نماینگان واقعی مردم را روانه مجلس کند. در بین خود نیز اختلافاتی دارد این دو به عدم انسجام حاکمیت می افزاید.

۴-مردم تاریخاً نظر خوشی به این مجالس فرمایشی ندارند.

۵-حاکمیت این مجلس را پراز آخوند خواهد کرد و آنچه تصویب خواهد شد به تمامی ارجاعی خواهد بود پس باید نتایج آن به تمامی درحساب خودش واریز شود.

۶- چپ توان مقابله تبلیغاتی با حکومت را ندارد. شرکت در انتخابات یک طرفه سودی ندارد اما تحريم و توضیح علل آن به رشد آگاهی مردم کمک می کند.

۷- شرکت کنندگان در این نمایش شکست خواهند خورد و این شکست تأثیر منفی در روحیه مردم دارد.

۸- شرکت چپ در این نمایش به دیکتاتوری وجه دمکراتیک می دهد.

۹- به فرض شرکت تعدادی اندک ماهیت این مجلس اجازه افشاگری را نمی دهد.

۱۰- مبارزه ما نه در چارچوب نمایش های حاکمیت که در میان خلق ها است. ما باید به استحکام حکومت کمک کنیم.

این مجلس ارجاعی است و مصوبیات آن در جهت سرکوب خلق خواهد بود پس باید آنرا تحريم کرد.

جمع بندی کنیم

با سرنگونی شاه، حاکمان جدید باید شرایط تشکیل مجلس مؤسسان را فراهم می کردند تا نماینگان تمامی

67. مرداد ۱۳۵۸، چرا شرکت در مجلس فرمایشی خبرگان فریب توده ها است.

اشاره در تدوین قانون اساسی شرکت داشته باشد.

دو دید در حاکمیت بود:

- ۱- ادامه کار شورای انقلاب و به تعویق انداختن تشکیل مجلس مؤسسان تا روزگاری که موقعیت مناسب پیش بیاید.

۲- تصویب قانون اساسی

نظر دوم مورد قبول قرار گرفت اما پیش‌پیش باید حضور مخالفین در این مجلس منتفی می‌شد. پس رفراندم شکل حکومت برگزار شد و مردم در سریک دوراهی قرار گرفتند. جمهوری اسلامی آری یا نه. نه آن یعنی قبول نظام سلطنت نظامی که همین مردم آنرا سرنگون کرده بودند.

پس نظر مخالفین در شکل حکومت با این شکرگ از بین رفت. گام دوم مجلس مؤسسان بود برای حذف مخالفین مجلس مؤسسان را به مجلس خبرگان تبدیل شد. ۰۰۵ نفر تبدیل شد به ۷۳ نفر. و خبره برای نوشتن یک قانون اساسی اسلامی پیش‌پیش معلوم بود که یعنی آخوند.

سه دید در این زمان در بلوك چپ بود:

۱- شرکت در انتخابات و ورود به مجلس، این نظر حزب توده و رنجبر و بابک زهرایی بود.

۲- شرکت در انتخابات و همراهی با مردم و افشاگری این نظر سازمان چریک‌ها و مجاهدین بود.

۳- تحريم انتخابات و افشاگری. این نظر چریک‌ها فدایی خلق و گروه‌های خط ۳ بود.

از نظر حزب توده می‌گذریم آن‌ها سمت و سوی خود را بر مبارزه پارلمانی گرفته بودند اما موافقین شرکت و تبلیغ بر این باور بودند که هرچند شانس انتخاب شدن آنها کم است اما موقعیت مناسبی است که نظر خود را در میان مردم ببرند. و توده‌ها را آگاه کنند و اگر شانس بود و به مجلس هم راه یافتد از تربیتون مجلس برای افشاگری استفاده کنند.

اما طرفداران تحريم، می‌گفتند در این شرایط که جنبش در حال اعتلا است شرکت درین انتخابات که هیچ شانسی برای ما وجود ندارد. مشروعیت بخشیدن به رژیم، گمراه کردن توده‌ها و شریک شدن در تدوین قوانینی است که پیش‌پیش معلوم است ارجاعی است. پس باید فعلانه خط تحريم و افشاگری حکومت را پیش برد.

تحلیل طبقاتی جامعه⁶⁸

این جزو به کارگر شهید نوروز قاسمی تقدیم شده است.

نوروز قاسمی که بود

در سال ۱۳۳۷ در روستایی از توابع میاندوآب به دنیا آمد او برای گذران زندگی خود و خانواده اش در میاندوآب به کارگری پرداخت.

68. تحلیل طبقاتی این جامعه یا مخدوش کردن صفات خلق اسفند ۱۳۶۲

در سال ۱۳۵۶ در اعتراضات ضدسلطنتی فعال بود و یکی از پایه گذاران شورای کارگری قند میاندوآب و یکی از اعضای مخفی هیأت مؤسسه‌ی کارگران بیکار بود.

در سال ۱۳۵۸ به چریک‌ها پیوست.

در اعتساب کارگران قند میاندوآب فعال بود و در راه پیمایی و تحصن از حمایت از کارگران بیکار میاندوآب از سازماندهنگان این حرکت بود.

او مسئول هسته‌های کارگری و دانش آموزی چریک‌ها در میاندوآب بود و در ضمن رابط سازمان با تشکیلات میاندوآب هم بود.

در حین مسافرت به مهاباد دستگیر شد اما پس از پنج ماه از زندان آزاد و شناخته نشد. پس به کردستان رفت و در دوره آموزشی «رفیق شهید عباس دانش بهزادی» شرکت کرد پس با نام امیر در عملیاتی چند در کردستان شرکت کرد.

در زمستان ۱۳۵۹ دستگیر و در مهاباد در هشتم تیر ۱۳۶۰ همراه به روح انگیز دهقانی و بهزاد مسیحا اعدام شد.

یک نکته

این جزو در پاسخ به نوشته‌ای از اعضای (آرخاست) که گویا در سال ۱۳۶۱ نوشته شده است و اما نکات مهم و نقدهای این جزو:

۱- اینکه گفته می‌شود خصلت عمدۀ جنبش کارگری ما اکونومیستی است و عامل آن آریستوکراسی کارگری است که یا با حکومت است و یا با سازمان خائن اکثریت درست نیست.

۲- آریستوکراسی حلقه واسط کارگری با سازمانهای چپ هستند درست نیست.

۳- گسترش صنایع امپریالیستی در ایران باعث به وجود آمدن اشرافیت کارگری نیست.

۴- این که در پرسه جنگ پیشاهنگ با حکومت کارگران آگاه و بیدار می‌شوند و سازمان مستقل خود را می‌سازند و پیشاهنگ با تقویت سازمان خود و گسترش جنگ انقلابی برکل بخش کارگری اثر می‌گذارد و به تدریج در آن نفوذ می‌کند غلط است.

۵- سطح نازل جنبش کارگری ربطی به آریستوکراسی کارگری ندارد ناشی از سرکوب سیاه و بی اعتمادی کارگران به پیشاهنگ است.

۶- جنبش‌های خودی کارگری به اکونومیسم منتهی می‌شود. آگاهی و تشکل و سیاست از خارج و از سوی پیشاهنگ وارد طبقه می‌شود.

۷- تقسیم بندی دهقانان به پایین و میانه و بالا کافی نیست. باید توضیح داد که تولید چگونه به کل سیستم بورژوازی وابسته مربوط می‌شود مهم تعیین وابستگی است.

اصلاحات ارضی روستا را به بخشی ارگانیک از نظام سرمایه داری تبدیل کرد.

۸- روستایی با شبکه وسیعی به نظام سرمایه داری وابسته است.

۹- در نظام فئودالی با قرار دادن زمین، دهقان از پیشاهنگ حمایت می‌کند اما در ایران این گونه نیست.

شرایط تولید وابسته به دولت است. و اگر پیشاہنگ این شرایط را آماده نکند، دهقان از او حمایت نمی کند.

۱۰- مسأله کردستان یک استشنا است چه هم مرزی با عراق و چه تولید طبیعی آن. اما در شمال این گونه نیست.

۱۱- در مناطق آزاد شده اگر مسأله تولید حل نشود دهقان حمایت نمی کند اگر در ترکمن صحرا دهقانان حمایت کردند چون شورا امکانات تولید را فراهم کرد.

جمع بندی کنیم

در این جزو چریک‌ها به دو مسأله مهم اشاره می‌کنند، کارگران و دهقانان در مورد کارگران، نازل بودن سطح مبارزات کارگری را برخلاف نویسنده (آرخا) به اشرافیت کارگری و خیانت اکثریت مربوط نمی‌کند. بلکه سرکوب سیاه و بیاعتمادی طبقه را به روشنفکران عامل اصلی می‌داند. نکته دوم آنکه بر این باور نیست، پیشاہنگ با دامن زدن به جنگ انقلابی، فضایی ایجاد می‌کند. تا طبقه کارگر، سازمان‌های مستقل خود را درست کنند و در آینده با پیشاہنگ مرتبط شوند.

آگاهی و تشکل سوسیالیستی باید توسط پیشاہنگ وارد طبقه شود. و این حلقه واسطه ربطی به اشرافیت کارگری ندارد.

در مورد دهقانان نیز چریک‌ها بر این باورند که تقسیم دهقانان به سه لایه، پایینی، میانی و بالایی و وابسته کردن آنها به میزان زمین تعریف دقیقی نیست.

آن چه که بعد از رفرم در ایران اتفاق افتاد، روزتا به شکل ارگانیک به سرمایه داری وابسته مرتبط شد. و پیشاہنگ نمی‌تواند تنها شعار زمین را مطرح کند. زمین در دوران فئودالی انگیزه‌های کافی برای دهقانان بود. اما در دوران جدید مسأله ابزار و لوازم برای تولید مطرح است.

اگر در مناطق آزاد شده پیشاہنگ نتواند امکانات لازم را برای تولید، از کود گرفته تا ابزار و وسایل و دام برای دهقان آماده کند دهقانان از او حمایت نخواهند کرد.

مبارزه مسلحه و اپورتونیست‌ها - کارنامه سه سال کار آرام سیاسی

در جلد اول مبانی نظری نقدهایی که بر مبارزه مسلحه شده است توضیح داده می‌شود و در جلد دوم کارنامه سه ساله آنها بازگشایی می‌شود. این کتاب به روح انگیز دهقانی تقدیم شده است.

روح انگیز دهقانی که بود

روح انگیز خواهر بهروز و اشرف دهقانی بود شغل او چون برادر و خواهرش معلمی بود.

در سال ۱۳۴۶ با کاظم سعادتی ازدواج کرد که دوست صمد و بهروز بود.

در اردیبهشت ۱۳۵۰ به دنبال مخفی شدن بهروز او و همسرش و محمد برادرش دستگیر شدند کاظم بعد از آزادی خودکشی کرد و شهید شد. در حالی که مدت کمی بود فرزند دومش به دنیا آمده بود و کمی بعد بهروز زیر شکنجه به شهادت رسید.

در سال ۱۳۵۲ بعد از فرار اشرف او و مادرش را ساواک زندانی کرد و سه ماه بعد آن‌ها را آزاد کرد بعد از قیام بهمن او از چریک‌های فدایی هوداری می‌کرد. و رژیم او را از کار اخراج کرد و کمی بعد دستگیر و اعدام شد.

کارنامه اپورتونیست‌ها

- ۱- تطهیر حکومت با سهیم کردن خرد بورژوازی در قدرت
- ۲- برخلاف نظر اپورتونیست‌ها چریک‌ها کاری که با اعلامیه می‌توان انجام داد با بمب انجام نمی‌دهند.
- ۳- در انتخابات خبرگان شرکت نکردند و آنرا افشا کردند و اپورتونیست‌ها کنف شدند.
- ۴- اپورتونیست‌ها با شعار تشکیل حزب طبقه کارگر، صف مستقل سیاسی، کار سیاسی - توده‌ای پرولتاوی را به آستان بوسی بورژوازی برند.
- ۵- اپورتونیست‌ها مدتی پشت سر جزئی پنهان شدند، و بعد با رد جزئی پشت سر کیانوری پنهان شدند.
- ۶- اپورتونیست‌ها به آستانبوسی بورژوازی در حاکمیت رفتند.
- ۷- اکثریت بدون کمک اقلیت نمی‌توانست بر عیله چریک‌ها موفق باشد.
- ۸- پیکار، راه کارگر، مرکزیت چریک‌ها، حزب توده همه از منتقدین مبارزه مسلحانه بودند.
- ۹- راه کارگر همان چیزی را گفت که حزب توده می‌گفت و مرکزیت چریک‌ها از روی آن رونویسی می‌کردند در مورد تحلیل حاکمیت
- ۱۰- خطر فاشیم راه کارگر رونویسی از تحلیلگران اروپایی بود. که متعلق به ساخت اقتصادی - اجتماعی آنان بود.
- ۱۱- راه کارگر گذشته سازمان را رویزیونیسم چپ در مارکسیسم می‌داند.
- ۱۲- مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل مبرم جامعه پیش نرفت و اپورتونیسم در اغلب سازمان‌ها غلبه کرد.
- ۱۳- دو اثر لذین، چه باید کرد و بیماری کودکی چپ روی پیش از آثار لذین مورد استفاده اپورتونیسم قرار گرفت آن‌ها روح لذین را کشتند تا از جسم او سنگری بسازند.
- ۱۴- اپورتونیسم‌ها با استفاده از کتاب چپ روی، سازش با یک جناح هیأت حاکمه را توجیه می‌کنند.
- ۱۵- مخاطب لذین در چپ روی کودکی، چپ‌های آلمان است که در مقابل اپورتونیست‌های راست که بر احزاب و سندیکاهای کارگری چنگ انداخته‌اند. خواستار خروج از احزاب و اتحادیه‌ها بودند و می‌خواستند خود به تنایی جهت سرنگونی حکومت قیام کنند و این ربطی به مبارزه مسلحانه ما نداشت.
- ۱۶- برخورد دوم لذین با چپ‌های آلمانی، مخالفت آن‌ها با حزب و انضباط حزبی بود چپ‌های آلمانی از آنجا که احزاب کمونیست را در دست اپورتونیسم می‌دیدند تصور می‌کردند علت آن انضباط آهنین این احزاب بوده است که لذین به آنها می‌گفت این‌گونه نیست.
- ۱۷- لذین به چپ‌های آلمانی می‌گوید باید شیوه کار علنی در ارتجاعی ترین پارلمان‌ها را آموخت.

اما آیا چریک ها چون این راه را بلد نبودند به مبارزه مسلحانه دست زند. یا این که اصلاً چنین مسأله ای در ایران مطرح نبود آیا چنین سازمان هایی در ایران بود که به آنجا رفت و به خاطر حضور پرولترها و نیمه پرولترها در آنجا کار کرد.

۱۸- آن هایی که با شعار کار سیاسی، تشکیلاتی به نقد مبارزه مسلحانه می نشستند جز نقد چه کردند هیچ راه کار آن ها برای نفوذ در طبقه چیست در اتحادیه ها در پارلمان و تشکیل حزب چگونه است.

۱۹- لنين در چپ روی چپ آلمانی را به مصالحه فرا می خواند اما سازش کاری را کار اپورتونیست ها می داند معیار درستی کار، ارتقای سطح مبارزه است.

۲۰- لنين می گوید: اگر طرز تعرض را آموختید، طرز عقب نشینی را هم یاد بگیرید. این نصیحت به کسانی است که تعرض در استراتژی آن ها است نه اپورتونیست ها. عقب نشینی باید با تحلیل مشخص باشد.

۲۱- این نکته که لنين می گوید و اپورتونیستها تکرار می کنند فرستادن پیشاہنگ برای نبرد قطعی بدون حضور و حمایت توده و طبقه جنایت است. دو نکته را فراموش می کنند. نخست آن که قبل از این نبرد پیشاہنگی وجود نداشته است. و پیشاہنگ خود حاصل این مبارزه است. دوم آن که مبارزه مسلحانه به نبردی طولانی و توده ای فکر می کند و نبرد قطعی برای او شروع کار نیست. وجه تبلیغی در ابتدا برای او عمدۀ است.

۲۲- شیوه مبارزه از دل تحلیل شرایط بیرون آمد.

۲۳- وقتی لنين می گوید: قیام کار توده ها است قیام شهری را مدنظر دارد اما احمدزاده به جنگ توده ای طولانی فکر می کند و می گوید عصر لنين نمی توانست تصویری از آغاز قیام داشته باشد چرا که تصویری از جنگ چریکی طولانی نداشت، قیام کار توده ها است درست است اما آغاز قیام کار پیشاہنگ است.

۲۴- در سال ۱۳۵۶ به بعد پیشرو می توانست کار تبلیغ و ترویج و سازماندهی خود را بدون احتیاج به سلاح انجام دهدن.

۲۵- بعد از قیام بهمن دیگر توسل به مبارزه مسلحانه پیشرو سودی نداشت باید تاکتیک های جدیدی اتخاذ می شد.

۲۶- بنیانگذاران چریک ها خود به جدایی این مشی از توده معترف بودند. و براین باور بودند که اگر راه به درون توده پیدا نکنند نابود خواهند شد اما این جدایی زاییده شرایط بود و ربطی به تئوری آن ها نداشت و اولین گام خود را نزدیکی با توده می دانستند.

جمع بندی کنیم

«کارنامه سه سال کار سیاسی» که دنباله «مبارزه مسلحانه و اپورتونیست ها» است درواقع جمع بندی کرده ها و ناکرده های سازمان چریک های فدایی، و سازمان پیکار است. دو سازمانی که هر دو از منتقدان مشی چریکی بودند و به کار سیاسی - تشکیلاتی باور داشتند در این بررسی حزب توده جایی ندارد چریک ها به دو دلیل به مواضع حزب توده نزدیک نشدند:

۱- نخست آنکه آنان حزب توده را کاریکاتوری از یک حزب می دانستند.

۲- و دوم آن که این حزب را آبرو باخته تر از آن می دانستند که مواضع آن نیاز به نقد داشته باشد.
اما بینیم منتقدین مبارزه مسلحانه (کمیته مرکزی سازمان، پیکار و راه کارگر) چه می گفتند: منابع اصلی آن ها در نقد چریک ها، در کتاب چه باید کرد و بیماری کودکی چپروی لنین بود در این دو کتاب لنین به نقد مواضع چپ های آلمانی می نشیند که مخالف شرکت در پارلمان، سندیکاها و احزاب کارگری اند که به نوعی تحت سیطره اپورتونیست ها و بورژوازی است.

در حالی که در دهه ۴۰ مشکلات چپ ایران از سخ مشکلات آلمان یا روسیه نبود به طور کل نه اتحادیه ای وجود داشت، نه سندیکایی، نه پارلمانی و نه حزبی که مسئله شرکت در آن ها مطرح باشد. علاوه بر آن مسئله جنگ مسلحانه توده ای طولانی مدت در زمان لنین مطرح نبود که لنین نسبت به آن موضع گیری کند و این شیوه مبارزه با انقلاب چین، ویتنام، کوبا و الجزایر باب شد. و وارد ادبیات جنبش کمونیستی شد.

اما بعد از قیام منتقدین مبارزه مسلحانه، این شیوه مبارزه را مشی جدا از توده اعلام کردند و شعار پیش به سوی تشکیل حزب و کار سیاسی - تشکیلاتی را در طبقه کارگر دارند در مورد جدایی این مشی از توده ها، بنیانگذاران چریک ها خود بدان معرف اند. و این مشی برای غلبه بر همین نبود رابطه مطرح می شود. بنیانگذاران چریک ها گفتند بین پیشاہنگ و توده رابطه قطع شده است. و علت آن سرکوب سیاه دیکتاتوری، خیانت رهبران حزب توده و شکست جنبش بوده است.

پس باید بربستر قهر انقلابی فضایی آفرید که پیشاہنگ بتواند با توده ارتباط پیدا کند.
اما در رابطه با تشکیل حزب و کار سیاسی - تشکیلاتی در توده و طبقه، چریک ها خود نیز به آن باور داشتند. و می پرسیدند خب چگونه باید حزب را تشکیل داد و در بررسی کارنامه سه ساله منتقدین چیز زیادی پیدا نمی شد.

از دهه ۴۰ به بعد پیشاہنگان جنبش کمونیستی در پی آن بودند که راهی بیابند تا با توده و طبقه مرتبط شوند اما عوامل بسیاری سد این راه بود.

مبرازه مسلحانه از دل تحلیل شرایط بیرون آمد. سرکوب وحشتناک حکومت کوتا و شکست خفت بار حزب توده، تز دو مطلق پویان را مطرح کرد قدرت مطلق حکومت و ضعف مطلق توده و طبقه.

چریک ها بر این باور بودند که با شکستن این دو مطلق راه برای کار سیاسی - تشکیلاتی در توده و طبقه باز می شود و در همین پروسه حزب باید تشکیل شود.

منتقدین آن ها در آن سال ها، (حزب توده) و در سال های بعد (پیکار، سازمان فداییان خلق و راه کارگر) ضمن پذیرش سرکوب سیاه می گفتند نیازی نیست تا با مبارزه مسلحانه زمینه کار آماده شود اما در وجه اثباتی آن راه روشنی ارائه نمی دادند.

پیکار وقتی در سال ۱۳۵۸ می گوید باید کار سیاسی - توده ای کرد باید در دل توده و طبقه جای گرفت و آن ها را متشكل کرد و حزب خود را به وجود آورد.

این حرف قابل رد یا اثبات نیست. باید منتظر شد تا عملی بودن این ادعا ثابت شود.
سرکوب سیاه نه به پیشاہنگ اجازه می دهد تا در دل توده و طبقه رخنه کند نه به توده و طبقه فرصت می دهد تا پیشاہنگ خود را بیابد.

شرکت در انتخابات

انتخابات رئیس جمهوری محمد خاتمی⁶⁹

انتخابات سال ۱۳۷۶ که رقابتی بود بین ناطق نوری، نماینده جناح اصولگرا و محمد خاتمی نماینده جناح اصلاح طلب حاکمیت. طبق ادعای حکومت حدود ۲۰ میلیون نفر در این انتخابات شرکت کردند و بیش از ۲۰ میلیون به خاتمی رأی دادند.

رژیم همچنین مدعی شد که شوکه شده است. و این برندۀ شدن علی رغم میل باطنی او بوده است. قبل از انتخابات اپوزیسیون عمدتاً بر این باور بود که ناطق نوری نماینده بیت خامنه‌ای برندۀ مسابقه امروز حکومت است. این ارزیابی پُر بی راه نبود. حکومت با سازوکارهایی که داشت می‌توانست هر که را اراده کند از صندوق بیرون بیاورد.

اما معضلات داخلی و خارجی حکومت نیازمند چهره‌ای مدرن بود. تا هم قضیه میکونوس و صندوق جهانی پول حل شود و هم توده‌های ناراضی را امیدوار کند که رفرم درون حکومت ممکن است. پیروزی خاتمی برای مصرف داخلی و خارجی کلید خورد.

از ابتدا بلوك اپوزیسیون دو برخورد داشت:

۱- تحريم

۲- شرکت به نفع اصلاح طلبان

جريانات برانداز در جناح تحريم بودند از مجاهدین گرفته تا چریک‌های فدائی خلق و راه کارگر و حزب کمونیست کارگر و الخ

و جرياناتی چون حزب توده، اکثریت، حزب دمکرات مردم ایران و ملی مذهبی‌ها در جناح شرکت. هر دو برای خود دلایلی داشتند. جناح تحريم هرگونه شرکت را در این نمایش مشروعیت دادن به رژیم می‌دانستند و رژیم علی رغم تنوع رأی آنچه که برایش مهم بود شرکت بود تا مشروعیت خود را به رخ غرب بکشد.

و جناح شرکت که برانداز نبود خود را مخالف انقلاب می‌دانست به رفرم باور داشت و این رفرم عمدتاً رفرمی درون حکومت بود.

پیروز شدن خاتمی در انتخابات در جناح شرکت که باعث شور و شعف بود. این پیروزی را دلیل درستی راه و ممکن بودن اصلاحات از درون رژیم تلقی کردند و پایه پای رژیم آمار ارائه شده را تکرار کردند. در جناح تحريم دو واکنش ایجاد شد:

الف) عده‌ای شرکت مردم در این حد را نمایش دیگر از سوی رژیم اعلام کردند و بیرون آوردن خاتمی را از صندوق رأی یک پروژه دانستند؛ مجاهدین و چریک‌ها

ب) عده‌ای دیگر چون راه کارگر، دچار بہت و ناباوری شدند و این انتخاب را پیروزی مردم و اپوزیسیون دانستند و آن‌ها را دلیل نه پرنگ مردم به رژیم اعلام کردند و گفتند: بهتر بود همراه با مردم و انتخابات

⁶⁹. فریبرز سنجری، معجزه در جمهوری اسلامی

شرکت می کردند و توده‌نی بزرگی به رژیم می زدند. و شرکت مردم در انتخابات را به واقع آن سوی چهره تحریم خود می دانستند.

چریک ها ضمن دروغ داشتن آمارهای رژیم، قبول داشتند بخش هایی از مردم چه از ترس و چه به خاطر تبلیغ و توهمند به اصلاحات درونی رژیم در انتخابات شرکت کرده اند. اما پیروزی خا برآیند منافع استراتژیک نظام بوده است و این انتخاب ربطی به رأی مردم ندارد.

ارتش آزادی بخش

۱- ارتش خلق یکی از مهمترین و مسائل ضروری برای پیشبرد پیروزمند انقلاب است و تشکیل آن کاری است به سوی پیروزی.

۲- در تئوری راهنمای چریک ها ایجاد ارتش خلق از اهمیتی تعیین کننده برخوردار است.

۳- در شرایط سلطه امپریالیسم عامل این بقا سرکوب قهرامیز است. شکل عریان حرفش دیکتاتوری و تکیه این دیکتاتوری بر ارتش است.

۴- مسئله اصلی هر انقلاب کسب قدرت سیاسی است. این امر بدون درهم شکستن قدرت سیاسی حاکم امکان پذیر نیست. و از آنجا که قدرت دولتی یعنی نور سازمان یافته و نور سازمان یافته یعنی ارتش پس برای پیروزی انقلاب مسئله نابودی این ارتش در دستور کار انقلاب است.

۵- ارتش ضدخلقی را جز با ارتش خلق نمی توان درهم شکست.

۶- از طریق اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه شهری کوتاه مدت ارتش را نمی توان نابود کرد تنها راه جنگ توده ای طولانی مدت است در این پروسه است که ارتش خلق به وجود می آید.

۷- از آنجا که انرژی توده ها به تدریج آزاد می شود و ماشین سرکوب به تدریج متلاشی می شود از آنجا که نیروی انقلاب در ابتدا ضعیف و پراکنده است و انقلاب از ضعف شروع می کند و به تدریج قدرت می گیرد پس جنگ طولانی مدت و توده ای است توده ای است از آن روست که جز با کمک توده این پیروزی ممکن نیست.

۸- این تصور که می توان در شرایط دیکتاتوری امپریالیستی توده ها را در جریان مبارزات مسلط آمیز چنان مشکل کرد که توانایی نابودی ماشین دولتی را از طریق توسل به قیام شهری داشته باشد تصوری است غلط.

۹- برای آگاه سازی، بسیج و مشکل کردن توده ها، برای تشدید تضاد درونی دشمن، ایزوله نمودن اپورتونیست ها اتحاد کارگران و دهقانان استراتژی انقلاب مبارزه مسلحانه توده ای است.

۱۰- اگر هدف مبارزه مسلحانه نابودی ارتش باشد نه تبلیغات، افشاگری و یا دفاع از خود، تشکیل ارتش خلق ضروری است.

۱۱- برای تشکیل خلق چند شرط لازم است:

الف) آزادسازی یک منطقه یا ضعیف شدن سلطه دشمن در آن منطقه

- ب) تشکیل یک جبهه برای وحدت فرماندهی
- ۱۲- یک ارتش خلق بیشتر نمی توان داشت.
- ۱۳- از آنجا که نیروهای بسیاری دست به سلاح بردند تشکیل ارتش خلق بدون تشکیل جبهه ای از همه نیروها توسط یک گروه (مجاهدین) شدنی نیست.
- ۱۴- از آنجا که در این ارتش نه توده ها و نه دیگر گروه ها بلکه کادرهای مجاهدین تشکیل شده پس بهتر است نام آنرا ارتش مجاهدین گذاشت.
- ۱۵- مجاهدین استراتژی ارتش را چنین تئوریزه می کنند که آنها در پی آزادسازی منطقه ای نیستند. چرا که هدف روساتها نیستند هدف بالمال شهرها است شعار اصلی هم حول زمین نیست حول صلح و آزادی است.
- ۱۶- خط مجاهدین آزادسازی منطقه و سرنگونی از طریق محاصره شهرها از طریق رosta نیست.
- ۱۷- زمان بندی مجاهدین عبارت بود از بی آینده کردن رژیم سلب ثبات، تثبیت نظامی سازمان و معرفی و تثبیت آلتنتاتیو مرحله اول تا سال ۱۳۶۱ ادامه دارد.
- مرحله دوم از سال ۱۳۶۱ شروع می شود. هدف شکستن طلسما اختناق برای به میدان آوردن عنصر اجتماعی است.
- مرحله سوم: قیام مسلحانه شهری است.
- در مرحله اول شاه مهره های رژیم هدف بود در مرحله دوم، تنہ سرکوبگر رژیم و مرحله سوم: شکستن طلسما اختناق است. و مرحله چهارم: جنگ آزادی بخش و رهنمود خروج نیروها و پیوستن به ارتش.
- ۱۸- بین جنگ در مرزها و جنگ در شهرها تفاوت کیفی در جامعه دارد مجاهدین نباید در جبهه جنگ امپریالیستی وارد شود.

جمع بندی کنیم

این جزو که بهانه آن تشکیل ارتش رهایی بخش توسط مجاهدین خلق نوشته شده است ابتدا به اصول تئوریک ارتش خلق پرداخته می شود.

رژیم های وابسته به امپریالیسم عامل بقای شاه سرکوب قهرامیز است تکیه این دیکتاتوری بر ارتش است از سویی دیگر مسئله اساسی هر جنش انقلابی کسب قدرت سیاسی است. این امر شدنی نیست الا با درهم شکستن قدرت سیاسی حاکم.

و از آنجا که قدرت دولتی یعنی زور سازمان یافته یعنی ارتش پس برای پیروزی انقلاب ارتش ضد انقلاب باید نابود شود.

این ارتش با اعتراض عمومی و قیام شهری درهم شکسته نمی شود. تنها راه جنگ با این ارتش است، اما چگونه جنگی؟ از آنجا که نیروی توده به تدریج آزاد می شود پس ماشین سرکوب را باید به تدریج متلاشی کرد. و از آنجا که انقلاب از کم به انبوه و از ضعف به قدرت آغاز می شود پس این جنگی است طولانی مدت. و نیروی این جنگ کسی نیست جز توده و طبقه. پس این جنگ جنگی است طولانی مدت و توده ای در پروسه این جنگ انقلابی در مناطق آزاد شده یا مناطقی که تسلط رژیم ضعیف شده است ارتش خلق به وجود

می آید.

ارتش خلق متشکل از تمامی نیروهایی است که وابسته به خلق اند پس مسئله جبهه و مسئله فرماندهی واحد باید حل شود. و از آنجا که یک انقلاب و یک خلق مطرح است پس یک ارتش خلق بیشتر نمی تواند وجود داشته باشد.

نقد قیام شهری

کسب قدرت سیاسی، برنامه هرجنبش سیاسی است و اگر جز این باشد ما با یک کلوب روبه رو هستیم تا یک جنبش انقلابی، اما برای رسیدن به قدرت دو راه حل ارائه می شود:

- ۱- راه حل مسالت آمیز
- ۲- راه حل قهرآمیز

راه حل مسالت آمیز به سازماندهی مسالت آمیز توده های شهری متکی است. و براین باور است که با سازماندهی مبارزات مسالت آمیز، توده و طبقه را به یک اعتصاب عمومی در نهایت می کشاند و ضربت آخر را قیام مسلحانه شهری به حکومت وارد می کند. و چماق فرمانروایی را از دست قدرت وابسته خارج می کشد.

اما دیدگاه دوم براین باور است که حکومت های سرکوبگر وابسته به امپریالیسم به توده و طبقه و بالمال به پیشاهنگان آنها اجازه این سازماندهی و بسیج را نمی دهد. و آنها را سرکوب می کند. پس مبارزه مسلحانه به عنوان بستری به پیشاهنگ اجازه می دهد توده و طبقه را بسیج کند. و با استفاده از اشکال مختلف مبارزه باعث تضعیف و فروپاشی حکومت می شود.

آزادسازی منطقه ای و محاصره شهرها از طریق روستا ضربه نهایی را وارد می کند.
استفاده از قیام های شهری بر این بستر نیز قابل قبول می باشد.

نقد مجاهدین

مجاهدین از سال ۱۳۶۰ وارد فاز نظامی شد. رهبری به خارج رفت و شورای ملی مقاومت را درست کرد.
مجاهدین از همان آغاز استراتژی خود را در سه مرحله تنظیم کردند:

- ۱- مرحله نخست که از خرداد ۱۳۶۰ آغاز مشود و تا سال ۱۳۶۱ ادامه می یابد. در این مرحله مجاهدین در پی بی آینده کردن رژیم، سلب ثبات و تثبیت نظامی سازمان و تثبیت و معرفی آلترناتیو انقلابی بود.
- ۲- مرحله دوم که از سال ۱۳۶۱ شروع می شد، مرحله زدن بدنه رژیم بود. مرحله اول با زدن شاه مهره های رژیم شروع می شد و مرحله دوم قطع کردن سرانگشتان رژیم بود.
در این مرحله طلس اختناق شکسته می شد و عنصر اجتماعی آزاد می گشت.
- ۳- و بعد مرحله سوم آغاز مشود که قیام مسلحانه شهری بود.

اما سیر حوادث این گونه نبود که مجاهدین پیش بینی می کنند سرکوب وحشتناک این جازه نداد طلس اختناق پاره شود و عنصر اجتماعی به میدان آید.

پس مجاهدین با آمدن به عراق و سازماندهی ارتش خلق، تاکتیک جنگ در مرزها رومی آورند مجاهدین از این مرحله با دیگر گروه هایی که در مبارزه مسلحانه با رژیم بودن فاصله گرفت.

۱- نخست آن که مجاهدین بر این باور بود شعار محوری، شعار صلح و آزادی است نه زمین و چیزهای دیگر.

۲- پس وقتی پتانسیل انقلابی در شهرها باشد دیگر آزادسازی منطقه ای و محاصره شهرها را از طریق روستاها در دستور کار نیست. هدف بالمال مجاهدین شهرها بود.

۳- قیام مسلحانه شهرها هم در خدمت استراتژی ارتش رهایی بخش بود.
این استراتژی مورد اعتراض و نقد چریک ها بود:

۱- نخست آنکه تشکیل ارتش خلق نیازمند آزادسازی یک منطقه است.

۲- دوم آنکه تشکیل ارتش نیازمند تشکیل جبهه و فرماندهی واحد است.
۳- سوم آنکه نیروی اصلی ارتش خلق روستا است.

۴- اگر شعار حرکت زمین و قس علی هذه نیست پس تکلیف انقلاب، دمکراتیک چه می شود.

۵- خالی کردن شهرها از نیروهای مجاهد و بردن آنها به عراق در ارتش و جنگ در مرزها، اثری که مبارزه در شهرها را دارد ندارد.

مسئله ملی

۱- ایران کشوری تحت سلطه امپریالیسم و مرکب از ملت های گوناگون است.

۲- مبارزه در ایران دو وجهه دارد و وجه ضدامپریالیستی و وجه رهایی از ستم ملی

۳- امپریالیسم ستم ملی را وسیله ای برای سرکوب ملت ها و استثمار آن ها قرار داد.

۴- مبارزه برای رهایی از ستم ملی جزء جدایی ناپذیر از مبارزه علیه امپریالیسم است.

۵- برای ما حق تعیین سرنوشت و حق جدایی نقطه عزیمت را تشکیل می دهد.

۶- با حفظ ارتش وجود دمکراسی امپریالیستی حق تعیین سرنوشت شدنی نیست.

۷- حل مسئله ملی استقرار حل مسئله انقلاب دمکراتیک است.

۸- برای تعیین حق سرنوشت، نیازمند دمکراسی هستیم و دمکراسی زمانی محقق می شود که ماشین سرکوب از بین رفت، باشد و ستون فقراتش که ارتش باشد.

۹- ما همچنان که با الحق طلبی امپریالیستی مخالف ایم با جدایی طلبهایی که در بقاء مناسبات امپریالیسم جدایی طلباند مخالف ایم.

۱۰- ما ضمن شعار خودختاری برای ملت ها، تصمیم نهایی را موكول به اراده آزاد توده ها می کنیم. اما در عین حال خواهان اتحاد آزادانه ملت ها هستیم و با تجزیه طلبی بورژوازی هم مخالف ایم.
پس حق جدایی با قوانین الحق داوطلبانه همراه است.

۱۱- اما رئوس برنامه ما:

- حق تعیین سرنوشت و حق جدایی برای خلق کرد

- برای تحقیق این حقوق دمکراتی لازم است.
- برای تحقیق دمکراتی، درهم شکستن قدرت دیکتاتوری امپریالیستی لازم است.
- برای این درهم شکستن جنگ توده ای طولانی مدت لازم است.
- در صورت آزاد شدن کردستان، حکومت خودمختار کردستان با دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان باید برقرار شود.
- در چارچوب جمهوری دمکراتیک خلق ایران جز سیاست و اقتصاد خارجی و امور دفاعی، و پول و طرحهای اقتصادی، اجتماعی سراسری ایران و با حکومت خودمختار است.
- حفظ انتظامات و مرز با نیروهای خودمختار است.
- زبان کردی در مدارس و ادارات در ارگانها رایج است زبان فارسی بین دولت مرکزی و دولت خودمختار جاری است زبان فارسی زبان دوم مدارس خواهد بود.

جمع بندی کنیم

این مقاله در اسفند ۱۳۶۲ نوشته شده است و ضمن مربنده با دو نگاه نسبت به خودمختاری نظر خود را ابراز می دارد.

به طور کل سه دیدگاه در مورد خودمختاری خلق ها وجود دارد. از دیدگاه پروناسیونالیست ها می گزیریم. آن ها به مقوله ای به عنوان خلق های مختلف در ایران باور ندارند و هر نوع خودمختاری را رد می کنند و آن را توطئه خارجی می دانند. این همان چیزی است که در بین خلق ها به عنوان شوونیسم فارس معروف است.

- ۱- دیدگاه نخست خودمختاری را در چارچوب همین مناسبات، مناسبات بورژوازی، می پذیرد و آنرا شدنی می داند.

- ۲- دیدگاه دوم، دیدگاهی است که به خودمختاری در چارچوب ایران باور ندارند و به کردستان بزرگ یا آذربایجان بزرگ می اندیشد و تجزیه طلب اند.

- ۳- دیدگاه سوم که دیدگاه چریک های فدایی است حق تعیین سرنوشت را تا جدایی می پذیرند اما بر این باورند که الحق داوطلبانه خلق ها به جمهوری دمکراتیک خلق ایران، منافع همه آنها را تضمین می کند. اما برای رسیدن به خودمختاری و حتی رفراندم برای جدایی یا الحق داوطلبانه به دیگر خلق ها شرایطی قایل است.

ایران کشوری است سرمایه داری و تحت سلطه امپریالیسم پس مبارزه خلق ها دو وجه دارد یک وجه ضدامپریالیستی و یک وجه ستم ملی. پس مبارزه برای رفع ستم ملی با مبارزه ضدامپریالیستی گره خورده است و جدایی ناشدنی است.

پس هر راه حل دیگری اگر در جهت رفع سلطه امپریالیستی و برهمند سرمایه داری وابسته نباشد، راه به جایی نمی برد. چه راه حل های بورژوازی (حزب دمکرات و مجاهدین) و چه راه حل های خرد بورژوازی تجزیه طلبانه. که هر دو می خواهند با حفظ نظام سلطه و استثمار به رهایی ملی برسند که این شدنی نیست. چریک ها ضمن پذیرش حق تعیین سرنوشت تا مرز جدا شدن، خواهان الحق داوطلبانه ملیت ها در

جمهوری دمکراتیک خلق ایران اند.

چارچوب این خودمختاری، از زبان ملی گرفته تا مدارس و اداره های بومی، حکومت خودمختاری ملی، در چارچوب دفاع ملی، پول ملی، اقتصاد ملی و سراسری. دفاع از امنیت داخلی در راه به عهد دولت خودمختاری است اما دفاع کلی کشور بر عهده دولت مرکزی است.

نقش سپاه و ارتش

حکومت اسلامی از فردای شکل گیری اش به ارتش و شهربانی و ژاندارمری به عنوان اهرم های سرکوب خود اعتماد نداشت. پس از همان آغاز در برابر نیروهای انقلابی که شعار انحلال ارتش را مطرح می کردند دو کار انجام داد:

۱- نخست ارگان های سرکوب خود را مستقلًا به وجود آورد.

۲- سعی کرد ارتش، شهربانی و ژاندارمری را با فرستادن کادرهای مذهبی اسلامیزه کند.

چپ از همان آغاز (بخشی از آن، چون حزب توده و اکثریت) دچار یک خطای استراتژیک شد. تصور آن ها بر این بود که ارتش به خاطر پیوندهایش با امریکا و غرب ممکن است دست به کودتا بزند. و این ریشه در این تحلیل داشت که حکومت اسلامی انقلابی و ضدامپریالیست است.

پس شعار مسلح کردن سپاه به سلاح سنگین را مطرح کرد.

بخش دیگری از چپ که حاکمیت را انقلابی نمی دید، هرچند شعار تقویت سپاه را نداد، اما خطر عده را از سوی ارتش می دید.

حکومت اسلامی به سپاه نگاهی ایدئولوژیک - نظامی داشت چماق اصلی سرکوب اش چه در داخل و چه در مرزها سپاه بود نه ارتش.

چریک ها در نقد مواضع اقلیت و راه کارگر که ارتش را وابسته به جناح بورژوازی و سپاه را به جناح مذهبی حکومت و ارگان بنای پارتبیسم حکومتی حواله می دادند می گویند این گونه نیست. هر دو جریان ضدغلق و هر دو جریان عاملین سرکوب توده و طبقه می باشند.

رژیم اسلامی ارتش را به عنوان بازوی نظامی در مرزها و سپاه را به عنوان بازوی سرکوب در داخل به کار گرفت اما تکیه گاه اصلی خود را بر سر سپاه گذاشت.

مجلس ششم

با انتخاب شدن خاتمی به عنوان ریاست جمهوری اسلامی مسئله مجلس ششم پیش آمد اصلاح طلبان حکومتی مصر بودند علاوه بر قوه مجریه به قوه مقننه را نیز در دست بگیرند.

اپوزیسیون طبق معمول دو موضع داشت:

۱- تحریم

۲- شرکت

شرکت خود دو وجه داشت:

الف) وجه مثبت

ب) وجه منفی

وجه مثبت به خاتمی به عنوان گامی به جلو در روند دموکراتیزه کردن جامعه نگاه می کرد و شعار شرکت را می داد. (حزب توده و اکثریت)

وجه منفی، می گفت رأی به خاتمی، رأی به بد در مقابل بدتر است.

پروژه خاتمی نیاز داخلی و خارجی رژیم بود. و ادامه آن در مجلس ششم نیاز رژیم بود برای مشروعیت. جناح راست اپوزیسیون از انقلاب ناامید و ترسان، چشم به تحولات درون رژیم داشت.

رژیم که در کلیت اش باید سرنگون می شد.

تحریم و سمت و سو دادن توده و طبقه برای سرنگونی راه درست کار بود.

خرده بورژوازی و نقش آن در انقلاب⁷⁰

۱- برخورد با خرده بورژوازی از درون تحلیل مرحله انقلاب و نیروهای درگیر آن بیرون می آید و با اتكای صرف به ادبیات کلاسیک مارکسیستی دچار گمراهی می شویم.

۲- وسیع ترین قشر خرده بورژوازی روستا است اصلاحات ارضی، دهقان را به خرده مالک تبدیل نکرد. بلکه دهقان را به شکل دیگر اسیر دست بورژوازی وابسته کرد و ضد امپریالیست است.

۳- فروشنندگان خرده پای روستا، باربران و رانندگان، این بخش نیز از سوی تعاونی ها و شرکت های دولتی تحت فشار است.

۴- کارگران کارگاه های روستایی که ورشکسته شده اند و تحت انقیاد بورژوازی درآمده اند.

۵- خرده بورژوازی وابسته به روستا عناصری که حکومت توسط آن ها روستاییان را کنترل می کند کسانی که در روستا یا بقال اند یا عطار بنا و راننده و سهمیه مردم روستا را دولت در دست آن ها می گذارد.

۶- خرده بورژوازی شهری

یک بخش آن خرده بورژوازی وابسته است که دلال توزیع کالاهای خارجی است.

یک بخش آن پایین ترین قشر خرده بورژوازی تجاری است دستفروشان دوره گرد.

خرده بورژوازی اداری، این بخش زودتر از بقیه قسمت ها با بورژوازی وابسته درگیر می شود.

خرده بورژوازی تجاری و تولیدی که تحت فشار مقامات و اخاذی مداوم دولت است.

۷- خرده بورژوازی شهر از یکسو خواهان دمکراسی است وحذف اجحافات دولت، اما خواستار بر افتادن روابط بورژوازی نیست.

70. این جزو به شهید مهناز نجاری تقدیم شده است، تیر ماه ۱۳۶۳ چاپ بیرونی داشته است اما در خرداد ۱۳۶۱ برای مطالعه داخل سازمان نوشته شده است.

-۸- خرده بورژوازی که برای دمکراسی می جنگ تا پایان مرحله مبارزه ضدامپریالیستی در صف انقلاب است.

-۹- خرده بورژوازی وابسته رابط بین بورژوازی وابسته و بقیه جامعه است وظایفی که بر عهده می گیرد هم اقتصادی است و هم سیاسی و هم نظامی است. او را از وضعیت کارش نمی شود شناخت باید به رابطه اش با حکومت نگاه کرد او همچنان که دلال معاملات است همکار پلیس مخفی است ریاست عربده کش ها هم را دارد. عناصر حزب الهی و لومپن جزء این بخشند.

جمع بندی کنیم

درک غلط از خرده بورژوازی بعد از قیام ۱۳۵۷ سرآغاز انحرافاتی جدی در بلوک چپ شد. نکته ای که در تحلیل خرده بورژوازی مهم بود. تحلیل خرده بورژوازی با در نظر گرفتن مرحله انقلاب و نیروهای درگیر در انقلاب بود.

ارزیابی بخشی از بلوک چپ از جریانی که در سال ۱۳۵۸ آیت الله خمینی آنها را رهبری می کرد درکی بود که از حرکت ۱۳۴۰ در درگیری های پانزدهم خداد بود.

درحالی که در این فاصله این بخش از خرده بورژوازی یا به صفت پرولتاریا پیوسته بود و یا تبدیل به خرده بورژوازی وابسته شده بود و این بخش، بخشی ضدانقلاب بود.

این خرده بورژوازی هم در شهر بود و هم در روستا. و وظیفه آن اقتصادی، سیاسی و نظامی و امنیتی بود.

شاخص های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک حکومت در روستا و شهر بود. که در همان حال که مسئول توزیع تولیدات اقتصادی بود. مسئول نفوذ ایدئولوژیک حکومت هم بود مسئول سرکوب و سازماندهی «امت حزب الله» هم بود.

جنگ ایران و عراق

در مورد این جنگ سه تحلیل داده می شود:

- ۱- جنگ از سوی عراق شروع شد برای مقابله با بحران های داخلی اش
- ۲- جنگ از سوی جمهوری اسلامی شروع شد برای سرکوب مخالفین و یکی کردن حکومت
- ۳- در پشت این جنگ منافع امپریالیست ها خوابیده است.

نظر اول

شروع جنگ از سوی عراق به خاطر دلایل زیر است:

- ۱- فایق آمدن به نهضت رو به اعتلای داخل عراق
- ۲- جلوگیری از نفوذ انقلاب ایران
- ۳- به عهده گرفتن ژاندارمری منطقه

نظر دوم

جنگ از سوی ایران به دو دلیل زیر دامن زده شد:

۱- توجیه مشکلات داخلی به بهانه جنگ

۲- بسیج مردم و سرکوب مخالفین

دلایل بر رد این دو نظریه

۱- دولت های وابسته امکانات آنرا ندارند تا با شعله ور کردن جنگ بیکاری و بحران را خاموش کنند بلکه دامن زده می شود.

۲- عراق برخلاف تبلیغات حکومتی ایران تصور جنگ یک روزه را نداشت.

۳- مسئله ژاندارمری امری است که توسط امپریالیسم داده می شود. و عراق امکان این پست را نداشت.

۴- جنگ به امریکا و متحده اش کمک کرد تا ناوگان های خود را به منطقه بیاورند.

۵- در مورد ایران نیز دلایل علت جنگ را توضیح نمی دهد.

این جنگی بود که بورژوازی وابسته هر دو کشور هماهنگ با منافع کل امپریالیست ها خواهان آن بودند. نباید فراموش کرد که سیاست داخلی کشورهای تحت سلطه در عین حال انعکاس و دنباله سیاست خارجی کشورهای امپریالیستی است.

جمع بندی کنیم

جنگ ایران و عراق در بلوک چپ دو واکنش برانگیخت:

۱- عده ای جنگ را دفاعی دانستند و شرکت در آن را تأیید کردند حزب توده و اکثریت

۲- عده ای جنگ را بین دو دولت ارتقای دانستند و شعار تبدیل جنگ خارجی به جنگ داخلی را دادند
جریان خط ۲ و پیکار و اقلیت.

تروریسم

به دنبال انفجارهای برج های دوقلو مسئله مبارزه امریکا با تروریسم آغاز شد. بدون آنکه تعریف مشخصی از تروریسم شود.

در مورد این حمله دو تحلیل از همان روز نخست داده شد:

۱- بنیادگرهاهای اسلامی که ساخته و پرداخته امریکا بودند. سر به شورش برداشته اند و سازندگان خود را مورد تعرض قرار داده اند.

۲- حمله بنیادگرهاهای اسلامی با حمایت یک جناح از حاکمیت امریکا بوده است که در جنگی شدن شرایط

سود دارد.

سرمایه داری دچار بحران است. و این بحران با یک اقتصاد جنگی قابل درمان است. پس این حمله سازماندهی شده است.

زمینه ها

تُروریسم ریشه در بی عدالتی جهانی دارد مادر تُروریسم امپریالیسم است. غارت کشورهای فقیر برای رنگین کردن سفره های بورژوازی غرب.

نود درصد مردم جهان سوم بدون امید به آینده در فقر و فاقه دست و پا می زند و خوراک خوبی برای رادیکالیسم کورند. بنیادگرایی اسلامی واکنش ناآگاهانه کشورهای اسلامی است به غارت امپریالیستی. به واقع همان تصویر بازگونه از جهان در ایدئولوژی مذهبی بازتاب آن تصویری بازگونه دیگر است در سیاست.

نجات تمامی انسان ها با سوسیالیسم و گذار از سرمایه داری است نه بازگشت به دوران قبیله ای و بدويت زندگی.

جمهوری و رفراندم⁷¹

با طرح مسئله جمهوری توسط اپوزیسیون که عمدتاً یک جمهوری سکولار است و پای بندی این جمهوری به منشور آزادی و حقوق بشر که درواقع برابر است با سرنگونی جمهوری اسلامی عده ای فکر می کنند که در صورت وقوع چنین حادثه ای در آسمان سیاست ایران بهشت موعود متحقق می شود اما یک جمهوری به معنای عام چه معنایی دارد حکومت بورژوازی بر مردم آن هم در یک ساخت وابسته به امپریالیسم. مهم آن است که جمهوری چگونه جمهوری باشد شیوه تولید چیست و چه کسی حکومت مکند. یک جمهوری سکولار دریک ساخت وابسته تا کجا می تواند به حقوق بشر پای بند باشد. در بلوك چپ دو پاسخ به این سؤال داده می شود.

۱- چریک ها طبق تحلیل مسعود روینای سیاسی بورژوازی کمپرادور را دیکتاتوری می دانند. جدا از آن که شکل این روینا چه باشد. از فروردین ۱۳۵۸ با همین نگاه به جمهوری اسلامی برخورد کردند.

۲- بخشی دیگر از بلوك چپ به این رابطه باور ندارند و روینای یک جمهوری دمکراتیک با ماهیت بورژوازی را ممکن می دانند.

تا اینجا حق با چریک ها و مسعود بوده است باید دید فردا آیا شکل دیگری ممکن است یا نه. در مسئله رفراندم هم، چریک ها بر این باورند که این شعار یک شعار رفرمیستی است. جمهوری اسلامی به رأی مردم پشیزی ارزش قایل نیست. و زمانی تن به این کار می دهد که مردم پای سرنگونی رفته اند و آن

71. نوشته پولار، فریبرز سنجری، سال ۱۳۸۲

زمان این شعار یک شعار ضدانقلابی است. و برای گند کردن آهنگ انقلاب است.
طرح مسئله رفرازندم زیرنظر مجتمع جهانی نیز مغلطه دیگری است کدام مجتمع با مجتمعی که درپی منافع خودند و حاضرند هر انقلابی را دربندویست های خود قربانی کنند.

انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین

- ۱- ازدواج رجوی با مریم مجر عضدانلو یک امر شخصی و خصوصی است. اما از آنجا که مجاهدین آنرا یک انقلاب ایدئولوژیک اعلام می کند به عنوان امری سیاسی می شود.
- ۲- این جنجال جهت پوشاندن شکست های سازمانی است.
- ۳- انتخاب یک زن به عنوان رهبری در جامعه ای که سال ها است زنان درحال پیکارند امری عجیب نیست.
- ۴- مجاهدین درپی تثبیت موقعیت رجوی است.
- ۵- جو ایجاد شده دو هدف را دنبال می کند، تبعیت بی چون و چرا از مسعود و دوم عظمت این ازدواج خارج از فهم آن ها است.
- ۶- ازدواج پوششی است برای خاموش کردن هر انتقادی.
- ۷- سال ۱۳۶۳، سال شکست استراتژی سرنگونی برق آسای خمینی هم بود.
- ۸- با شروع انتقاد در درون سازمان باید ضدحمله ای برای جلوگیری از حرکت معارضین زده می شد و ازدواج این ضدحمله است.
- ۹- با انقلاب ایدئولوژیک، خواست رهبری باید به ایدئولوژی افراد تبدیل شود.
- ۱۰- انقلاب معیار تصفیه و پاکسازی مجاهدین شد. و امکان انشعاب را از دیگران گرفت.

جمع بندی کنیم

ازدواج مسعود رجوی با مریم مجر عضدانلو اگر از سوی مجاهدین به عنوان یک امر بیرونی و سیاسی اعلام نشده بود جدا از هر انگیزه ای که داشت امری خصوصی تلقی می شد. و جدا از حکومت که این مسئله را پیراهن عثمان کرد و اگر انتقادی به مجاهدین وارد بود از این زاویه بود.
نباید بهانه ای به دست حکومت داد که کل اپوزیسیون را به زیر سؤال ببرد. اما از سوی مجاهدین این امر نه یک امر خصوصی بلکه به عنوان مسئله کل سازمان مطرح شد. به حد رهبری رساندن یک زن و زدودن زنگارهای مردسالارانه و از آن بالاتر انقلابی ایدئولوژیک که کل نیروهای سازمان و به تبع آن جنبش را می توانست آزاد کند.

ضرورت چه بود

اما چه نیازی به این داستان بود. عده ای از آن آغاز به خط رفتند و از زاویه رمانیک به داستان نگاه کردند که دل مسعود سر خورده است به طرف مریم و سازمان برای ماستمالی این جریان عشقی فیل هوا کرده است این یک نگاه بود.

نگاه دیگر به ضرورتی فکر می کرد که در مجاهدین باعث شده بود دست به چنین ریسک بزرگی بزنند این نگاه مسئله ارتقای زن در سازمان را امری فرعی قلمداد می کرد ثقل سنگین مبارزه زنان در سازمان دیر یا زود باعث می شد که وزنه زنها در رهبری سازمان سنگین تر شود.

سازمان باید دیر یا زود به این ضرورت پاسخ می داد اما نیازی به انقلاب نبود. زنان در سازمان مجاهدین و چریکها از دهه ۴۰ دوشادوش مردان دست به سلاح برده بودند و در عرصه هایی حتی از مردان سرسختی بیشتری نشان داده بودند پس به سادگی می شد این انتقال رهبری به زنان را انجام داد پس مسئله مهمتری باید عمل می کرد.

سازمان مجاهدین از سال ۱۳۶۰ که وارد فاز مسلحانه شد. تهاجم ضربتی و سرنگونی ناگهانی رژیم را پیش بینی می کرد. این پیش بینی به یک سال و دو سال و سه سال کشیده شد آمار تلفات وحشتناک بود. اما رژیم سرنگون نشد. پس زمینه های اعتراض به رهبری در سازمان به وجود آمده بود باید این زمینه ها فرصت نمی یافت تا به اعتراض جدی و در صورت لزوم به انشعاب منجر شود.

انقلاب ایدئولوژیک تأسی به این ضرورت بود. این انقلاب رهبری را از هر اعتراض مصون می داشت و خود ابزاری بود تا در صورت هر اعتراضی تحت عنوان پاکسازی سازمان آنرا خاموش کند. پس انقلاب مرز سرخی شد بین سره و ناسره در سازمان و حتی در جنبش انقلابی.

سازمان مجاهدین در فاز جدید⁷²

۱- از خرداد ۱۳۶۱ مجاهدین وارد فاز مسلحانه شد. آن ها به این شکل از مبارزه به شکل یک تاکتیک و در خدمت سیاست معینی نگاه می کردند.

۲- مجاهدین در پی برانداختن جمهوری اسلامی بودند نه بورژوازی وابسته پس چارچوب کار غیرانقلابی بود.

۳- مجاهدین برای شکستن طلس اختناق دو مرحله قابل شدن:

الف) زدن شاه مهره ها

ب) قطع سرانگشتان ارجاع

۴- مجاهدین درکی درست از مبارزه در شهر و روستا نداشتند باید بخشی از نیروها را در روستا و برای آزادسازی مناطق اختصاص می دادند.

۵- درک مجاهدین از برقراری دمکراسی در ایران ناقص است بدون از بین بردن ارتش، بوروکراسی فاسد و بورژوازی وابسته برقراری دمکراسی در ایران ممکن نیست.

۶- مخدوش شدن صفت انقلاب و ضدانقلاب و سنگ اندازی در راه اتحاد خلق ها است.

۷- مجاهدین به غلط به سقوط ضربه ای فکر کرد. و بعد وارد خط قیام مسلحانه شهری شدند آن ها به

72. نقی بـ مواضع مجاهدین خرداد ۱۳۶۴

جای درس گیری از مارکسیست - لینینیست ها راه اپورتونیست ها (حزب توده و اکثریت) را رفتند این مرحله را نیز کوتاه تصور کردند.

-۸- مرحله کوتاه مدت مجاهدین ۱-۳ سال میان مدت ۳-۵ سال و درازمدت آنها ۵ سال به بالا بود پس راه به سوی حمایت های امپریالیستی باز شد.

-۹- آیا حذف خمینی با کمک امپریالیست ها چه عاقبتی خواهد داشت.

-۱۰- راه درست مبارزه مسلحانه طولانی مدت است.

جمع بندی کنیم

مجاهدین از خرداد ۱۳۶۰ وارد فاز مسلحانه با رژیم شد اما درک او با درک چریک ها از مبارزه مسلحانه متفاوت بود.

۱- نخست آنکه مجاهدین به عنوان تاکتیک به آن نگاه می کردند.

۲- دوم آنکه مجاهدین این فاز را کوتاه مدت تصور می کردند.

این فاز شامل دو مرحله بود:

الف) زدن شاه مهره های رژیم

ب) قطع سرانگشتان ارجاع

تا طلسم اختناق شکسته شود عنصر اجتماعی آزاد شود. اما این گونه نشد پس مجاهدین قیام مسلحانه شهری را در پیش گرفت. اما قیام مسلحانه شهری با تئوری مبارزه مسلحانه هم خوانی ندارد در واقع قیام مسلحانه شهری درک لینینی انقلاب است.

اعتراض های سراسری اقتصادی، تبدیل آن به اعتراض های سیاسی، و در آخر قیام مسلحانه شهری بعد از نافرجام ماندن این فاز مجاهدین راه نزدیکی با جناح های سرمایه داری را برگزید.

تئوری مبارزه مسلحانه به جنگ توده ای و طولانی مدت می اندیشد این جنگ در شهر و روستا ادامه می یابد. مناطقی را آزاد می کند. در قیام های مسلحانه شهرها شرکت می کند. اما این قیام ها در خدمت استراتژی آزادسازی مناطق است.

دو نکته مهم

نکته نخست

استراتژی مجاهدین از خرداد ۱۳۶۰ بر تعیین و تکلیف قدرت در شهرها بود. از مشروطه به بعد خیابان های تهران حرف اول و آخر را زده است پس باید در همین تهران تکلیف حکومت را روشن کرد حکومت ها نیز بر این امر واقف اند و تمامی نیروهای سرکوب قدرت را در تهران جمع می کنند.

نکته دوم

از مشروطه به بعد در صف بندی انقلاب و ضدانقلاب یک فاکتور اصلی همیشه فراموش شده است. استعمار از آغاز قرن نوزده در ایران همیشه در تحولات سیاسی نقش پررنگی داشته است. و همیشه طرف ضدانقلاب قرار گرفته است.

آن چه مجاهدین در طرح ضربتی خود به حساب نیاورده بود. جایگاه ایران دراستراتژی منطقه ای و جهانی امپریالیسم است.

نخست باید این مسئله تحلیل می شد که سرمایه داری غرب از بودن یا نبودن جمهوری اسلامی چه سودی می برد. مجاهدین بر این باور بودند که جمهوری اسلامی رژیمی مطلوب غرب نیست پس سعی کرد با نزدیک شدن به غرب خود را کاندیدای مناسبی نشان دهد.

آنچه باعث اشتباه محاسبه مجاهدین شد دعوای همیشگی غرب و جمهوری بود. دعوایی که در رویه کار بود اما در بطن رابطه ها تأمین منافع غرب منظور می شد.

تجربیات سیاهکل و ۲۲ بهمن

تبعات کودتای ۲۸ مرداد به قرار زیر بود:

۱- شکست نهضت ملی و سازمان های سیاسی

۲- ضعف و خیانت رهبران

۳- سلطه یأس و ناامیدی بر مردم

۴- به بن بست رسیدن حرکت های جدید

۵- بی اعتمادی توده به پیشاہنگ

چه باید کرد

پیشاہنگ برآن بود که به جدایی توده با خود پایان دهد راه این بود.

چکونه

پیشاہنگ به این نتیجه رسید که راه پیوند با توده اعمال قهر انقلابی است.

رستاخیز سیاهکل

حرکت با شش نفر آغاز شد و در روز عملیات به نُه نفر رسید. از پانزدهم شهریور تا نوزدهم بهمن ۱۳۴۹ و از نوزدهم بهمن تا ششم اسفند، بیست روز درگیری ادامه داشت و همه دستگیر و کشته شدند.

دستاورد چه بود

طلسم اختناق شکست و توده نسبت به پیشاہنگ همدردی معنوی نشان داد.

منتقدین که بودند و چه گفتند

منتقدین حزب توده و اپورتونیست های بی عمل بودند، انتقاد آن ها این بود که مبارزه مسلحانه و مبارزه جدا از توده است. اما فراموش می کردند که پاسخ بدنهند آیا قبل از سیاهکل توده با پیشاہنگ ارتباط داشته است. آیا خود آن ها از آلمان شرقی ارتباطی با توده و طبقه دارند. و مگر جز این بود که چریک ها خود اعلام کرده بودند. توده با پیشاہنگ ارتباط ندارد. و به پیشاہنگ بی اعتماد است. و راه وصل به توده اعمال قهر انقلابی است. و به واقع قهر انقلابی برای پایان دادن به این جدایی به وجود آمد.

بحث تشكل یابی کارگران

در این بحث لازم است به چند نکته اشاره شود:

- ۱- تشكل های کارگری جمهوری اسلامی مثل خانه کارگر و شوراهای اسلامی کارگر، تشكل های کارگری نیستند. بلکه نهادهای امنیتی و سرکوبیگر جمهوری در محیط های کارگری اند. و این رهنمود که لذن می گوید باید به اتحادیه های زرد رفت و روی کارگران ناآگاه کار کرد شامل این تشكل ها نمی شود. رفتن به این محافل جز بدنامی برای کارگران پیشرو حاصلی ندارد.
- ۲- تمامی بخش های جمهوری اسلامی در سرکوب کارگران متفق القولند. و این امر که جنبش اصلاحات دوم خرداد (جريان محمد خاتمی)، يك جريان بورژوايی برای شرکت در کسب قدرت است. يك نگاه انحرافي است و اين جريان برای بارآوری صنعت نيازي به تشكل های مستقل کارگری ندارند. و اجازه اين کار را نخواهند داد.
- ۳- در بحث تقدم شورای کارگری، اتحادیه یا سندیکا، باید دید از دل ضرورت چه بیرون می آید نمی شود پیشاپیش شکل آنرا تعیین کرد.
- ۴- تا زمانی که سلطه قهرآمیز دیکتاتوری حاضر و آماده است. هیچ تشكل کارگری شکل نمی گیرد از مشروطه به بعد جایی تشكل های کارگری به وجود آمده اند که درسیستم دیکتاتوری شکافی ایجاد شده است. پس باید رفت به طرف زدن این سلطه.

جمع بندی کنیم

وفاداران به گذشته بنیانگذاران سازمان در سال ۱۳۵۸ انشعاب کردند هسته اصلی آنها اشرف دهقانی و محمد حرمتی پور بود از اعضای شورای عالی سازمان و نمایندگان خارج از کشور سازمان بودند و از داخل زندانیان آزاد شده که نامدارترین آن‌ها عبدالرحیم صبوری و فریبرز سنجری بودند.

اینان در شرایطی مجبور به خروج از سازمان شدند که دو اتفاق مهم در سازمان افتاده بود.

نخست آنکه در ضربه سال ۱۳۵۵ مهرآباد تمامی رهبری سازمان به شهادت رسیده بود و دوم آنکه مرکزیت سوم سازمان به خط بیژن گذار کرده بود.

در آن سال‌ها دو نفر با تیزهوشی تاریخی خود، این گذار را سراغاز شومی برای سازمان چریک‌ها اعلام کردند. مصطفی شعاعیان و تقی شهرام هشدار دادند که سازمان به سمت حزب توده حرکت می‌کند. برگماری سال ۱۳۵۷ آخرین پله این سمت‌گیری بود.

کسانی به رهبری سازمان رسیدند که یا توده‌ای بودند و یا هیچ چیزی دیگر نبودند، همه چیز بودند الا چریک.

بزرگی اشرف و حرمتی پور از سال ۱۳۵۶ خود را نشان داد آن‌ها نخست گذار به خط بیژن را در حد اختیارات مرکزیت سوم ندیدند و ضمن برخورد با بیژن در کتاب «شرایط عینی انقلاب» اعلام کردند خط بیژن با خط مسعود تقاویت‌های بنیادی دارد و خط بیژن حاوی انحرافاتی اساسی است.

تیزهوشی بزرگ این دو بار دیگر در سال ۱۳۵۷ خود را نشان داد این دو اعلام کردند که در مرکزیت سازمان اپورتونیست‌ها رخنه کرده‌اند و از آن‌ها به عنوان غاصبین نام سازمان یاد کردند.

وفاداران به خط مسعود تلاش کردند که در سازمان بمانند و طی یک مبارزه ایدئولوژیک سازمان را از دست اپورتونیست‌ها خارج کنند اما شدنی نبود آن‌ها اخراج شدند و انشعاب به آن‌ها تحمیل شد.

فراست جریان جدید و در رأس آنها اشرف در تحلیل حاکمیت خود را نشان داد در اردیبهشت ۱۳۵۸ اشرف اعلام کرد حاکمیت در حال بازسازی رهبری ضربه خورده بورژوازی کمپرادور است. و آیت الله خمینی به عنوان نماینده خرد بورژوازی ستی اکنون رسالت دیگری دارد و مهر باطلی بر خرد بورژوازی انقلابی ضدامپریالیست حزب توده و کمیته مرکزی سازمان زد.

جریان جدید که خود را به سنت بنیان گذاران فدایی، چریک‌های فدایی خلق می‌نامیدند. شعار مسلح کردن توده‌ها، تسليح هسته‌های کارگری، و شرکت همه جانبه در مبارزات مردم را داد.

و اعلام کرد خط سازمان بر دو محور خواهد چرخید:

۱- افشاگری در جایی که توده و طبقه فریب حاکمیت را خورده‌اند.

۲- سازمان‌دهی توده و طبقه در جایی که دست به سلاح برده‌اند.

در سال ۱۳۶۰ چریک‌ها دچار انشعاب شدند. اختلاف برسر درک از تئوری مبارزه مسلحانه بود. حرمتی پور و صبوری ارتیش خلق را درست کردند و رفتند به طرف برپایی جبهه شمال و جنگ در جنگ‌های نور مازندران و اشرف و سنجری بر همان خط ماندند و در کردستان و بندرعباس و دیگر مناطق فعالیت کردند. حرمتی پور و صبوری بعد از چهارده ماه مبارزه مسلحانه در شهر و جنگل به شهادت رسیدند. و فعالیت

گروه آنها خاموش شد.

چریکهای فدایی (اشرف) در مناطق کردستان و بندرعباس فعال بودند و رفته رفته با فشار حاکمیت به کردستان عراق و پس از این مهاجرت کردند.

با نگاهی به کارنامه این دو جریان، با توجه به اسناد و مدارکی که در دسترس بود⁷³، تا حدود زیادی می‌توان قضایت کرد که تمامی طیف‌های فدایی چه می‌گفتند و کدام خط به واقعیت آن روز و بعد نزدیک‌تر بوده اند.

آنان به درستی حزب توده را کاریکاتوری از مارکسیسم می‌دانستند.

رهبری سازمان را اپورتونیست و حاکمیت را سمت گرفته به طرف احیاء بورژوازی کمپارادور ارزیابی می‌کردند. و تا آنجا که در توان آن‌ها بود در زمینه‌های تئوریک تلاش کردند راهگشاپی کنند.

با نگاهی به آثار تئوریک چریک‌ها و مقایسه آن‌ها با آثار نوشتاری حزب توده و فداییان اکثریت به عینه می‌توان دید که در تمامی زمینه‌ها نظرات چریک‌ها به طور نسبی به واقعیات زندگی نزدیک‌تر بوده است تا آن‌ها. طرفه آنست که هنوز است آنان مدعی اند چریک‌ها کم سواد و بی‌سواد بوده اند و آن‌ها استادان مسلم مارکسیسم بوده و هستند.

به واقع چریک‌ها برخلاف اپورتونیست‌های پرگو به کفایت نوشتند. این کم‌گویی و اهمیت به پراتیک یادگار مسعود است. اما در همین کم‌گویی بر مهمترین مقولات انگشت گذاشتند و نظریات خودرا در قضایت همگان قرار دادند.

۱۳۹۰/۸/۱۳

منابع

- ۱- تاریخ چریکهای فدایی خلق ج ۱ و ۲ محمود نادری
- ۲- مصاحبه با اشرف دهقانی
- ۳- پاسخ به مصاحبه: فرخ نگهدار
- ۴- نگاهی به مصاحبه: عبدالرحیم صبوری
- ۵- نکاتی در مورد مصاحبه: نامعلوم
- ۶- فرازهایی از تاریخ چریکهای فدایی خلق ایران: اشرف دهقانی
- ۷- جنگ خلق، سال اول، شماره اول، شهریور ۱۳۶۴
- ۸- جنگ خلق، سال دوم، شماره شش، مرداد ۱۳۶۶
- ۹- جنگ خلق، سال سوم، شماره نه، تیر ۱۳۶۷
- ۱۰- جنگ خلق، سال چهارم، شماره ده، آبان ۱۳۶۷
- ۱۱- سخنی با رفقا: عبدالرحیم صبوری

73. امکان دسترسی به تمامی اسناد و مدارک برای این کمترین نبود.

